جغرافیای مملکت کرمان

بسم الله الرحمن الرحیم

طول کرمان

از کوچ کردون تا بمپور پنج فرسخ - از بمپور تا فهره شش فرسخ - از
فهره تا ابتر شش فرسخ - از ابتر تا مگس دوازده فرسخ - در این دوازده فرسخ آب
پیدا نیست - و این دو اسبی و اشتری منزل دارند - از مگس تا سب دوازده فرسخ - از سب
تا دزک ده فرسخ - از دزک تا ~~[illegible]~~ جالق دوازده فرسخ - از جالق تا
ماشکید ده فرسخ - از ماشکید بطرف در تصرف آزاد خان خاران افغان و سرحد ایران و بلوچستان
و کلات پیدا و او حکم حکمران کرمان نیست - و این طول بخط مستقیم نرفته - به سبب کثرت
و ناهمواری راه و آب و آبادی که پیچ و خم و عوج دارد و جاده میگردد -
و اما عرض کرمان - از مشرق بمغرب در همه جای کرمان از سمت مشرق
بمواز است که ما بین کرمان و خراسان است میرسد - و آخر آن از سمت مغرب [illegible]
فارس میشود - الکن ما عرض آن را منتخب میکنیم - اولا عرض که از نقطه اثر
دار الملک کرمان است میگذرد - از ده سیف که مقسم بوت است تا دشت [illegible]

که مجموعات فارسی است شصت و هفت فرسخ است - از ده سیف تا خبیص سه فرسخ
از آنجا تا چهار فرسخ [illegible] فرسخ - و از آنجا هفت فرسخ تا ده ختنگان - از آنجا هفت
فرسخ تا کواشیر - از کواشیر تا رودبار چاه [illegible] شش فرسخ - از [illegible] تا نگار
شش فرسخ - از نگار تا قلعه عسکر هشت فرسخ - از قلعه عسکر تا بافت شش فرسخ -
از بافت الی دشتاب پنج فرسخ - از دشتاب تا ده سر دشت فرسخ از ده
سرد تا قنات محمدی پنج فرسخ - از آنجا چهار فرسخ تا حاجی آباد که
سبعه از حال فارس - در همه این عرض جاده میرود - کو ماینه جیرفت و شهر [illegible]
عقبه است که رفتن کاملا جاده از آن راه متعذر است -
عرض دیگر - که در جنوب این عرض مذکوره واقع شده است - از نصرت آباد
که سرحد است تا سیستان پنج منزل - چهار فرسخ است - تا ده خانه [illegible]

که سمت جنوب و از خاک جوین فارس است. که قریب چهار فرسخ است - از نصرت آباد
تا کنجی پنج فرسخ - از کنجی تا گزک دوازده فرسخ - از گزک تا شوره گز چهارده
فرسخ - از شوره گز تا خورهٔ نرماشیر دوازده فرسخ. از خوره تا ریگان هفت
فرسخ - از ریگان تا کل کهور شش فرسخ - از کل کهور تا دهمچی
شش - از دهمچی تا میل فرهاد شش فرسخ - از میرزاد تا جرغن
پنج فرسنگ - از آنجا تا تفتان دودباد چهار فرسخ - از تفتان رودبار
تا رودخانهٔ هلیل هشت فرسخ - از رودخانهٔ هلیل تا کهنوج دهیار نه فرسخ
از کهنوج دهیار تا رودخانهٔ دهانه دی که از حال جودن فارس است ده فرسخ -
مخفی نماند - که عرض کرمان از همه جای آن از اول لوت که سمت مشرق است تا ابتدا
خاک فارس که در جنوب آنجا واقع شده از هفتاد و پنج فرسخ بیشتر نیست و از شمال جنوب
کمتر نیست

کمتر نیست - و آنچه این عرض از نقطهٔ فرسخ مشاوره معین شده بتحقیق نصرت آباد خاک سیستان
در دو منزلی لوت واقع است - لهذا از خورهٔ نرماشیر بحساب نمود - چون نصرت آباد در این زمان
در تصرف حکمران کرمان نبود بدین جهت از آنجا ابتدا نشد - در جایی که عرض زیاده و کم است
در دهمچی با هم
میرود که میانه دهمچی و میل فرهاد اگر بخواهند سواره که الکه ببرند با هر چند
فرسخ راه را دور نمایند   و اما عرض شمالی   از راور که ابتدا لوت است
تا رباط کرمان قریب است از بنوک شهر بابک - از آنجا شش فرسخ است تا خوا
[illegible] وسعت خاک فارس - از داود تا رباط [illegible] هفتاد و کسی فرسخ است.
مثلاً از راور دو منزل تا کوهبنان دوازده فرسخ - از کوهبنان تا نوق رفسنجان
دو منزل و بیست و دو فرسخ - از نوق رفسنجان تا کشکوئیه دو منزل چهارده فرسخ
از کشکوئیه تا داوزین نه فرسخ - از آنجا تا [illegible] هشت فرسخ است - از شهربابک

تا رباط کوه شش فرسخ

نمبر اول گواشیر

دار الملک اعظم و نقطهٔ دایرهٔ مملکت کرمان است - گشتاسب پسر لهراسب در آنجا بنا آبادانی نهاده
و آتشکده ساخت - بعد از آنکه سکندر رومی بر ایران مستولی شد و ممالک ایران را بر ملوک طوایف
بخش کرد در تصرف اشکانیان بود - در اواخر ملوک طوایف در این خطه دولت هفتواد نام
کرمانی امیر بود - و قلعهٔ دربار در کوهی که الحال بفاصلهٔ چهارصد گام در شرق شهر واقع
و مشهور بقلعهٔ دختر است ساخت -

اردشیر بابکان که اول ساسانیان است ملوک طوایف را از ایران برانداخت و بعد از آن
آمده ملک از هفتواد بستاد و بطالع میزان بنای شهر عظیم را گذاشت که الحال آثار
حصار و خندق آن خارج شهر باقی است و آنرا موسوم بگواشیر نمود - در بعض جاها؟ که آنرا
جواشیر می‌نویسند معرب همان گواشیر است - برخی گویند که اسم مخفف کوره اردشیر است

چکوره

چکوره بمعنی شهر است - و در بعضی از کتب آنرا بردشیر نوشته‌اند که مخفف بِه اردشیر است
بِه بکسر نون و سکون ها بمعنی شهر است بزبان پارسی - و بردشیر غلط در نقطه شده
است و حاله آنکه نودشیر بود - در بعضی تواریخ معتبر می‌نویسند که اردشیر بابکان
شهری در کرمان ساخت و موسوم بگواشیر نمود - و شهری در اهواز بنا نهاد و موسوم بهردشیر
کرد و الحال او را بردشیر می‌نامند - و این حصاری که حاله تحویل دروازه شهر کوهنه است
ابوعلی محمد بن الیاس که از جانب سلاطین آل سامان حکمران کرمان بود در سنه سیصد و
بیست و هشت هجری درست نمود - و شاکله شهر قدیم بطالع جوزا کشید - و سمت جنوب به
جنوب جدید است - سلطان شاهرخ ابن امیر تیمور گورکان در سنه هشتصد و سی و شش
بنای آن حصار را نهاد - طولش از جزایر خالدات نود و درجه و خمس
عرض از خط استوا سی درجه است - مشارق این بلد از فلک کرمان قریه ...

بکشیت که مایه بزرگ خیلی دهشت انگیز است - و مغرب آن منتهی به سرچاب

که مایه بزرگ [illegible] و سرحان است - و شمال آن [illegible] آب [illegible] - و جنوبش

یک رود است - هوایش در کمال اعتدال - آبش نهایت عذوبت - جز آبهایش

از قنوات - کمتر چشمه معروف [illegible] و [illegible] آب که [illegible] آب گویند ولیکن زیاد [illegible] آسیاب

شهر است - دوره این شهر تقریباً یک فرسخ و یک ثلث فرسخ - طولش

از دروازه خیابان تا دروازه رنگ آبی که رق آب گویند - و عرضش از دروازه [illegible]

تا دروازه ارگ است - حال تقریباً این شهر هشت دروازه است - نخست دروازه قریب

مسجد جامع که آن را مرحوم میرزا سعید خان وکیل الملک طاب ثراه بنا نهاده و مردم به دروازه [illegible] گویند

ولی چون قریب به مسجد جامع است دروازه قدیم در وسط مسجد معروف بوده هنوز بعضی از مردم گویان دروازه

مسجد گویند - دویم دروازه نصری که در مشرق محله شهر است و آن را نیز مرحوم میرزا [illegible] خان وکیل الملک

بنا نهاد

بنا نهاد - و این دو دروازه بعد از سال هزار و دویست و شصت هجری باز شده - سوم دروازه [illegible]

[illegible] است چون در خارج شهر بوده [illegible] در زمستان سکونت داشته لهذا به دروازه گجیل معروف

بوده - محمود افغان در زمان سلطان حسین صفوی که [illegible] آمده شهر را [illegible] نتوانست مفتوح نماید آن محله را

ویران و مردمش را تاراج نمود - مرحوم میرزا اسماعیل خان وکیل الملک در سنه ۱۲۸۰ هجری

آن را تعمیر نمود و بعد [illegible] روبروی [illegible] باز شد دروازه خیابان نام نهاد - لکن برخی از آن را

بعادت قدیم هنوز دروازه گجیل نامند - چهارم دروازه [illegible] است که [illegible] سلطان شاه رخ

باز شده و به دروازه دولت هم نامیده شود - پنجم دروازه ارگ که آن را دروازه باغ نیز گویند

چون ارگ و میدان مشق و توپخانه و منزل [illegible] است - در سنه هزار و دویست و بیست و پنج

به مرحوم [illegible] همان [illegible] که [illegible] ساخته شده - ششم دروازه رق آب - چون بیرون

دروازه از قدیم مزرعه [illegible] رق آب درحوالی آن واقع است لهذا از سابق تاکنون آن دروازه را

اسم آن مرغوق آقا گویند - دروازه دیگر جنب دروازه سلطانی است که با ارگ و تکیه

دولت بانی در سنه   با مرحوم حضرت والا عبدالحسین میرزا فرمانفرما سالار که از حکمرانان

بازشده - و بانی تکیه دولت نیز حضرت والا است که بنا نموده باشند -

مساجد این بلد بسیار است - چند مسجد معروف را که نسبت برتری عمارات آن بر دیگران

مدنظر شان را عرض میکنم -

اول - مسجد ملک از ابنیه ملک قاورد سلجوقی که اول سلاطین سلجوقیه کرمان است در سنه چهارصد و

بیست ساخت - که مسجد با این طول و عرض در سایر بلاد دیده نشده - مرحوم حاج حسینخان

شهاب الملک در زمان حکمرانی کرمان آنرا تعمیر نمود -

دویم - مسجد جمعه از ابنیه مشاهیر کرمان است - امیر مبارزالدین محمد مظفر میبدی یزدی که در تصرف این

ملک استقلال داشت در سنه هفتصد و پنجاه با تمام رسانید -

سیم

سیم - مسجد مشتاقیه با چهل ستون سنگ حاجی آقا علی رفسنجانی در سنه هزار و دویست و شصت و شش در

جنب کاروانسرای آب انبار که از بناهای اوست ساخت -

مسجد مرحوم مرتضی قلیخان وکیل الملک والد مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک نوری در سنه هزار و دویست

هشتاد و هفت بنا نمود -

مسجد گنجعلی خان زیک دیلمی که بانی در جنب کاروانسرا و میدان و بازاری که بنا نهاده در سنه هزار و

سه با تمام رسانید -

مسجد پامنار عمادالدین سلطان کرمان که از قبر پادشاه شجاع حکمران کرمان بوده ساخت -

مسجد آقا عبدالعلی ... مرحوم ظهیرالدوله در زمان ریاست ارگ ساخت -

مسجد حاجی آقا ... که در محله شاه عادل در سنه   با تمام رسانید -

مسجد بازار شاه که بانی آن مختلف است و تقریباً در سنه ... هجری بعد ساخته شده است -

مسجد حاجی پیر محمد که در محله بازار خود ساخت -

مدارس [illegible] گواشیر

اول - مدرسه مرحوم ابراهیم‌خان ظهیرالدوله در سنه هزار و دویست و سی در جنب قیصریه و حمام که از
بناهای اوست بنا نموده - دیگر بنای عالی و معمور است و تقریباً سالی چهارصد و پنجاه تومان عایدی موقوفات دارد -

دوم - مدرسه معصومیه بانی آن معصوم بیگ است -

مدرسه خانزاده [illegible] بیگ در جنب مسجد جامع در سنه هزار و صد و بیست ساخته است -

تکیه مرحوم میرزا حسین وزیر که بانی و سعت و علو عمارت در کرمان بی‌[illegible]
تکیه نیست - چند مدرس و طلاب دارد جزو مدارس قلمی گردید - سالی متجاوز از هزار تومان
عایدی موقوفات آن است - مدرس اول آن مرحوم جنت‌مکان آخوند ملا محمد جعفر طاب ثراه
بوده‌اند - این اوقات جناب شیخ مهدی بحرالعلوم خلف اکبر و ارشد آن مرحوم در آنجا درس میگویند - [illegible]

حمامهای شهر گواشیر

[illegible] حمام مرحوم گنجعلی‌خان در سنه [illegible] در جنب بازار و میدان دکاکین و بازار خود ساخته - اکثر
احجار آن

احجار آن مرمر است -

حمام مرحوم محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک قریب بازار خود در سنه هزار و دویست و [illegible] بنا نموده -

حمام مرحوم ابراهیم‌خان ظهیرالدوله در سنه هزار و دویست و سی و یک جنب مسجد خود ساخته است -

حمام مرحوم میرزا حسین وزیر که بانی در جنب تکیه خود در سنه هزار و دویست و پنجاه و دو هجری ساخته است
که اکنون هم معمور و آباد است -

حمام حضرات زردشتیان در خارج دروازه ناصریه ساخته‌اند - مثل حمامهای اسلام [illegible] برای آن قرار
داده‌اند - در سنوات قبل مرحوم حاجی دیوانبیگی آن را ساخته بود - بعد از آنها زردشتیان خریده
در سنه هزار و سیصد و نوزده موافق سلیقه خودشان ساخته‌اند -

کاروانسراهای معموره این بلد

کاروانسرای مرحوم محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملک از بناهای عالی این بلد است در سنه [illegible] بنا
نموده و مرحوم مرتضی قلی‌خان وکیل‌الملک ثانی پسر آن مرحوم در سال هزار و دویست و [illegible] به اتمام رسانده -
[illegible] مرحوم [illegible] وزیر که از [illegible] [illegible]

کاروانسرای مرحوم گنجعلیخان رنگ در سنهٔ هزار و نود و پنج ساخته بنائی محکم و رفیع است ـ

کاروانسرای گلشن از بناهای موقوفه مرحوم گنجعلیخان رنگ بعض آقا عبدالباقی تاجر کاشی در سنهٔ

بتمام رسید

کاروانسرای چهارسوق تجار زردشتی سکنی دارند ـ

کاروانسرای صالح ناظ

کاروانسرای میرزا حسینخان

کاروانسرای مرحوم حاجی سید جواد امام جمعه تجار هنود ساکن هستند ـ

کاروانسرای حاجی آقا علی رفسنجانی جنب مسجد از بناهای آنمرحوم است ـ

کاروانسرای خوب بنیه تاجرنشین است بازار و جنب اقامتگاه درجه ثالث است ـ

در ذکر اشیائی که از کرمان بسایر بلدان ایران و روم و عربستان و ممالک دیگر میبرند

از خصایص کرمان جام زرد است که در سایر بلاد نیست و طریقهٔ ساختن آنرا غیر از یک طایفه که معلوم

بودهاند

بدیگری نمیدادند ـ مصالح آن برنج و ارزیز و روی است ـ

شال ترمه شال ساده و الوان پتوی فرش الوان روفرشی بانواع و

الوان منقش برک لباس از هر قسم عبای رشته‌ای و تابستانی و بهاره شال

نماز و عبا پارچه که شبیه بخز است شال قلاب دوزی و سلسله دوزی از قبیل پشتی

و لحاف مخمل و سوزنی سرحمام و غیره پرده‌های قلاب سلسله دوزی و زین پوش و غیره و غیره ـ

سینی پوش و سیران پوش و غیره جام زرد

[1] گویا شیر را شب دراز چنانچه باب دکان خبازی است و لقوه یا ثقل قلیلین بهره در ظرفهای خود از طبخ میکنند ـ

[1] در نسخهٔ این قسمت در حاشیه نسخه … بسیاری از کتب دیگر کتاب جنه خط را مؤلف بگذارد که هم چنان کدام باشد

قبلهٔ این شهر - بقدر ۴۳ درجه از قطب جنوب بسمت مغرب انحراف دارد که محاذی
غروب کوکب موسوم بقلب العقرب است -

آب این شهر از کاریزهای این کهبست و پنج فرسخ تا شهر فاصله دارد و گاهی از کاریز خبیص
نیز می‌آورند - و آن کاریز تا شهر بقدر دو فرسخ مسافت دارد -

خربزهٔ آنجا شیرین و لطیف و معطر می‌شود - مخصوصاً مزارع شمالی شهر که مشهور بکوه
زنده و حومهٔ آن دهات را کوهپایه گویند - خربزه‌اش بهترین خربزه‌ها می‌باشد -

در شهر هر قسم میوه‌جات از قبیل خربزه و هندوانه و انار و انگور و انجیر و گردو و
زردآلو و غیره در موقع خود پیدا می‌شود - و نیز مثل نارنج و نارنگی و لیموی شیرین
و لیموی ترش در فصل زمستان از جیرفت کرمان آورده می‌شوند -

برنج و تنباکو از فارس می‌آورند - شکر و قند و سایر ادویه‌جات و شمع و نفت از
هندوستان

هندوستان و روسیه می‌آورند - در بلوک ارزوئیه برنج خوبی می‌آید و بهتر از سایر محالات است لکن مردم
آنجا اهتمامی در زراعت آن ندارند - اینست که بقدر کفاف اهالی کرمان نیست -

در ذکر ارگ گواشیر که دار الحکومه است

سمت غربی شهر واقع است - مردم کرمان آنرا باغ نظر گویند - سبب آنکه ظاهراً علیخان زند در زمان
سلطنت کریمخان زند باغی در آنجا ساخت و منزل نمود - بعد لطفعلی خان زند متغلب بر آنجا سنگر
گرفت - پس از آن علی نقی خان نوری آنجا را تعمیر کرد - و بعد از آن ابراهیم خان ظهیرالدوله آنرا
از سمت شمال وسیع نمود حصاری محکم بدور آن کشید - و دیوانخانه مشتمل بر باغ گلشن در آنجا با
دفترخانه‌های متعدده و توپخانه و قورخانه بنا کرد - پس از آن هر کس حکمران کرمان شد بر عمارات آنجا
افزوده و تکمیل دولت آورد - مرحوم خان بابا خان سردار در سنه ۱۲۶۹ هزار و دویست و شصت و نه
بعضی عمارات موسوم بباغ ناصری و سربازخانه بتمام رسانید - و مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک

تعمیرات کلاه نمود. و بنای عمارت شاله دو یگانه را نهاد - و در تعمیر قلعه و کهن الملک بسیار افزود و سع
و سردری رفیع و نقاره خانه بساخت - و نیز مرحوم سلطان عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما
بر تعمیرات کلیه ارگ افزوده -

گواشیر - در اقلیم چهارم واقع است[1] - در سمت شرق شیراز و شمال بندرعباس و جنوب

---

[1] در جاهائی که نشان گذارده‌ایم در چهار نسخه عندی گذارده‌ایم و در حاشیه شرحی که گفته‌ایم نگاشته شده که [illegible]
نیست که آن از مؤلف است یا دیگری - اما عین آن را حاشیه نسخه نقل نمودیم ها
بر ارباب اطلاع پوشیده نیست که کرمان به دو شق غیر متساوی میباشد - شق شمالی که شهر کرمان است
ناحیهٔ کرمان و خراسان است در اقلیم چهارم - و شق جنوبی که شهر بنادک فارس است از اقلیم سیم
و همان بنه کوهی است که از شمال جنوب کرمان [illegible] بلوک [illegible] و بوک [illegible] و فاصله
است بین سیرجان و رفسنجان و قطع [illegible] اقطاع و [illegible] و جیرفت را - و همچنین ساردوئیه و
[illegible] و بلوچستان [illegible] - بنابراین [illegible] و سیرجان و ارزوئیه و اقطاع و کوشک
و [illegible] و جیرفت در دو بار از آخر اقلیم سیم است -
انار و کوهبنان [illegible] و جبال [illegible] از اقلیم چهارم -

بقیه حاشیه در پائین صفحه ۱۹

یزد و مغرب بلوچستان واقع است و از خط استوا
[illegible] از سمت خراسان صحرای لوت که فاصلهٔ کرمان و خراسان است - و جنوب به
شهر بنادک فارس و بنه کوهی است که در شمال و جنوب کرمان

این محل قسمت (عده از خط استوا و جنوب کرمان تا [illegible] است
ها

در جهت جنوب این کوه که در طول کرمان میگذرد آب و نخیلات و مراتع و زراعت و مرتع [illegible] است - آنچه
از این کوه در شمال بهر [illegible] واقع است کوه راور و [illegible] گویند و آنچه در خط سیرجان است کوه پاریز
و سوخته چال نامند و آنچه در اقطاع است کوه شاه و چهل تن و عشق خوانند و هرچه در شمال
[illegible] است بهراسمان و بزمان و بارز [illegible] و لوی نام دارد و آنچه در [illegible] جیرفت
است جبال البارز معروف است - آنجا که بلوچستان [illegible] کوه [illegible] گویند [illegible] قطعه از کوه
[illegible] دارد - [illegible] جمع [illegible] است - [illegible]
آبادانی [illegible] طرفین [illegible] از آن است - [illegible] معروف از [illegible]
[illegible] - [illegible] - در صحرای
[illegible] آهو دارد [illegible] - و نوع آهوی
[illegible] میش آهو است - و در کرمان دو نوع آهو دارد میش آهو و بز آهو [illegible] ارزوئیه

بقیه حاشیه در پائین صفحه ۲۰

ذکر اشراف و اعاظم و معارف گواشیر

چون والی ولایت سایه پادشاه و سلطان ظل الله است اول ذکر حکمران میشود حالیه

حکمران کرمان

از مرحوم محمد علی خان وکیل الملک الی الآن سه پسر باقیست که هر یک از اعیان و معارف

در این قسمت دو خط (پس از کرمان) در اصل نسخه سفید بوده است

[illegible] بز آهو است - و سایر ارباع آن مملکت

میش آهو و میش آهو از بز آهو بزرگتر و گوشتش بهتر و حیث و خورش زیادتر است -

علاوه نفوس این بلد - در زمان حکومت مرحوم مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی و

ایالت شاهزاده سلطان حمید میرزا ناصرالدوله سعی کرده‌اند که شمار این ملت

صورت بدهند الی دهات دو فرسخی شهر

پنجاه و نه هزار و یکصد و پنجاه ۵۹۱۵۰ نفر

زن ۲۹۶۵۰ بیست و نه هزار و ششصد و پنجاه

مرد ۲۹۵۰۰ نفر بیست و نه هزار و پانصد

کرمان هستند اول حاجی محمد خان - دویم ولیخان - سیم علیخان ملقب بمحتشم الدوله - پسرهای

مرحوم مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی از این قرار هم از معارف و مشاهیر شهر هستند اول محمد مهدیخان

دویم رستمخان سیم محمد رضا خان عدل السلطان چهارم میرزا حسینخان - ذکر هر یک از

ایشان در جای خود خواهد آمد - جناب میرزا حسینخان عدل السلطنه - اگرچه من حیث السن از سایر

اولاد مرحوم وکیل الملک کوچکتر است لکن علامات بزرگی و صفات پسندیده آن جناب از هر جهت

برتری دارد - و از حیث ثروت و معروفیت و سایر کمالات ظاهری بر بقیه اعیان شهر رجحان دارد

علماء گواشیر

جناب حاجی شیخ [illegible] پسر مرحوم حاجی [illegible] نوراله مضجعه [illegible] در کرمان [illegible] پدر بزرگوار و برادر

بهتر خود مرحوم حاجی شیخ ابوجعفر - اگرچه در [illegible] بالاتر است - زهد و پرهیزکاری ایشان

بیش [illegible] غالب اوقات مشغول [illegible] - گذران معاش ایشان

منحصر است بهمان جزئی ملک موروث -

[illegible]

جناب حاجی میرزا محمد رضا خلف مرحوم حاجی شیخ ابوجعفر برادرزاده خلد آشیان حاجی آقا احمد طاب الله ثراه

مدتها در عتبات عالیات تحصیل علوم دینیه نموده مردی متقی و اهل زهد و تقوی است - امور دیگر پدر بزرگوار

آن جناب را ندارد - از سایر علما کرمان احترام ایشان بیشتر و مرجعیت تامه دارند -

جناب آقا باقر - خلف مرحوم آخوند ملا علی اکبر که اصلش از دهات خراسان بود - نشو و نما در

دار السلطنه فارس کرده - در زمان حکومت مرحوم ابراهیم خان ظهیر الدوله بکرمان آمد - جناب مرحوم

آخوند در اواخر سالها به مرض چشم دائمی مبتلا شده و جمعی کثیر به اجتهادش قائل بودند در نظر طالبه عموم - در

زمان حیات صاحب علم بود - جناب حاجی باقر معزی الیه در کرمان از سنخ تحصیل علوم دینیه

دینیه نموده در کرمان صاحب مسند قضاوت است - مردی با سلوک و خوش رفتار است

در اصل کتاب نام حاجی میرزا محمد رضا را هم جا نگذاشته بود که بعد از انقراض کتاب است که بعد از زمان مؤلف
بوده - نگارنده ثبت نموده راجع بجهة نام مرده را با نظریات حاشیه نگاشت ایشان
جناب حاجی میرزا محمد رضا خلف مرحوم حاجی شیخ ابوجعفر - مدتها در عتبات عالیات تحصیل علوم دینیه نموده و از حضرات علمای آنجا اجازه
اجتهاد گرفته - در سنه ۱۳۲۳ بکرمان که وطن بوده مراجعت کرده و مرجعیت تامه دارند - اکثر مردم متدین و بعضی سلسله
و طلبه در امورات شرعی خود و خیالات [illegible] - تا کنون ایشان بحال جزئی ملک موروث است

[illegible]

علمای سابق کرمان

مرحوم حاجی آقا احمد — مرحوم حاجی شیخ ابوجعفر — مرحوم حاجی محمد کریم خان.

[illegible]

مرحوم حاجی محمد رحیم خان — مرحوم آخوند ملا محمد صالح و حاجی آقا صادق و آخوند ملا علی

اکبر — مرحوم حاجی میرزا جلال الدین امام جمعه خلف مرحوم حاجی سید جواد —

آنچه نوشته شد در قید حیات نیستند - جناب حاجی میرزا حسین امام جمعه پسر مرحوم حاجی سید جواد

که جدش از مردم شیراز - بسبب خدمت، بعد که میرزا شجاع السلطنه در سنه هزار و دویست و چهل و

شش بکرمان آمده - مقارن آن حال شیخ نعمة الله بحرینی که امام جمعه کرمان بود وفات یافت -

مرحوم حاجی سید جواد بامامت جمعه آنجا قیام کرد - حکیمی فاضل و فقیهی عادل و خوش نفس کامل بودند - در

زمان حیات خود بر تمام از سایر علما بیشتر بود - در سنه هزار و دویست و هشتاد و هفت وداع عالم زندگانی

نمود - مقبره آن مرحوم در خارج شهر [illegible] زیارتگاه خاص و عام است - ولد اکبر ایشان آقا میرزا جلال

الدین امام جمعه مردی محترم خلیق و مهربان بامامت جمعه کرمان مشغول بود در سنه

در

داخل حوزهٔ اطبا شمرد — جناب میرزا حسین امام جمعه که خود از اطبای آذربایجان میباشد — نخجوانی نام

که از اولین دو خلف مرحوم حاجی سید جواد جنت مکان مرحوم ارباب نمان قاجار ملقب بظهیر الدوله که در زمان فتحعلی

شاه خلد آرامگاه تولیت بقعه مبارکه و ده سال حکمران کرمان بوده است — آقا میرزا حسین در شعب تحصیل

علوم کرده و مدتها در سبزوار در خدمت مرحوم حاجی ملا هادی در حکمت و معارف رفته — شخصی فاضل خلیق

و حکیمی بی‌نظیر است — جناب آقا میرزا اسمعیل خلف مرحوم آقا میرزا محسن مشهور بعمرانی از قدیمی‌ترین

کرمان و مردی زاهد و پرهیزکار است — جناب آقا میرزا محمود — برادر ایشان نیز آدمی با تقوی و متدین است — ایضاً است

جناب آقا میرزا محمود — خلف حاجی آخوند ملا محمد صالح از معتبرین و متدینین محسوب میشود —

الحال این بلد — چون حکیم کوثر الاطبا مختصر یک جیبه بوده که آنها را اهل بیت

حکیمان میگویند — مرحوم میرزا محمد تقی که ملقب بمظفرعلیشاه صاحب کتاب مجمع البحار و کبریت احمر

و سبع المثانی که در اثبات حقیقت طریقهٔ نعمة اللهی تصنیف کرده از این سلسله بوده — و بنا بر هذا

الحکمه

با سابق [illegible]

این چند نفر دیگر در کرمان بطبابت اشتغال دارند — میرزا عبدالرحمن حافظ الصحه پسر مرحوم حاج میرزا حسن

آقا میرزا علیرضا پسر مرحوم آقا میرزا فتحعلی — آقا میرزا محمود شمس الحکما که سه چهار سال است از طهران

بکرمان آمده و بعلوم الکلی بطور جدید رفتار میکند — آقا میرزا محمد علی حکیم — و اکثر بسیاری از مردم را

معتقدند تا یک تحصیل کرده آدم آشنا درست است —

چند نفر دیگر هم از اطبای انگلیسی در کرمان هستند و دو سه نفر از زنان ایشان طب آموخته بمداوای

زنان اقدام دارند — مریضخانه ایشان معروف است — در هر هفته چهار روز بطبابت اشتغال دارند

و سایر ایام را بسیر و دیدن بیماران مشغول میشوند —

شیخ الاسلام — این خانواده محترمه از سادات رضوی مشهد و از قدیم سالها است شیخ الاسلام کرمان

خلفاً عن خلف با این سلسله بوده —

ملا باشی کرمان — این منصب نیز ظاهراً متعلق بمشهد ارزانی بوده [1]

[1] در اینجا در نسخه چند خط بیاض گذاشته و چون ترتیب صفحه ۱۱ سفید است و نام کسی را نگفته است — هاشم

در ص ٦٢

صدر العلماء این شهر

میرزا عبدالله نام پسر حاجی میرزا عبدالله مقدس بود. در سال [illegible] مرحوم شد برادرش میرزا احمد حسن
ملقب بصدر بعد از او صدر العلماء گرفت. سالهای متمادی بین دو برادر در سر این لقب نزاع بود
هر یک خود را صدر و دیگری را صدر نما لقب میکرد و در محافل مشاجره داشتند. اصلاح ذات البین نشد
تا آنکه صدر بدرود کرد و بعد ها میرزا احمد حسن بدون مدعی صدر العلماء است و نا خوشی ذات
الصدر عونی دارد.

خانزادگان قاجار. اولاد و احفاد مرحوم ابراهیم خان بن محمد تقی خان بن محمد حسن خان
قاجار قوانلو ملقب بظهیر الدوله که در سنه هزار و دویست و شصت و نه رجب به ایلغ فتحعلی خان جنت
مکان بکرمان آمد. و در سنه هزار و دویست ... وداع زندگانی نمود. شرح حکمرانی
و تعرض در بعضی در تاریخ کرمان نگاشته شده در این کتاب نیز بجای خود خواهد آمد. اگر چه بنا

بنا گرارا بیشتر در تاریخ حیات نیست. لکن بعض بصیرت ها خطا کنندگان موفق شوند. بعد از فوت
مرحوم ظهیر الدوله بیست و دو پسر بجا ماند. حاجی محمد کریمخان از ام ولد مستوره قراباغی —
عبد الرحیم خان — و محمد تقی خان — و ابو الفتح خان از جبیبه بزرگ خاقان عقب بدولت گلدر
و ذات متعالیه — حاجی حمزه خان — و حاجی موسی خان — و حاجی علی خان — و
علی خان از خجسته میرزا ابزرگ نش — حاجی ابراهیم خان از حمیده زردشتیه — رستم
خان — و شاهرخ خان — و ابراهیم خان — و عبد الحسین خان — و محمد حسن خان
از دختر مصطفی خان قاجار قوانلو — نصر الله خان — و شاه قلی خان از خواهر ابراهیم
خان عرب بلوچ — حاجی محمد صادق خان از واسه ترکمانیه — محمد تقی خان از
ضعیفه یزدی — حاجی عبد الرحمن خان از نوه پدرسه گیلانیه — حاجی علی نقی خان
از دختر عم عاشور —

طبقهٔ ثانی مرحوم امیر ایلخان ظهیرالدوله خیرالله خان صالح‌تبریزی درحیات هستند — نورالله خان پسر حاجی

حاجی خسروخان در کرمان الملک زمانی که تصدیر کرده و باغی در زرلیف ساخته در سن پیری بعیش و

عشرت مشغول است — خان بابا خان پسر مرحوم رستم‌خان حیدرالله‌ای ملقب به اعتمادالملک

است که حاکم کرمان و زمانی آذربایجان و وقتی طهران بود مردی معقول و باوقار است —

محمدخان پسر مرحوم محمد ابراهیم خان پسر نصرالله خان که جده زاده خاقان رضوان مکان است این شد —

ابوتراب خان مستعان الملک و میرزا حسن خان مختارالملک پسران حاجی موسی خان — حسین

خان — و الله خان — و محمد باقر خان — دولتخان پسران مرحوم حاجی میرزا خان

علی نقی خان رفعت السلطنه پسر مرحوم محمد تقی خان در بلوک رفسنجان املاک دارد —

دیگر طایفهٔ مرحوم آقا علی و دیگر — این سلسله خودشان را از اولاد امیر براق حاجب

دانند — آقا علی از ابتدای عمر به تجارت گذرانیده — و ضیاع و عقار کلی در بلوک قطاع و کشکوئیه

رفسنجان

رفسنجان داشت و قلعه‌جات ساخته در آن بلوک ساخت — زمانی که کرمان و دیگر ایالات به سر ماند

در نظم کرمان را بیش از طبیعهٔ آقا علی در شمار آنها نبود — چون در اوقات خاقان شهید بحکم حضرت

دیگر ممتاز شد آقا علی گاهی خفیانه خدمتش مشرف شده در اظهار چاکری و دولتخواهی

می‌نمود — بعد از انتقال دیگر چون نوبت سلطنت به جعفرخان برادرزاده‌اش رسید نزد او چنین جلوه

داد که قلعهٔ کرمان منم — به فرستادن لشکر و توپ و تفنگ و مصاف و جنگ کرمان را

متصرف شده دهم — جعفرخان صد هزار تومان از خزانه برداشته به آقا علی سپرد که کرمان برود

لشکر از سواره و پیاده برای جهاد کرمان و قلوب رؤسای آنجا را به جانب مملکت با ترغیب نماید —

آقا علی آن وجه را برداشته کرمان آمد و تکیه بر نور اسلام گرفته اسباب جمع دستگاه

پیر عمر خود کرد — پس از آنکه نواب جهانبانی با آقا محمد شاه کرمان آمد — آقا علی آن بیچاره

را با پیشکش در تیر نظر انور کشیده مورد التفات و نوازش گردید — بعد از مراجعت نواب

حاشیه راجع به این صفحه و صفحهٔ بعد بود که چهار ... در صفحهٔ ۳۰ نگاشته شد

چنانچه که فرج‌الله خان کلانتری از طهران به کرمان آمده که رؤسای آنجا را به دارالخلافه ببرد - اما علی‌الظاهر
در ظاهر آمده بود - در عوض راه فرج‌الله خان را با تعارفات و پیشکش‌ها به خوبی برگشت داده بود - فرج‌الله خان بعد از ورود
به طهران شرحی از حسن نیت و صدق عقیدت آقا علی به عرض رسانید - سابقه نیکی او مزید گردید - آقا علی مطلق‌العنان و در
ذکر آن مملکت بزرگ شایان - محمدعلی خان ولد میرزا حسین‌خان در همان سال اول و بقیه به تدریج به ایشان رسیده‌اند -

حاشیه مربوط به صفحه ۲۹ و ۳۰ — معاون الملک

مرحوم محمدعلی‌خان ابن نگار - پسر مرحوم ابوالحسن خان پسر آقا علی بود - مادرش همشیره حاجی ابراهیم خان برادر حضرت
میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک شیرازی - شاهزاده‌زاده بیت و خیال علمی بوک قطاع دارزدیه و کوشک و صفرخان
داری [illegible] - برادران و خواهران معروف و موصوف بوده -
ابوالقاسم‌خان - پسر مرحوم ابوالحسن خان مردی ظریف و خوش سلیقه و کدخدامنش - در بوک قطاع دارزدیه
صاحب املاک زیادی بوده است -
مرتضی‌قلی‌خان - پسر مرحوم ابوالحسن خان در دارزدیه و قطاع و کوشک و صفرخان در بردشیر ضیاع و عقار
و مزارع متعدده داشته - در زمان حیات خیلی ساده حرکت میکرده با آن همه مال و ثروت شأن
دیگران اعتنا نبوده برخلاف سایرین -

معاون الملک لطفعلی خان ولد جعفرخان از شیراز به کرمان آمده - آقا محمدتقی ولد اکبر آقا علی را با رفیقان
و میرزا حسین را از دشتاب جزء به کرمان آورده مطالبه مبلغ یکصد هزار تومان مال دیوانی نمود - معادل
دویست هزار تومان نقد و جنس آقا علی که در کرمان بود ببرد - دختر آقا علی یکی را خود نکاح کرده و یکی را
هم عم او لطفعلی خان به حباله زوجیت درآورد - آن را که خود نکاح کرده بود همان است که بعد از
تغییر لطفعلی خان عبدالرحیم خان شیرازی برادر حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله ولد بعقد درآورد - و این
اول وصلتی بود که مابین اولاد آقا علی و سلسله حاجی ابراهیمخان اتفاق افتاد - و سکونه
لطفعلی را حاجی میرزا محمد پسر   و میرزا حسین پسر آقا علی را با آقا محمد
صادق که از سایر اولاد آقا علی بزرگتر بود با دستیاران و صادق بیگ بزرگان آقا علی مغلول
و محبوس نمود - آقا علی در دارالخلافه به دربار سعادت مدار چنین جلوه داد که به واسطه خدمت دولت
روزافزون صد هزار تومان شاهزاده را لطفعلی خان در کرمان غارت کرده و خود تا به [illegible]

دزد شده در ملک اقدس کرمان آمد — لطفعلی خان در کوه نیز بحصار گرفتید — روز جمعه هشتم ربیع الاول هزار و
دویست و نه شهر مفتوح و حکم غارت داد و اسیر عیال کرمانیان شد — هرکس بخانه‌های آقا علی پناه برد از
اذیت و بی‌حرمتی ماند — جمعی غفیر از رعایا و زنان کرمان در خانه‌های آقا علی پناه جستند — بطوریکه عام
گوید که بسبب فرق ملکان در آن روز چند نفر بچه در گذشتند — از جانب شاهی ابواب ایالت و
حکومت کرمان با آقا محمد تقی پسر مهتر آقا علی موکول گردید — میرزا حسین پسر دیگر او بمنصب صندوقداری
منصوب و بعد در رکاب ظفرنامه به سمت شیراز کوچ داد — آقا علی در آنجا برد و میرزا حسین ملازم رکاب
بود — در اواسط سلطنت خاقان رضوان مکان بوزارت کرمان سرافراز گردید — تا اواسط سلطنت
شاه غازی بعضی مهمات مشغول بود — تا سنین عمرش از هشتاد گذشت استعفا از خدمت نمود و حسب
او که هزار تومان نقد و گندم و جو و خروار غله بود همه ساله از دیوان کرمان اخذ میشود — و از
خود نیز در بلوک قطاع دارزین و کوکشک و جوشه قریه و تعبیه قرای و مزارع معموره متعدده
داشت

داشت — در سنه هزار و دویست و هفتاد بدار بقا پیوست — چون مفوده عمر را صرف جمع و خرج مشغول گذرانده
دیوان مشهور بود — از او یک صاحب پسر از او باقی ماند — مرحمت پناه حاجی آقا علی مرحوم حاجت دیوانی
بلوک اقطاع دارزین و کوکشک و جوشقان با این سلسله بود — و در آنجا قری و مزارع و باغات و گله
و رمه و دستگاه — و مسجد و قلعه در آن بلوک دارند — و بعضی گویند آقا علی شاعر هم بوده
جمعی ارباب حمد است — آقا علی که از اصل بوده میرزا ابوالحسن آقا صادق جد آقا علی در طرف
اولاد داوت — با آقا علی از سلسله سادات میرجهری ... محله ... از سادات
صفوی بوده و میرزا حسین لرزان ضعیفه شده است — چند نفر از معارف این سلسله که زمان
سابق بوده‌اند و مؤلف اول تاریخ کرمان ... شرح داده‌ام ... در حاشیه کتاب شرح —
طایفه کلانتری گواشیر — این سلسله از زمان شاه عباس ماضی صفوی رحمة الله علیه بر
حسب امر آن حضرت بکرمان خلفا عن سلف بمنصب کلانتری گواشیر منصوب بوده‌اند —

دلیل این تغییر آنست که در سنه هزار و یازده که گنجعلی خان زیک والی کرمان بود - از ابنیهٔ عالیهٔ او
نوبت شاه رسید و نیز از عهد ایشان خاطر نشان کرده بودند - از آنجمله باغی در صحرای زریسف خارج شهر بنا
کرده باغ خان نامند که دروازهٔ آن قریب یک ذرع سنگ است - جنب و مقصوره دفینه - که در پناه
نفر خود را بجهت حفظهٔ در کار بنا سوخته و آتش زده - معتقد بودند بر دم ممکن - شاه بجهت تفتیش
خود کف حرم بر در قطار وارد شده جناب میرزا از اصفهان که حسینعلی خان را در سه شنبه روز خل نموده
که اثر در خانه آقا تقی نام جد این سلسله نزول نمود - آنروز ، باسکه معروف بکال شاه نشست در احترام
وزال

حاشیه مربوط بسلسله کلانتری از آخر صفحه ۳۳ و صفحه ۳۴

مهدی خان کلانتر - پسر مرحوم میرزا کاظم کلانتر در سنه هزار و دویست و پنجاه و یک که آقا خان محلاتی حکمران کرمان بود او را با پسر بکرمان برد - سی سال متجاوز کلانتری کرمان و عباسی هم مشغول داشته - در زمان حیات من حیث الاحترام بر همه اهالی کرمان مقدم بوده -

حاجی میرزا ابوالحسن - پسر مرحوم میرزا حسین خان کلانتر نهم عهدی خطه سیرجان - خود حاجی در طریقهٔ نعمة اللهیه سلسله و لقب مجتمع شاه - خط نستعلیق را خوب مینوشته و شعر را خوب میگفته -

میرزا حسینخان - پسر مرحوم میرزا یوسف مباشر ترجمات دو بلوک جیرفت و گوک بوده - در آنجا مزارع و دهات داشته - مردی معقول و دارای خوان بوده است

وزال و حضرت جهان نقد و میر و قران بعمل نمود - شاه را حرکات و خلق صاحب منزل پسند آمده
نقشه را وداد قبول نکرد و گفت من هرگز از جهان جایزه نخواهم - پس از انکه شاه روشن گردید که آنچه
را از اهالی کرمان عرض کرده اند کذب محض گفتن و نفر خود مجوسی که آن هم بکلی و منزل بوده - زیرا
ذرات مسلمی که در سر کارشان بوده کشته و در زیر دیوار انباشته بودند - سلطان عادل از آن رجعت فرمود
و بخط مبارک یرلیغ کلانتری کرمانشیر را باسم صاحب منزل رقم نموده و عاملین منصب را از این سلسله
لغت فرمود - این منصب از آن ابد و جد این قبیله بوده و تقریبا سیصد و هفتاد سال متجاوز است
خدمات بلوک جیرفت و گوک بعد از آن عهد کلانتری و عالی مرتبه ثبات دیوانی
حومه را دخیل و کفیل هستند -

حاشیه مربوط باین صفحه

میرزا محمد سلیمان کلانتر - ملقب به ... پسر مرحوم میرزا محمد خان سالها در کرمان کلانتری و مباشر بلوک حومه و جیرفت اشتغال داشته - در عمل دیوان با کفایت و با جوهر بوده -

د طایفه میرزا خلیل - جد این قبیله که میرزا خلیل است سمت کدخدائی در بهرکان داشته -

میرزا خلیل که کدخدا بوده پسر داشت - میرزا زین العابدین لقب به ... شد - میرزا حسین

و میرزا اکرم که خط و ربط داشته بخدمت میرزا حسین وزیر قیام کرده صاحب مداخل و عمر شدند -

در سنه هزار و دویست و پنجاه و سه که محمد شاه خلد آشیان لشکرگاه بمحاصره هرات اشتغال داشت میرزا

حسین وزیر بعزم شرفیابی بارض اقدس مشرف شده در آنجا مریض گردید - میرزا اکرم را با پنجعلی و

۲ طایفه

حواشی مربوط باین دو این طایفه

حاجی میرزا آقا ... دیوانبیگی - پسر میرزا اسدالله پسر میرزا خلیل که ... اسم او در دوران ... است از

طایفه میرزا خلیل بوده است - پسرهای آن مرحوم در مدت حیات او خرج بی اندازه کرده ... بزرگ

... را فروخته خرجهای بی معنی کرده ... گذارده - پسرهای حاج دیوانبیگی از این قرارند

یحیی خان اسحاق خان حاجی غلامحسین خان ابراهیم خان سهراب خان علیخان

در این زمان اسحاق خان و یحیی خان و ابراهیم خان مرحوم شده اند - سهراب خان و علیخان در قید حیات هستند -

علیخان ... دیوانبیگی روزگارش بهتر است ولی بسیار خسیس و لئیم است.

یحیی خان کلانتر - پسر مرحوم حاجی دیوان بیگی کلانتر شهر بود در زمان حکومت ... دیگر

الملک اشرار کرمان او را بقتل رسانیدند -

و وظیفه بابت هرات گشتند - او بنا بر سابقه ... و توسط میرزا حسین وزیر ... استیفای کرمان

با مراجعت کاملا ... و مراجعت کرده و از مستوفیان کرمان بود -

طایفه میرزا حسینخان - اصلشان از ... ساکن جیرفت بوده اند چندی در بلوک این

توطن کرده برای ... شهرت - میرزا ... ولد میرزا ... پدر میرزا حسینخان از بلوک

گواشیر آمده بخدمت میرزا ... کلانتر مشغول داشت - پسرش میرزا حسینخان ... گذار

بود - در ... دیگر در شیراز ... بود - ... میرزا بوده است

میرزا حسین ... سلطنت ... - آقا علی ... و میرزا حسین را

لقب ... - ... کرمان که ... و قطاع ... و کوشک

و ... است ... جمع علیخان ... - ... در این جیرفت ...

ورود بار امیرزاده حسینخان را گذار فرمود — پس از آن نامه را با محمد حسینخان بهمراه که دستیابی به مرکز گول خود.
بلوک خبیر و گوک را بعبدالحکیم خان و عبدالعلی خان اوغان ایلخانی داد — مرتضی قلیخان
خلف شاهرخ خان که از ییلاق‌ها ان در شان ولی لقب اعتمادالحکم بود زاده کوهبنان و
حال و حوش آنرا بدون نشور سلطنت به رضا قلیخان بن علی خود مشرف بود — میرزا احمد
خان وزیر را در یکی از اعمی داشت — شرح حال او در تاریخ بکار خود خواهد آمد — مع
القصه میرزاده حسینخان را ده پسر رشید بود — ارشد و اکبر آنها محمد علی خان در سنهٔ هزار و
دویست و هشتاد خانخان شهید با ... رسید — بقیه آن طایفه ساکن راین
میباشند و علامه سبز دارند —
طایفهٔ میرزا

حاشیه مربوط بصفحه فوق

مرحوم میرزا احمد خان بدر — ابن مرحوم میرزا جعفر خان پسر میرزا حسین خان از
طایفهٔ میرزا حسینخان بوده —

طایفهٔ منشی — که آن چند مردم بلوک بروسیر میباشند — خود را از نتایج شیخ محمد
منشی میدانند — معروف قدیم آنها در شهر ساکن بوده اند — و بقیه بطریقهٔ صوفیه نعمت
اللهیه میباشند — مرحوم حاجی زین العابدین شیروانی ملقب بمستعلی شاه در ریاض السیاحه
توصیف این طایفه را کرده — اسلاف آنها میرزا آقا علی اکبر و آقا محمد در دفتر کرمان در
قدیم صاحب شغلی بوده اند — آقا مهدی ملقب بمطرعلی شاه از این قوم بوده —

طایفهٔ لک — که به دفعات سالی متجاوز است از جوار فارس بکرمان آمده اند
رؤسای این جمعیت در شهر خانه دارند — و سایر سیاه چادر در بلوک قطاع — شرح حال هر یک
ذکر خواهد شد — قربانعلی بیگ لک جد رؤسای این طایفه در حکمرانی ابراهیم خان بکرمان
داروغه کرمان شد — چند پسر داشت ارشد محمد رضا خان بود او چهار پسر داشت که معروف بوده اند
حسینخان   محمد خان   حسینخان   محمد باقر خان — محمد نواخیر در سنهٔ هزار و

درست و چهره و چهار سیم مرحوم شجاع السلطنه نکول شده —

مستوفیان کرمان — میرزا عبد الرحیم خان مستوفی پسر مرحوم میرزا علی اکبر در زمان حکومت امیر نظام بوزارت برقرار گردید و ملقب بموتمن الملک است —

آقا میرزا ابوالحسن مستوفی پسر مرحوم علی نقی خان و برادر جهان میرزا مصطفی خان در دفتر کرمان مستوفی هستند

آقا میرزا اسدالله رضا ولد مرحوم میرزا مهدی و آقا میرزا احمد خان برادر موتمن الملک در دفتر کرمان صاحب ثبت هستند —

آقا میرزا آقا ولد مرحوم میرزا علیرضا مستوفی —

آقا میرزا محمد خان سررشته دار کل پسر مرحوم خواجه ابوالحسن منشی —

کمی خط در آخرها بیشتر [illegible] باز بعد باشد

از ... خان

حسینعلی خان نصرت الملک پسر مرحوم فضلعلی خان قراباغی است که در بیست هشتم کرمان شد — دروش جنبه مرحوم ظهیر الدوله است — آدمی درست قول و متمول است و مطلع در عمل دیوان هم اطلاع دارد — گوسفند و ... را نکو تربیت میکند —

تجارهای این بلد که قالی و کرک و پشم و پنبه و شال و غیره از اهل التجاره کرمان با بلاد خارجه مینمایند لیکن اوقات در کرمان بسیارند — جمعی هم از تجار ترک در کرمان بتجارت قالی مشغول هستند — دیگر همه آنها موجب طول کلام است — آنهائی که بالنسبه معروف هستند

آقا محمد مهدی رئیس کمپانی عمومی در کرمان نسبت با بعضی رجحان و برتری دارد — آدمی درست قول و متین است —

آقا کربلائی محمد جعفر تاجر کرمانی نیز آدم درستی است و در عمل تجارت و سایر امور بصیرت دارد —

آقا میرزا علی اکبر و حاجی محمد حسین وکلای قاسطی —

حاجی محمد تقی و حاجی محمد باقر تاجران یزدی پسران مرحوم حاجی اسمعیل [illegible] از تجار معتبر

ثروتمند هستند —

آقا محمد شیرالتجار یزدی   آقا محمد حسین ناظم التجار پسر مرحوم حاجی [illegible] تاجر یزدی —

آقا حسن تاجر یزدی   حاجی علی اصغر تاجر یزدی   آقا رضا تاجر یزدی خلف مرحوم حاجی [illegible] — [illegible]

آقا میرزا محمد حسین تاجر کاشی   آقا نصرالله معادن التجار

چند نفر دیگر تجار کاشی و شیرازی وغیره در این شهر بتجارت مشغولند — اگرچه امروز عمده تجارات

و داد و ستد این شهر منحصر است بتجار زرتشتی که همگی ثروت و مکنت زیادی تحصیل کرده‌اند

اغلب خانه‌های این شهر متعلق بآنهاست — قریب بسی چهل نفر هم از هنود در

کرمان بداد و ستد اشتغال دارند —

جناب حاجی محمد علی این آقا [illegible] پسر مرحوم حاجی محمد ابراهیم حاجی آقا [illegible] که [illegible]

قرائت

هرچند آنها خیرات از قبیل آب انبار و حمام و مسجد و کاروانسرا در کرمان [illegible] داده‌اند [illegible]

املاک زیادی در کرمان و بلوک جمع و خریداری کرده — خیلی هم رعایت تجارت

کرمان را [illegible] — مردم [illegible] خیرخواه است ولی هیچ وجه از [illegible] بهره از آثار

خیر ندارند — [illegible] آدم آشنا درست نیست —   [illegible]

تنباکو فروش این بلد [illegible] هستند   [illegible]

طریقه عروسی این شهر — با سایر بلاد ایران تفاوت ندارد — دختران این شهر

هم مثل سایر بلاد ایران است — زنهای فقرا این شهر کورک و پشم با چرخ میریسند و

روزهای شنبه قبل از ظهر در [illegible] گنجعلی خان [illegible] آورده

میفروشند — شالبافان و جولاهان در این روز ببازار آمده هر قدر ریسمان کورک و پشم

بارشال و [illegible] لازم دارند میخرند و سایر [illegible] نیز از [illegible] و [illegible] وغیره در آن روز بازار

آورده میفروشند و آنرا شنبه بازار گویند - از دهات حول و حوش شهر هر کس چیزی فروختنی دارد

بشهر میآورد و بمصرف خود میرساند و هر چه لازم دارد خریده مراجعت میکند - در این روز جمعیت

و ازدحام زن و مرد از سایر ایام هفته زیادتر است

در این [illegible] خط [illegible]

و نیز جمعه [illegible] که ما هم [illegible] و نوشتیم [illegible]

ذکر قراء قریب این بلد

ماهان - از محدثات [illegible] که در زمان سلطنت انوشیروان [illegible] از حکمرانان کرمان

بود [illegible] که این املاک بسیار آباد کرده از جمله باغات رفسنجان - و ماهان [illegible] و

باغات بسیار - و ماهان گواشیر در شرق جنوب این بلد به مسافت هفت فرسخ

واقع است - در خوشی آب و هوا معروف - مرحوم ناصرالدوله فرمانفرما درست

جنوب آن باغ ساخته [illegible]

ماهان [illegible] دارد - غالب [illegible] انگورش ممتاز [illegible] بهترین

تریاک است - در قدیم بعنوان تحفه به هند ارسال می‌نمودند - ولی حالا مقدار زیادی عمل آورند - مزار
سید نعمت الله ولی که زیارتگاه عرفانست در اینجا است - شاه نعمت الله در اواخر زمان امیر
تیمور گورکان و اوایل سلطنت شاهرخ میرزا بوده - سلسلهٔ طریقهٔ نعمت اللهی از او است - اول
کسیکه مزار او را در این جهت و بنای عمارت نمود احمد شاه بهمنی دکنی هندوستانی بود و بعدها تعمیر
و عمارت کرده - تا زمان شاه عباس صفوی و محمد شاه قاجار تعمیرات کافی عالیه شده و سه دانگ
از مزرعهٔ خرمیتین را که رشته سنگ آب دارد وقف بر آن مزار نموده - و خدام آنجا را
وظیفه و مقرری مناسب کرده‌اند - والده که نیز از حضرت سید نعمت الله در بلوک کوک و راین
دهات و جزء رعایا که مداخل آن سالی   هزار تومان است - حاصل خرمیتین
در این چهل پنجاه سال است همه مصارف تعمیر و مخارج خدمهٔ آن مزار رسیده -
مرحوم میرزا علی خان وکیل الملک در تعمیرات آن افزوده و یک خزینه دو طاقی باندازهٔ صحن
آن مرحوم

آن مرحوم باتمام رسانید که قیمت آن ... هزار   تومان است   و نیز مرحوم
مرتضی قلیخان وکیل الملک در سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت ۱۲۸۸ یک صحن بزرگ به
صحن آنجا افزوده کرده - جزو تصور و رفیع و عمارات به بقیه الحق در صفحهٔ ما رو
تا کرمان کم‌جا است - آب و هوایش بسیار خوب و طراوت دارد - کمتر جا عمارت
مهیا شده تخمیناً   خانوار جمعیت در آنجا ساکن هستند - مردمش غالب فلاح
و کاسب زراعت دارند - هنگام ضرورت در قدیم تفنگچی شجاع کار آمد داشته بطوری آنجا مشهور است

حاشیه: در این تاریخ آقای ... شاه و وزیر ... فرمانفرما راجع به بقعه مزار شاه نعمت الله ولی
این تالار اندازهٔ صحن را در سنه ۱۳۳۱ بعد از ... که ... سید ... افتاده و تالار
مزبوره خراب شده ... کرده و آهنگ ... بود آقا سید ... تالار ... بنیاد اوقات حاج
... بمبلغ   فروخت و صرف تهران کرده - در عوض جدیداً تالاری در این سنه
۱۳۳۱ برای مقبره و صحن ... تمام نمودند - العبد ...

لنگر - قریه‌ایست هفت فرسخ در جنوب شرقی گناباد یک میل در جنوب ... است - آبش گوارا

ولی مثل آب ... نیست - قبر از این دعا لیه سکن شیخیه بود مرحوم میرزا اسمعیل خان

دبیرالملک مدرسه و مسجد و یخچالی در اینجا بنا نموده - انگور چند دانه‌اش خوب است -

قنات غسان از جملهٔ قنوات عرب که در زمان خلافت عمر عبدالعزیز در این کاریز بوده بفاصلهٔ

پنج فرسخ با ... بیدخت است - نقیه و شصت باغ دارد - مردمش بزراعت و شالبافی مشغولند

آبش نیکو هوایش خوب - تقریباً یکصد خانوار زردشتی دارد -

عبدل آباد - در جنوب ... است بفاصلهٔ پنج فرسخ آبش قنات و غلیظ - هوایش تعریفی

ندارد - سی خانوار در آن قریه توطن دارند - بیشتر فلاح و بقیه رفته در بوک جیرفت در دوره

وجه لباس کرک و پشم و روغن ... تهیه آورده مشغول شوند -

جویار - پنج فرسخ جنوب ... واقع مخفف جویبار ... - قریه معتبر است

باغستان

باغستان ... فیض ... آبش گوارا و کوه خیابانش سنگ ... و فرح انگیز است -

متجاوز از چهارصد باغ دارد - ... خلد آشیان میرزا اسمعیل خان دبیرالملک در

حوالی مزار آنجا مرحوم شاهزاده حسین ... با باغ ... ساخته بفاصلهٔ

... مزرعه نیز احداث نموده موسوم به اسمعیل آباد مشتمل بر باغات وسیع و عمارات رفیع - ابریشم

درجهٔ یک ... در جوار ... آنجا تقریباً ... خانوار در آن قریه توطن دارند -

باعین - هفت فرسخ سمت مغرب گناباد است - بیشتر آبش از رودی است که از کوه سنگ ...

... دیگر ... - چند رشته قنات هم در ... دارد ...

چار ... - خالصه دیوان بود ولی ... - آبش گوارا - چند رشته قنات

دیگر در آن قریه‌ایست مثل ... و میرآباد و ابراهیم آباد و سعید آباد و معروف به خالصه

کوچک دولت آباد - آبش تعریف ندارد - هوایش ... دارد - چند ...

بسیار عمل آید - بعضی از سنوات معتدل میوه و سالی هشت یا پنج من تریاک نیز عمل آید -

سر آسیاب و هوتک و چترود - در شمال کرمان است به مسافت هفت فرسخ ظاهراً از محدثات
ترکان خاتون زوجه امیر براق که مشهور به ابن عمش حاجب سلطان بود و خود به حسب الحکم اباقا خان
بن هلاکو خان حکمران کرمان بود و ماه مبارک، برادر و پسرش بجهت ریاست نزاع و ستیزه کردند
بنیاد - دهات معمور هوایش اندکی گرم، سیر حاصل آبش گوارا و انار و هلوی نیکو دارد -
معروفترین موقوفه شاهزاده جنیه خانم متعلقهٔ شاهرخ خان بود الحال هم پسرانش برقرار است

ذکر بلوکات شرقی گواشیر

کوهپایه - بعضی از قراء این بلوک در شرق گواشیر و برخی در شمال آن است - اسامی و شرح
دهاتش چنین است که میانهٔ گواشیر و بلوک خبیص است - کوهستانست طویل و عریض دارد از یک سمت
متصل به صحرای لوت - هوایش مختلف است و دارد و چشمه سار و قنوات بسیار در این بلوک است

[illegible]

بیشتر آبش غلیظ و ناگوار - محصولش گندم و جو و ارزن و پنبه است - سر قریه‌اش آرزو یا دیلم - اول دروازه هستان
دوم هُجُند سیم دهستان - مردمش زارع و گله دار و بعضی از جنگلهای آنجا از درخت به
و بادام کوهی و سایر درختان جنگلی و غالب رعیت گواشیر آذوقه سوخت میگیرند - مردمش کار تفنگچی
کار آمد دارد - در کوهستان این بلوک کبک و تیهو بسیار است -

خبیص - در شرقی مایل بشمال گواشیر بفاصلهٔ سی و سه فرسخ - این بلوک در جنوب و جنوب صحرای
لوت که فاصلهٔ کرمان و خراسان است - بعضی از مزارع آن را که تکاب گویند متصل به بلوک است
و در شرق بلوک کوهپایه و شمال بم و راین است -

طولش از قریهٔ درسم بجابر فرسخ تا کشیت سیزده فرسخ عرضش از ده سیف تا
اندوهجرد پنج فرسخ - آبش از رودی است که از کوه سعیدی میانهٔ گواشیر و بلوک خبیص است
و قنات گوارا - قنات زیاد هم دارد - آب قنواتش اگر چه عذب است نیست هوایش گرم و

حاشیه مربوط به کوهپایه   کوهپایه طول و عرضش مزارع است

سالم سبب سالم‌تر آن است که بیشتر گرمسیرها مثل بلاد هندوستان و بعضی از بلاد یمن و برخی از

اصقاع فارس و نواحی مازندران سبب رطوبت دریا و بخار عفونت هوای آنجا فاسد میشود و موجب امراض

میگردد - و این بلوک سبب پستی زمین و اتصال بصحرای لوت هوایش گرم - چون رطوبت هوائی

در هیچ ندارد صاف و سالم است - از هنگام رسیدن آفتاب ببرج ثور تا نهایت عقرب بهشت است زیرا که

صحرای آن سبزه و خرم از نرگس و گل و لاله‌ها شکفته و درختان مرکبات از قبیل نارنج و نارنگی و ترنج

و بالنگ و لیموی شیرین سبز و باردار - و دکان عطاری است که شمیم آن پراکنده - نارنج و نارنگی

این بلوک در کمال اعلا است - مرکبات جیرفت مرغوب‌تر از مازندران و عراق عرب

و فارس است زیرا که هم عطر آن - نارنج آنجا را بمناسبت درشتی هم میزنند - حنای این بلوک

مشهور بهترین حنای روی زمین است - بیشتر بلاد ایران و عثمانی و ماوراءالنهر و افغانستان میبرند -

خواهش بسیار دارد زراعت نخلستان در زمین حاصل میشود - یک نوع خرمای جیرفت را که قصب

رحامنه

مینامند در هیچ ولایتی دیده نشده - حصاد گندم آنجا پنجاه روز بعد از تحویل آفتاب بحمل است

و جو یک ماه - بیشه‌زار این بلوک طویل و عریض است که به هرمز و بعضی از بلوکات میرسد - چون

مسموم است از دشتکه خوب برگ آن مسموم است این اسم بدان مقرر گردیده و اسم قدیم آن همین

نیست - همین قدر فهمیده میشود شهر کوچکی بوده که اعراب آنرا بقصبه الجیرفت مینامیدند -

جیرفت در عربی بمعنی خرمای روغن مخلوط شده است که نه معقول - معرب اسم آن

شهر را تعمیر کرده و نام خود را بر کتیبه دروازه آن نوشته - و فعلا هم معمور نیست - قصبه بزرگ

آباد آنجا است - قافله خراسان که از سمت تاسیات کرمان میرسد که بنادر بحرعمان و خلیج

فارس برود داخل جیرفت وارد میشود - و بسیاری از اوقات قافله خراسان تا آنجا آمده

جنس خود را در همان قصبه بفروش رسانیده عائد خود را خریده مراجعت میکنند - از

ده سیف جیرفت تا سبزواران نزدیک پنجاه فرسخ است که اکثر مردم بلوچ است - قره و ذراع

متعلق بجیرفت است — دکانش بطوریکه در قریه‌ای آن که هوایش با جیرفت تفاوت کلی دارد

سیرجان و جوشان پنج فرسخ تا جیرفت مسافت دارد — هوایش بسبب انهار مجتمع و

باتلاق متعفن در اکثر جیرفت نیست — خواص و برکات عمده آنجا — آبش غلیظ و ناگوار

سکنه آنجا همواره مبتلا به تب و نوبه هستند — انار و انجیر و به را عمده آنجا گوارا بار می‌آورند —

رایت جیرفت و کوک ترتیب تفت علی است، بلکه ملکه بلاد کرمان میباشد —

کوک بحقیقت کوک جیرفت یک بلوک است — جیرفت ملکه و کوک رایت دو کوک کوهستان

جنوبی و مباشر علیحده دارد لهذا علیحده مرقوم شد — این بلوک در مشرق کرمان بفاصله

بیست فرسخ میباشد — راهش سخت و عقبه صعب المرور دارد — هوایش در سردی و گرمی مختلف

و معتدل — بعضی نقاطش طاعون دارد — تخمینا هزار باغ در آن بلوک است — انگور و

هلوی خوب عمل می‌آید — گشنیز و بادامش بهتر می‌شود — پرهای آسیا را کجا انشاء آورده

ثنا

تبانکو متعفن دارد و چون مطلب می‌یابند — شراب ایشان لشکر به کمال خفت تفقه و خلاف شراز است

و مصرف نمی‌نمایم — از عجایب آنکه در آنجا است ... چهارصد ذرع ... آنکه عمق

آن را کسی نمی‌داند — شرحش در آخر کتاب آمده است — مردمش جنگی و دلیرند — غالب اوقات

با افاغنه کارزار نموده‌اند —

۴ — بم از بلدان قدیم و معتبر کرمان بلکه الکن هم بوده است — چهل و دو فرسخ دورش ٤

کوهستان و فرسخ است — هوایش گرمسیر است و سالم مردمش را حاجت به علت الشتاء و الصیف نیست —

پیوسته بادی از سمت شمال آنجا می‌وزد و دفع گرمی هوای آنجا را می‌نماید — آب شهر از قنوات است

مدرکه عذب است طولش از جزایر خالدات نود و چهار درجه و عرضش از خط

استوا بیست و نه درجه و چهل دقیقه — کذا فی تقویم البلدان — دو دروازه آن شهر ... حیر

و حصاری معمور دارد — بطرف شمال ... کوه است ... ذرع الکم ... با ... به دیگر

ارتفاع نگرفته لکن بسبب تخمین باید بیش قدرها باشد - بر بالای آن دیوار محکم و برج مرتفع
ساخته آنجا را ارگ هم گویند - یک طرف ارگ متصل بشهر است - هم از یک طرف
بخارج - جز خانه های متعدده و انبارها و طویله و بارخانه و یک چاه آب که عمق آن ... است
ذرع و الحال آب دارد در نهایت گوارائی - بانی آن قلعه بحقیقت معلوم نمیگردد نیست - انچه در
شهرت است هفتواد که در زمان ملوک الطوایف پیش از آنکه اردشیر از ساسانیان در کرمان استقلال داشته
بوده این قلعه بنا و قصه کرم هفتواد گویا در اینجا است - زیرا که یک دروازه ارگ که بسمت خارج
شهر است هنوز آن دروازه را گت کرم گویند - چنین در لغت کرمانیان کت بضم کاف عربی
و سکون تاء مثناة بمعنی مکان جانوران گویند و شقبه نیز اشتهار میکنند - و در ارگ
... است مشهور است که این جا کرم معروف است - چنین میگویند که هفتواد در دوره سلطنت
شقوق اوهم بوده و در ادوار مختلف آن شاهپور نیز منزل کرده - حصار این قلعه پناه مسلمین کرمان و مبلس
١٨١ ارد

دشمنان و اهالی طغیان بوده است - در بالای ارگ آسیاب بادی است که اسباب آن موجود و افتاده شکسته
بسبب اینکه ... دائم به ویران است - در سنه هزار و دویست و پنجاه و سه که آقا خان محلاتی حکمران
کرمان از ایالت معزول گردید بخیال باطل این قلعه را مأمن نموده بنا نهاده و ساخته و آن را
در مال کرمان گذاشته است - عاقبت در اینجا محصور شد - هشتاد محاصره از کیفیت مشهور شد تغییر
آن در تاریخ ناریخ میگوید - اما آن زمان بعینه که شهر هم در خارج شهر بفاصله چهار هزار
گام در جنوب قریه بمدیه گویند متصل است ساکن هستند و شهر الحال حصار و خانه و چهار برج سور است
لکن جز چند دسته سرباز و یک صاحبمنصب و صد و ده توپ با علاقه آن و توپچیان بر دار
که حسب الامر ایالت کرمان بمحافظت آن قلعه مأمورند کسی دیگر در ارگ منزل ندارد -
... در خارج شهر بفاصله هزار قدم از آبادی که ده هنجر دارند - و این زمان در کمال آبادی و
معموریت است و عمارت عالیه بنا کرده اند - ... دارد از آنجمله حمام مرحوم محمد اسمعیل

خان دکتر الملک ساخته آجار آن مرمر است - مساجد متعدده دارد مسجدی نیز آنجا هم بنا نموده
مدرسه صدر سادات مشهور بسادات محله در آنجا ساخته وموقوفات دارد - از هر نوع ... در
آنجا هست و کسب مشغولند - بازاری هم مرحوم حاجی سید علی خان بنا کرده و آباد است - کاروانسراها
معموری دارد که تجار یزدی و همدانی وغیره در آنجا بتجارت اشتغال دارند - مزار امامزاده در آنجا است
که او را از اولاد حسن مثنی پسر امام حسن مجتبی علیه السلام دانند - در صحن آن امامزاده نیز بعضی از
تجار آنجا قماش ابریشم و پنبه و ظروف مس و ولایتی و بلور و قند و چای وادویه میفروشند و در
عوض جنس رنگ زنانه و روغن و پنبه و برنج و غله خریده بهر جا حمل مینمایند - عمارات
عالیه در هم بسیار است خصوص عمارات که در ایلخان ترتیب داده و بسیار و در این زمان ساخته اند -
چند قریه معتبر این بلوک را عرض میکنم - عیش آباد قریه معتبر است که با مستعرات
یک فرسنگ دوری فاصله آنست - باغات و خانه های بسیار در آنجا است -

مهداب

مهداب هزار و پانصد گام تمام مسافت دارد مشتمل بر باغات و خانه های زیاد از آثار قدیمه
خرابه های بسیار در این قریه است که معلوم میشود عمارات عالیه و قصور رفیعه بوده است - بنای آنها را
بعضی معلوم نیست بنا شده است گرچه خرافات مردم آنجا که گویند از ابنیه عهد کوه خان مغول و
خواجه نصیرالدین طوسی است و ماه الکنیک ازاین هم نوکرهای نامعلوم و در زمان عهد کوه
خان که خان در دست اولاد و احفاد امیر براق قرخته ای بوده -
باغ خان از قراء معموره آنجا است در جوار مهداب واقع است -
سن آسیاخان قریه معموره آباد است ده شتر از قلعه قدیم است تا تاریخ
یک فرسخ تمام مسافت دارد مزارع معموره در آنجا است غالب کشت آن سیستانی بهره کاست -
جیله ماران دو فرسخ تمام فاصله دارد قریه معموره - رودی است نیزار زیاد دارد و گراز
بسیار در آنجا دیده میشود - داهستان چهار فرسخ در شمال ... مقصد

بصوابلوت داد دین شش فرسخ سمت غرب است - صاحب عقد العلی گوید که با مجد الدین

ناصح وزیر ملک دینار و خواجه‌ها از معارف فارس نشسته بودیم از هر طرف که خاطر شما میرفت مزارع

متصل و انهار مطرد و صحاری سبز و درخت بود - فارسی سوگند یاد نمود با انکه فارس را نصف العالم

گویند و نزهت و طراوت و ارتفاع جائی بهتر است هیچ ناحیتی از انجا را چنین این زمین با

نزهت ریاض و صفای حیاض و کثرت منال ندیده‌ام - مدتها دارزین مشهور بود این زمان

بی [illegible] و بهمت کارخانه مرحوم میرزا علی‌خان و کبیر الملک نهری از قهستان ابارق که هفت فرسخ

تا آنجاست بآن ناحیه آورده و دو سه ده را معمور است - محصولاتش انار و خرما و جو و

گندم و برنج و ماش و لوبیا و کنجد و پنبه است تقریباً سالی [illegible] عمل آید - یک نوع انار آن را

که کیمیائی گویند بهترین و غله آن [illegible] شود - صاحب عقد العلی گوید که چشم روزگار

در هیچ موسم بهار با این ارتفاع ندیده و هیچ کجا [illegible] ابریشم که عمل آید دیار [illegible] ارزشمین و

باطراف

باطراف حمل میشود - در این ایام اندک ابریشم عمل آید - گیاهش منحصر است بگز و [illegible] و چال [illegible]

میرویند - حیوان وحشی صحرایش گور و آهو و گراز و روباه و گرگ و کفتار و مرغش [illegible] بعضی

گویند که [illegible] هم هست [illegible] طیور آنجا کبوتر و فاخته و [illegible] و زاغ و کلاغ

و مرغ [illegible] و بلدرچین و [illegible] و گنجشک است چنین [illegible] از [illegible] دارد

[illegible] در شرقی این بجنوب است بفاصله شش فرسخ صحرائی طویل و عریض دارد -

طولش از [illegible] تا کوه‌ان خاص [illegible] فرسخ و عرضش از [illegible] تا [illegible]

فرسخ - این طول و عرض مشتمل بر قراء [illegible] و مزارع متفرقه است - در این زمین

اردشیر بابکان شهری ساخته چنین مشهور شد این شهر را بنام او بنا کرده آثارش باقی است - مردم

آنجا آن خرابه‌ها را شهر چغوك آباد گویند - [illegible] کان و [illegible] قیان [illegible]

[illegible] - [illegible]

سمور است یک رقبه موسوم بنجف آباد ... خود از محصول شتوی و صیفی دارد - یک

رشته دیگر موسوم بکوکند است آنهم همین قدر حاصل دارد - افراد کثرت حش در جنوب کوهان

در آن جو جو افتاده آن آسیه میانه قریه برج معاذ و قریه ریگیان است - محصولش بیشتر جو و

گندم و ماش و لوبیا و زرت و کنجد و برنج و پنبه و رنگ و حنا است - تریاک جزئی هم در بعض مزارع

آن عمل آورند - درخت خیلی کم دارد - حصاد گندم و زراعت مزارعش که سمت شمال است و بعدی

دو از ده روز بعد از تحویل حمل جو بیکماه و ده روز بعد از اطراف و ریگیان گندم یکماه بعد

از نوروز و جو پانزده روز - حنا و رنگ این بلوک بیشتر بگرمسیر برند - گندم و برنج آنجا نیز

جمع گرمسیر شود - پنبه اش هم در میز برند - نصرت آباد در شرق زاهدان بفاصله سیصد واقع

خرج است و از آنجا تا سه کوهه سیستان کمتر از این مسافت دارد - اسم نصرت آباد اسپهکه

بوده مرحوم میرزا شفیع قوام الملک یک رشته قنات آبادان کرد و قلعه بجهت مردم بنصرت

آباد نمود

آباد نمود و بتخلص خود قوام آباد قرار داد - در عهد ... دیگر الملک چند رشته قنات بر آنجا افزود

و قلعه محکمی بنا نمود - خانه‌ها و انبار ساخت - میانه خود نهر ... و نصرت آباد که نزدیک

بچهار فرسخ است در جنوبی چاه آب دارد لکن آبادانی ندارد - در حوالی کوه زک و شوره گز

آثار و ابنیه قدیمه است - و از طرف جنوب بنه ... ازگزان خاص تا بزمان ... حاجیان

نوتیه بیست فرسخ است آب بهت ولی آبادی ندارد - آتش بقدر چهار و پنج

فرسخ زیر زمین است - قنوات متعدده شبه آبادان نمود - طرف جنوب

بنه و کوهستان متصل است و سایر اطراف صحرای وسیع - بفاصله ده فرسخ چاه

آب بادی زمین جاری میشود - زمینش را قری و مزارع و قلعه جات بسیار است چند

ده آن کوه ... قلعه محکم دارد و مأمن افاغنه بوده در سنه هزار و دویست و

پنجاه و یک که آقا خان محلاتی با ایلات کرمان باینجا آمد قلعه را محاصره کرد

دو خانوار تشکیل شده - هوای کوهک از سایر قراء زمانشیر گرمتر است آبش از قریه براء که
یک خرسنگ بزرگ است می‌آید - باغات خوب دارد جمع کثیری آنجا ساکنند - خانه‌های مردم
زمانشیر کپر و کتوک است که از چوب و خاشاک می‌سازند - خانه آجری و خشتی کم است
عزیزآباد قریه معموری است علی‌آباد از محدثات اسمعیلخان میباشد - مرحوم
میرزا عیسی‌خان خرید و بر تعمیراتش افزود - نعیم‌آباد از قراء قدیمه این بلوک است
در اندرون قلعه آن خانه خشتی بسیار است - مردمش متمولند - زنان خوش‌صورت دارد
الله‌آباد از محدثات حاجی سید علیخان - قلعه و خانه خشتی در آنجاست -
کریم‌آباد را به همان ترتیب سعدالدوله آباد کرده - ضیاءآباد
از دهات خوب و قدیم است ادهمیل قریه معموری است - برج معاذ نیز
قریه‌ایست - خهره از قراء قدیمه است و در سر راه سیستان واقع جمع کثیری در
آن قرا

آن قریه سکنی دارند از سایر سکنه زمانشیر ثروتشان بیشتر است - میکان قرا و
مزارع متعدده دارد - کنیک چند مزرعه متعلق به آنجاست و قشلاق طایفه ریگی -
این جمله رعیت زمانشیرند و سیاه‌چادر دارند قریب   خانوار میشوند
و بیشتر آنها از حشم شتر در زمانشیر املاک دارند - در اواسط خاک رود، بیشتر قرای
و مزارع مالک متعدد - حیوان بارکش این بلوک شتر و خر است - حنا در رنگ
و مجو و سایر حبوبات عمل آید - درختان جنگلی این بلوک بیشتر گز و کهور و کنار
است - گز انگبین بسیار نیز دارد - وحوش صحرای آنجا بیشتر گور و آهو و گراز و کفتار
و شغال و روباه است - طیور آنجا کبوتر و فاخته و زاغ و کلاغ و تک‌تک و دراج
هم جوالی درخت آنجا میشود - نمد و کنف رنگین   رنگینه است که طولش
سه ذرع است و از رنگ دیگر نمیشود - مردم آنجا گویند که شب چهارشنبه صدای نقاره

و گردنا از آنجا شنیده میشود و از اعمال شیاطین و جنبه دانند — درختان کوهستان آنجا بیشتر
ارس و گردو است — در سرم کوه که یکی از جبال آنجا است گویند مار و مور دیده نشده — در
میانه این بلوک دو جرفت [illegible] شده است — از آنجمله دره ایست که طولش ده فرسخ
و عرضش نصف آن گام در آنجا که تنگ میشود شصت گام آب روان دارد و نام آن تنگ زار
است — در زمستان زنگ صد پر و پنج پر شکفته در آن دره را تنگ زاغ میخوانند —

تقسیم دوم در ذکر بلوکات جنوبی کواشیر

ماهان در جنوب ارگ [illegible] ابرق [illegible] است فاصله بیست و یک فرسخ
هفت فرسخ و گلستان نیز هیچ است — آبش بسیار و هوایش خوش برابر — این
بلوک از سمت شرق به بلوک [illegible] است از طرف جنوب و غرب به بلوک بردسیر — و از
سمت شمال به بلوک [illegible] — همه قری و نواحی این بلوک ییلاقی است خوش هوا و
[illegible]

کوهپایه گرمسیر [illegible] است طول این بلوک از قریه گوده [illegible] تا ابارق پانزده
فرسخ و عرضش از شصت بنه تا [illegible] شوره ده فرسخ — لکن زمین بایره زراعت بسیار
دارد — با آنکه چند رودخانه از کوه هزار که [illegible] بلوک است در اراضی آن جاری است — قنوات
بسیار نیز دارد — اما مزارع و دهات آن [illegible] است که قریه [illegible] که مزارع متعدد دارد —
خود این [illegible] اعتبار این بلوک است [illegible] و باغات و باغستان طویل و عریض —
انگورش وافر و ممتاز است — سایر میوه که [illegible] آید — [illegible] ضرب المثل است — گویند
[illegible] شراب این [illegible] زعفران [illegible] است — نمکزاد [illegible] این بلوک وسیع است
کوهی رفیع در آنجا است [illegible] کوه هزار چشمه بسیار زیاد دارد که در حوالی آن [illegible] میشود
درختان جنگل آن کوه بیشتر بنه و بادام و ارجن است — بنه همان پسته کوهی است آنچه در
کوهستان جبال سردسیر میشود بنه گویند — و در جبال گرمسیر [illegible] — در سردسیر درخت ثمره اش

بزرگ است – ثمر آن روغن زیاد دارد – اهالی رستاق روغن آن را می‌گیرند و می‌خورند – روغنش معطر است
و صمغ این درخت مثل مصطکی و کندر است – هیزم و ذغالش بسیار خوب است – بادام و
ارجن هم در بادام کوهی است – ثمرهٔ ارجن با بادام کوهی شبیه‌تر است و ثمرهٔ این هم در درخت تلخ
است در آب جوشانیده شیرین نمایند و مغز و کوبند – این درخت در بیشتر کوهستان بلوکات
کرمان پیدا شود – چوب راست و صاف آن را چماق و عصا نمایند –

این بلوک را قراء و مزارع متعدد است – تقریباً هوایش گرمسیری و مورث حمیات
مزارع متعدد دارد – چون این قریه در راه گواشیر و بم و جیرفت است از عدم منزل برعایا بر این
رهگذر است – زمستان مرحوم اعلی مثل وکیل الملک کاه و نیز اینها در اینجا می‌خفت – گندم
و جو و سایر حبوبه عمل آید – رؤسای این بلوک از طایفهٔ میرزا حسینا نبی باشند و در
تو معروف گواشیر مقیم گشته – غالب این سلسله در این مقیم و عمارت سبز دارند –

[illegible]

ولایت این بلوک مقابل فاقد و سایه‌ها دارند – کلک و روغن آنها خوب است – نوشادر
و هابیل سیاه هم دارند – رعیت اینها جزو این بلوک است – حشم آقا رضا سقر این
بلوک است –

ساردوئیه – کوهستانی طولانی و عریض است – در جنوب گواشیر واقع شعبه‌ای سرد و پنجر شیخ –
در شمال جیرفت و جنوب راین و شرق قطع است – هوایش در نهایت برودت بطوری که
بعضی از دهات و مزارع آنجا را مردمش در پاییز رها کرده به دارزنش است سرما بجیرفت رفته
قشلاق نمایند و در فصل بهار مراجعت کرده محصول را درو و ضبط کنند – آبش چشمه رودخانه
و چشمه‌سار است – چمن‌زار متعدد دارد و اکثراً طول و عرض دارد – هوایش بنهایت برودت
و آبش بکمال عذوبت – ولایاتی که مردمش در زمستان آنجا سکنی دارند این چند قریه است
کوه پنج هنزا بم مرمشک چهارم دهنه فاقد جز قریب بلوک جیرفت است

هوایش بگو می‌باید درخت چنار بسیار دارد ـ در بعضی دهات آنجا از هشت سرا چوب درخت گردکان درخت

دیگر است ـ واهالی در این بلوک بسیار است از آنجمله قریهٔ آن مرسوم به مرسنگ است رودخانه‌ایست

که در اطراف آن رودخانه فرسخ تمام گردکان است ـ در هزار و سایر قراء آن از این درخت لا

تعدد و لاتحصی است ـ بیشتر از آنجا به بندرعباس و از آنجا به هندوستان میبرند ـ

کوههای این بلوک اول کوه آسمان دوم ... سیم بابا جی چهارم لوی

پنجم سلیمانی چشمه‌سار و زراعت در این کوهستان طولانی و عریض بسیار است ـ معادن متعدده

در این جبال بهم رسیده درکوه مرسوم بگوی معدنی دارد سنگ آن آهنیه بعضی زرد

است زعم بعضی طلا است ـ در این کوهستان خوک سیاه بسیار هرسنگ وگربه سیاه

دیده شده ـ شکار کوهی نوع بز و گوسفند در آن کوهستان زیاد است ـ زیره زیاد نیز

عمل آید ـ درخت جنگلی این جبال بیشتر بنه و بادام و ارجن و گلگم و نوزک است

در آن

در این کوهستان چشمه‌سار زیاد دارد ـ و رودخانهٔ متعدده است که زراعت مینمایند و ملک

طایفهٔ مهنی است ـ طایفهٔ مهنی از اهالی قدیم کرمان است و سابق اسم این

جنگل کوچ بوده و در همین کوهستان منزل داشتند و در زمستان به جیرفت و اطراف قشلاق می‌

کرده‌اند ـ در زمان سلف تمکین تا لا کلام داشته‌اند ـ صاحب عقدالعلی نوشته که معز الدوله

دیلمی به جهت قلع آنها به این کوهستان رفت ـ که خیال رؤس عقبات را مردان کاری

گرفته و مبارزت دادند و دیلمه را کشتند و تمکین از کرمان کردند ـ پس از آنکه ملک شاه در

توجه کرمان آمد او لشکر در دفع و تسخیر آنها عاطله ... عبادرسان ... صعوبت ... ـ دقت

جالوس آمده بگذرد است که ... کوچیان در کال الطغیان بود و عودی مشغول است ـ غورا

با اداره حاضر کتاب به برآن قبیله الطغیان منهم رؤساء آن طایفه را اسیر و اموال زرا

غارت کرد ـ چند این طایفه به سبب شرارت جبلی که داشتند سلاطین و حکام کرمان با آنها صدمه

میرود تا نواز از طایفه گروهی اند که - تقریباً هفتصد خانوار میباشند و اکثر چادرنشین و در این کوهستان

قشلاق دارند - بعضی دیوانی ... اینها ادوات جمع عادی ساردوییه و جیرفت است و مباشر عبدالله

دارند - هفتاد سال قبل از تحریر این رساله اشخاص معتبر مهم در این قبیله بوده در سنه هزار و دویست و پنجاه و

نه ریاست و مباشری بیک نفر از سلسله خودشان بود - در آن وقت فتحعلی خان نامی از این قبیله رئیس بود

میرزا احمد خان پسر میرزا حبیب کلانتر سنه ۱۲ بحکم عبدالفتاح خان جوانشیر حکمران کرمان مأمور بقلع و قمع

شد بعد از زد و خورد بسیار و اختلاف مابین آن طایفه و در آخر ... نام کلانتر آنها

فتحعلی خان دستگیر شده بکرمانش آوردند و بقتلش رساندند - در اینجا زنی از مردم طوایف بخواست و

پسری ... خان نام از او متولد شد

بعد از چند سال مهرابخان پسر ... خان قاجار کرمانی

دختر فتحعلی خان را به زنی خواست و املاک جیرفت را بعنوان ... از جانب ایالت

جا ... که سنه گذارده شده ... در ... چنین ...

از مال عالم

کرمان عامل و مباشر آن قبیله گردید - و اما نام قریه جات ساردوییه که مردم خود ساردوییه

در آن منزل دارند معروف است - رؤسای آنها اولاد امیر مهدی خان که در گور سنگی دارد و کلانتر

ساردوییه است - مریم اولاد و قلاع و ... در هنر اساس کنند و که خداوندی ترا و

خودشان بودند - پسر سالار عبدالنبی نیز که خداوند طایفه بود - اکثر مردم ساردوییه با وجود روستائی و

کوهستانی بودن با خط و ربط و فصیح و با تدبیر و شیطنت و مکر معروفند - حصاد جو در این

بلوک پنج ماه بعد از نوروز و گندم شش ماه بعد از نوروز است -

جیرفت - فاصله ... پنج فرسخ در جنوب کرمان است - هوایش گرم و آبش بیشتر

رودخانه و خوشگوار - و رودخانه بزرگی که از جبال بلوک ... میآید آنرا هلیل رود گویند و دیگری

از کوهستان ساردوییه آن را ... نامند در وسط صحرای جیرفت بهم ملحق میشوند - و از آن رود

نهرها بسته و نهرها را اگر ... زراعت کنند - قنوات هم در این بلوک بسیار است -

در عقد العلی مسطور است که جیرفت را جنة اربعة اشهر گویند - یعنی بهشت چهار ماه که مراد بودن آفتاب
بقوس تا حوت است - الحق راست نوشته زیرا که در آن وقت هوا معتدل - صحراها سبز و خرم - زگل و لاله‌ها
شکفته - درختان مرکبات باردار - لکن در هشت ماه بقیه بجهت حرارت هوا و رطوبت
زمین جهنم است - این بلوک در جنوب ساردویه و شمال رودبار و مشرق [illegible]
و مغرب نهاد - و اراضی معمول و خوش بزمان واقع است - طولش از [illegible] تا [illegible]
گز صالح سیزده فرسخ و عرضش از [illegible] تا [illegible] یک هشت فرسخ بشیر مزارع
این بلوک آبش از رود است - شهری در این ناحیه بنام آن معلوم نیست - معروف است که
عمرو بن لیث صفار در اینجا مسجد عالی و قصر و سرای رفیع بنا کرده - و سلاطین دیالمه بر تعمیرات
آن افزوده اند و پادشاهان سلجوقیه و اورده گاه گاهی چهار پنج ماه در آن بلاد اقامت داشتند - و
آثار گذاشتند تا سنه ششصد و شصت و هشت[1] که ملک دینار غز بر کرمان مسلط شد آن شهر آبادان

[1] در تاریخ زمان ملک دینار مؤلف اشتباه نموده باشد

بود

بود - بعد از آن سدی که برای حفظ شهر و انبار کردن آب بجهت زراعت ساخته بودند خراب شده شهر را
ویران کرد - الحال جای آن معلوم است در اوقاتیکه باران بارندگی باشد - مردم آنجا رفته بعضی
اشیاء مثل سکه طلا و نقره سکه‌دار و غیره در شال آن پیدا بنمایند - و از خرافات مردم
آنجا است که گویند این شهر را دقیانوس ساخته و منزل داشته - باالجمله دقیانوس از قیاصره
و ستو سلطنت او در رومیة الکبری که این زمان اروپا گویند و دارالطلیه نوشته‌اند - پاپایان
که خود را خلیفه مسیح دانند آنجا می‌باشند - چون دقیانوس و بطلان قصه اصحاب کهف که
مشهور بعد از اسلام است پادشاه معمور روی زمین بوده شهرت یافته - و بنابراین در جیرفت
جا گیر دکه بدان شهر گفت نارد -

دوساری - از سایر قراء آنجا آبادانش بیشتر است - نقبی پنج سنگ آب از
تنگاف کوهی بیرون می‌آید - انگور و غلیظ - ملک خواجه جبل بارز است - در اینجا آبادانیها

گرده قلعه و خانه‌های متعدده ساخته‌اند - درخت مرکبات بعمل آورده‌اند - مرکبات آنجا ممتاز
است و اعلا است - توتیای سبز ارمنی در آن قریه میباشد - خوابش نکوست - مسجدی مرحوم امیر
ناصر خان جبالبارزی در آنجا بنا کرده - حمامی بکار مرحوم میرزا اسمعیل خان وکیل الملک ساخته شده -
خوانین جبالبارزی خانه‌هاشان از آجر و گچ و خشت و منبت‌کاری و حجاری است - سایر سکنه منزلشان
کپر و کوتک است - این قریه نسبت بسایر قراء جیرفت مردم صاحب تقوی دارد - صاحب
عقدالعلی نوشته حلدونه ناحیه‌ای از جیرفت است - خاک آن آمیخته بزر است - ستاقان
بدست دهیه اند و نام قدیم جوسار خورده نیمه - ظروف مخلوط سفالک مخصوص آنجاست و گاهی
ظروف نقره زر بیع و حتی گندم بدست آمده و معلوم میشود است نیز دیگر نیست - زارع جیرفت
بیشتر ملک طایفه مهنی بوده و بعد از آن بتصرف میرزا ابراهیم‌خان آمده این زمان معلوم نیست -
قراء و مزارع این بلوک که ترتیب یافته است - خانه‌های متوطنین آنجا کپر و کوتک میباشد - بعضی
کوتین

که قریه آبادان این بلوک بوتقی شد - چند قریه معتبر معروف دیگر موسوم بقول - اول سرجان دوم
کریم آباد سیم دشت کوش چهارم سهران پنجم سیاغوی ششم بلوک سیم مستا -
محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و برنج و ماش و لوبیا و گنجه و رنگ و حنا است - خرمای این بلوک
کم است در قریه بسیار بیشتر از سایر قرای عمل می‌آورند   درختان جنگلی آنجا ابنیا سطر بکه
در بعضی امکنه بسیار انبوه درختان عبور متعذر - و بیشتر گز و کهور و کنار است - یک نوع درخت دیگر
جیرفت در رودبار میباشد و آنرا اجلك مینامند - چوب این درخت از هر نوع درخت دیگر از قبیل صندل و
آبنوس و غیره که در جزایر هندوستان دیده شده سنگین‌تر است و بجهت تخت و صندلی خوب است -
وحوش این جبال بیشتر آهو و گورخر و گراز و خرگوش و کفتار و گرگ و روباه است - طیور آنجا بیشتر
دراج و کبک و جیرفتی است - جیرفتی سفید و سیاه است - جثه‌اش بقدر تیهو و نر آن مطوق و
منقط الالوان مخططا است - و مزه گوشتش مثل تیهو بلکه بهتر - صدایش آنرا گویند جیرفت

جیرفت بگوید - گویا در غیر جیرفت جای دیگر پیدا نشود - نگارنگاه جیرفت از تمام نگارنگاههای ایران از جهت
لذت و هم از زیادی و رواج ممتاز است - یک طایفه وحشی که آنها را ولد اوشاغی گویند در آنجا
ساکن میباشند - مالیات آنها جزو عمل جیرفت نیست - آنها که جزو جیرفت هستند - قصبه فنوار [illegible]
هیند و هرهند فنوار [illegible] میباشند - مثل ده [illegible] وغیره - از آنجمله بیت فنوار جوب در آنجا
سکونت دارند که ظاهرا در زمان خلافت عمر بن الخطاب که اعراب بولایت ایران هجوم
کردند و فتح آن آمده در جیرفت متوطن شده از دیر و در زمان زبان آنها تغییر کرده - جز این
چند فنوار که در جیرفت میباشند هنوز بلغت عرب تکلم مینمایند - در نواحی کرمان گاومیش
بغیر از جیرفت جای دیگر ندارد آن هم منحصر است بهمین چند فنوار جوب گاومیش   صاحب
عقد العلی گوید قریب آن طایفه اعراب جمع کثیری در جیرفت متوطن بوده اند - اسامی قراء آنجا
[illegible] دلیل محکم است - مثل ابوحربه و [illegible] وغیره   در [illegible] شرح [illegible]
[illegible]

و کوه کوهستانهای طویل و عریض است که آنرا جبال البارز نامند - چشمه سار و قنوات در آن جبال بسیار
دارد گندم و جو و ماش و لوبیا و پنبه زراعت میکنند - بعضی از مزارع آنجا درخت خرما و مرکبات
دارد - چنانکه [illegible]   فنوار است در آنجا متوطن هستند اغلب سیاه چادر و بعضی در کپر و
کوچک منزل دارند - طایفه جبال البارزی [illegible] و اولین طایفه در آن کوهستان بسیار است
امکنه ییلاق خوانین جبال بارزی و قریه [illegible] است - درختان گرمسیری و سردسیری هر دو در آنجا است
مانند درخت گردکان و خرما - آنجا نمک معدنی هست - در تابستان بخصوص
در محل خوانین جبال بارزی [illegible] میشوند بوزن [illegible] - صاحب تاریخ کرمان از
آب و هوای آنجا توصیف زیاد کرده و این دو شعر عربی را استشهاد نموده -

ارج النواحی فی خوائیب نبتتر   الوان ورد فی الغصون مفتق
شجر علی خضر یزف غصون نضر   من زاهر او مثمر او مورق [1]

[1] در همین نسخه این دو شعر خیلی مغلوط نگاشته آنچه بنظر صحیح تر آمد نوشته شد [illegible]

در این کوهستان درخت زرشک و زردآلو و آلوبالو و گردو و نارنج آن چنان یافت دارد - طایفه
جبال بارزی در جیرفت ضیاع و عقار بسیار دارند - مالیات ملک و مواشی آنها هزاره ، بیجا از سلسلهٔ
خوانین جبال بارزی بوده - قبل از این ثروت و دولت این طایفه زیاد بوده - این زمان بیش
قدیم نیستند - کورک و پشم و روغن و زیره در این بلوک بسیار است - زیره و پشم آنجا بیشتر
حمل بندرعباس میشود - قبل از این رمه و گلهٔ زیادی از این طایفه بوده لیکن بهذا مثل قدیم نیستند
اسفندقه سرو چهار نخ در جنوب کوه بارز است - این ناحیه در جنوب جیرفت و شرق اقطاع
و جنوب ساردو و شمال کوه کنک و صوغان واقع است - صحرائی تنگ و بد آب و هوا است
هوایش گرمسیر و خشک قشلاق است - بخش آن زیاد دارد - گندم و جو نیکو عمل آید - بیشتر
آنجا ملک طایفهٔ مهنی بوده که شرح حالشان در بلوک ساردوئیه گذشته - آخرین این طایفه
فتحعلی خان نام پسر محمد خان مهنی بود که در سنه ۱۲۵۹ در کرمان از مرحوم عباسقلی خان جوانشیر
ها

هلاک کرد فتحعلی خان با تسلط و رجال بسیار و ملک و مال بیشمار و شأن قلاع و ورزشجات
که غالب بی دفعی بر احکام حاکم نگذاشت - مرحوم میرزا آقا خان پسر میرزا جبار با جمعیت
رطاع و کوکنک و صوغان از ایلات کوهان بقلع و قمع او مأمور شد - فتحعلی خان را علاوه
آنکه یکه سوار آنان و درمان پناه جوید بقلعهٔ سفید قهستان بشود - پنج شش
فرسخ مأمورین را استقبال نمود - بعد از چند روز زد و خورد مدعی محمد حسن ولد ابوالقاسم
شمع و مظلوم که از کلانتران معتبر طایفهٔ مهنی بودند و سابقهٔ عداوتی با فتحعلی خان داشتند
دور اگرفته به میرزا آقا خان سپردند - او را بکرمان بحضور حکمران فرستاد - حسب الامر
ایلات بعون الله او را اسکندره اش روانه کردند - در آنجا پنج شش سال زیست نمود - زنش خواتون
بیبی خنجر خان نام از ضعیفهٔ طرانی متولد شد و فتحعلی خان بمرد - چند سال پس از فوت او
محمد ابراهیم خان پسر مرحوم نصرالله خان برادر ظهیرالدوله دختر فتحعلی خان را نکاح کرده تمام

املاک او را متصرف گردید - بعد از مدتی خرخان گرجان آمده از عدم رشد و قابلیت همه املاک را

با عمارهٔ مهرآباد بایشان داد - بعد بقیمت نازل بدو فروخت -

از آب چشمه حاصل ساده مشروب میشود گندم و جو است - صیفی و بادنجان ندارد - قلعهٔ

محکم مرحوم شاه مرادخان مهرسا ساخته و صنیع خان آنرا تعمیر کرده - وحوش آنجا آهو و گرگ و روباه

و کفتار و گراز بسیار دارد -

بلوک ... آباد صحرای وسیع و ... است - نیم فرسنگ پنجاه دور فرسخ در جنوب

گرگان - طولش از ... که ... بندر ... رودبار است تا جنین

که مقصد ... نمک ... است بیست و پنج فرسخ و عرضش از تهران تا کلات سرخ چهار

فرسخ - این بلوک در جنوب جیرفت و شمال عیاب و بندرعباس و مغرب بعضی از قطاع

و جنگلان بستق گرجان و مشرق صوغان و اجدر فارس ... - هوایش در کمال حرارت

دارد

دارد - بعضی مزارع و قراء آن از رود جلیر و بیشتر در قصبات آن قنات است - مرغزارهای

خرم وسیع دارد در تابستان کثیر و مراتع فراوان است - که مرتع حیوانات هر فرقه ایلات جوار و رباط

بجا در آن بوده قراء آنجا کهنه دنیار - جهت ... و دنیار خود در سنه ... هشت ساله

بنا آن قلعه را در ... گذاشته آنرا کهنه دنیار گویند - اکنون دار الملک رودبار

است و خوانین و رؤسای آنجا در آن قلعه منزل دارند - آب و هوای آن از سایر قراء آنجا بهتر است -

هوای رودبار بطوری گرم است که در تابستان جز اهالی آنجا و مردم گرمسیر کس دیگر نمیتواند

کرد - حاصل جو آنجا در اول ... و گندم بیست روز بعد از آن است - رطوبت هوا

در زمین هم که ... است دارد - حاجی مرحوم مهرابخان ... ساخته لکن

مردم آنجا عادت ... ندارند - غالب اوقات بیرون است - میمون جهان که آنرا مزجان

گویند از قلاع محکمه و قدیمهٔ آنجاست که در زمان ساسانیان ساخته شده - بنا هم از معمورات است -

در تکمیل الاخبار و بعضی از تواریخ دیگر نام این قلعه را دیده‌ام که سلاطین بعضی از مقصرین را بدین قلعه
می‌فرستادند - در سنه هزار و دویست و سی [illegible] مرحوم ابو الحسن خان ظهیر الدوله حکمران کرمان توپ از این قلعه
به کرمان آوردند - قطر توپ چهار وجب و چهار پونه - از مصالح این توپ معلوم رنگ آن سیاه - در
میدان توپخانه انداخته بودند - در سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت که حبیب‌الله خان شاهرخ خان
امیر توپخانه از دور از کلانه بجهت دفع فتنه آقا خان محلاتی به کرمان آمده آنجا بود -

گلاشگرد - از آثار قدیم و پیشین است - گویا آب و دانه زیاد داشته الحال کوچک است
و قلعه محکم دارد - کهنوج پنجابیت - پنجاب به لغت هندی لفظ جمع است که به معنی پنج
قوم اطلاق کنند - گویا در آب و دانه آن چند نفر شریک بوده‌اند - در این زمان کهنوج پنجاب می‌نامند -
جغین سقدر [illegible] ناب و سبز و عباس که از نواحی هرمزات یا بشو - نظم آباد
بیژن آباد مرحوم سعید خان - از رودخانه‌های هلیل سد بسته و آن را آباد کرده -

کهستان

کهستان شهر معتبر قدیم [illegible] بنیاد است که از جهات شرقی رودبار است - در اواین
آفتاب به طور بلندی تازه در این قریه پیدا میشود - محصول رودبار بیشتر گندم و جو و ماش و باقلا
و لوبیا و کنجد و برنج و خرمات - پنبه نقده رنگ خوب درست بعمل آید - درخت مرکبات نیز در این بلوک
پیدا بشود - درخت انبه در مملکت کرمان غیر از رودبار جای دیگر نیست و در بعضی از محال جیرفت و چیتان
جزئی از این درخت پیدا میشود - درختان جنگلی این بلوک در بعضی از جاها [illegible] است که [illegible] ان
عبور نمود - درخت ملک که ضعیف آن در بلوک جیرفت و گذشته در اینجا نیز هست - در
نزدیک کهستان رودبار قریب آب داده‌اند یک درخت کنار است در نهایت بزرگ گویا هفتاد
نفر سوار در زیر سایه آن میتوانند منزل کرد و از درختان قدیم است - امیر نور الدین [illegible] طایفه
رودباری بوده - مدام در شرب مدام [illegible] میگویند شبانه روزی سه بار طلا بیرون میشده - و نیز
امیر سعید خان آب داده [illegible] در رودبار کرده و در حیات مرحوم [illegible] - نخیلات بیابونی

نیم عشر آن از آنها هزار گفته اند - مالک ملک و صاحب رمه و گله بوده بعضی طایفه در رودبار میباشند

که اجداد آنها غلام زرخرید جهانداد پسر نورالدین خان بوده اند - مرحوم نورالدین خان را در پل پر بوده

معروف آن دزد افغان و دیگری چار افغان -

وحوش این بلوک گورخر و آهو و گراز و کفتار و روباه و گرگ است - کیخوسرها در این بلوک و جرفت

و بعضی از جاها جیحان دارد که طول آن زیاده از چهار گره نیست - زمستان در جوف درختان

گهور و کنار و گز میروند - هر کس را بزنند بیش از دو سه ساعت زنده نمی ماند و صعب العلاج است -

کوشک - صوغان در جنوب کوشک است به فاصلۀ سه و پنج فرسخ - این بلوک در مغرب

اسفندقه و مشرق ارزوئیه و جنوب قطاع و شمال رودبار بلوچی واقع است - طولش از مزرعۀ

شادیان تا موردان چهارده فرسخ و عرضش از مزرعۀ بید تا کیکوئیه نه فرسخ - هوایش گرمسیر است

صوغان و کیکوئیه درخت خرما دارد - سایر قرای آنجا درخت خرما نمی آید - آبش بیشتر از قنوات

و بعضی زارع

و بعضی مزارع چشمه است - غالب این بلوک کوهستان است مگر صوغان که صحرائی مسطح در آن

تا دو فرسخ و نیم میشود - محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و برنج و انار و انگور است - خرما

هم عمل آید - انار و انگور نیز دارد - قرای معروف این بلوک کوشک که مر آن

بلوک است آن سیصد میشود - در تواریخ کرمان آنرا کوشک شیرویه نوشته اند - قلعۀ محکمی

با برج ها که تقریباً پنجاه ذرع ارتفاع آنست دارد - آبش از چشمه ایست که از شکاف

کوهی بیرون می آید - باغستان است و انار و انگور عمل آید - در حوالی و حوش آن تقریباً

بیست مزرعه میباشد که بیشتر آنها ملک مرحوم میرزا حسین وزیر کرمان بوده - تهرنک در دامنۀ کوهی

واقع است و لب سبز قرای این بلوک ییلاق است - انگور و گردکان عمل آید - انگور

سایر این قریه در کرمان شهرت است -

کوهپایه - تقریباً سی مزرعه میباشد که آنرا کوهپایه گویند - دهات معروف آن شاهمادان

کشن آباد - ده‌هجی - ده سالار - بیشتر آن را مرحوم میرزا حسینخان وزیر دواب کن
خان و عمو محمدخان برادر و برادرزاده‌اش مالک بودند - دهات سیاه کوه بسیار است
معروف آنها سفید خوانی   شیلان   استرخین است - ده
سیه‌دان را قریه الهرد نویسند ده و از ده مزرعه است - آنچه در نفس قریه میباشد به رشته است
پیکون   جوغان   دصنوان   بجستان است - اما آنها بهترین این دهات
در همه دهسر و تا پنج شش هزار درخت انار و بیشتر عمل می‌آید - معادل هزار و پانصد من از این نوع انار -
آب بسیار و زمین مستعد دارند خوب و بسیار است - نوش میش مزرعه که تقصیر بیوک ارزده است معروف
آن مرحوم بکیجو شیر در آن مزارع درخت فراوان کم دارد - از آنجا حرم کین است - صو
صوغان صحرای تنگ دارد اما اراضی آن از حیث کشت حاصل دار تعلق قریب به اراضی ارزده
است - مرحوم عمو محمدخان برادرزاده و داماد مرحوم میرزا حسین وزیر در آبادانی رقبه قنات آبادان
کرده و

کرده و قلعه محکم ساخته - آن قلعه را مرحوم ضلیع خان قراء‌بی حکمران کرمان خراب کرد - درخت سرو
بسیار بزرگ در دهنه کوه صوغان میباشد که دوره آن هشت بغل است و تخمیناً پنجاه خروار هیزم خشک
از آن درخت در زیر آن ریخته - در قریه صوغان در قریه لمه آباد در چهل گاه میباشند گویند
نقش تیموری در کنار است - از صوغان راهی میرود به در میانه دره کوه تقریباً طول آن ده
فرسخ است و عرض آن جایی فراخ یک میل و جایی تنگ بقدر شصت ذرع - آب از سمت صوغان
در وسط آن تنگ از طرف رود به دو اطراف آن زراعت گندم و جو و برنج است - همه آن
ملک مردم کوشک و صوغان و بعضی دیوانی آن جزو صوغان است - در قریه سوروف
آن   موردان که همه آن تنگ به اسم آن موسوم است در تنگ موردان نامند
در زمستان هوای تر و تازه و زمین سبز و خرم دارد از دور رنگی و مورد در آنها بسیار طراوت خوبی است
هم دارد - زهکان شنیدم بسیار دارد - چند سال قبل در صحرای آن مزرعه معدن

بس معمور بوده که ارسکو دند. — بلوک کوشک جزو قهستان است درخت جنگلی بسیار دارد. بیشتر آن بنه و
بادام دارچین دار است و کهکم و سفید است. — درخت زیتون هم در بعضی از مواضع آن پیدا شده زیره
زیاد در آن کوهستان عمل آید. — چند که بشق این بلوک است در میان کوشک و قریه دشتاب
از بلوک خارج میباشد که همه را کوهستان بهرک گویند. — لکن هر یک باسم مخصوص معروف است. — اول
کمانکوه دوم حاجی لندود سیم آب سندوف چهارم مکسی پنجم کشتاه گاه
ششم سفیدل بخیره هفتم بناب اغلب بر کوهستان مزبور پودر نمور دارد — در همه ایران
پودر نمور کرمان آنهم مخصوص این چند کوه است. — یک کوه هم در شبانکاره فارس پیدا شد.
در این بلوک عسل عمل آید. — بعضی مگس در قندی دارند. — قندی غالب آنجا است که از چوب کهبت مگس
عسل ترتیب داده اند. — دیگر از کوهستان آنجا عسل بیاورند. — عسل او سفید نیست. — بیشتر مردم این بلوک
بنگاه داری و صید و شکار مشغولند. — همه تفنگچیان کاردان این بلوک بهم رسیده — و با ایلخی و دستاد
کوهستان است

کوهستان است اغلب مردمش خانه و پراو دارند و با ایلخی و [illegible] میباشند. — چون این بلوک بیشتر کوه است
در کوهستان همه بلوک که این بلوک دارد مخصوص این بلوک — طیور از بیشتر کبک و تیهو است —
زارعی دارد با اراضی از غله [illegible] آنجا کفایت دارند. — بلوک [illegible] و بلوک کوشک بجز
کبک و تیهو نمود است. — اسامی طوایف آنجا اول امیرشکاری دوم [illegible] سیم اسکندری
چهارم قلندری پنجم امیری ششم ملائی هفتم زنگی هشتم ابراهیم حاجی نهم تدی
دهم کل — مردمان این بلوک بسیار با نزاع است. — سه چهار ذرع در این کوهستان برف نشسته

تفصیل سیم در شرح کوهلوکات غربی گواشیر

بلوک [illegible] در سمت غرب این بلوک است بفاصله ده فرسخ — در جنوب رفسنجان و مشرق
بعضی از اقطاع و سیرجان و شمال [illegible] واقع است. — طولش از فلق آباد تا چهار طاق [illegible]
فرسخ عرضش از [illegible] تا [illegible] ده فرسخ. — هوایش در کمال برودت آبش از رود خانه

چشمه سار و بنهایت عذوبت مشیز و کمال آباد و مهوآب و بهرام گرد و نگار و ده تازیان
و ساماگرد و نارپ و بعضی قراء دیگر آن بلوک در صحاری طولانی و سطح واقع است و بیشتر آن
مزارع آبش از قنات است - لالهزار و قلعه عسکر و سغرک و بیدخوان
و ماورن و باغ بزم و برخی دیگر از قراء آن که در کوهستان واقع است آبش چشمه و رودخانه است -
محصول اینجا بیشتر گندم و جو و نخود و عدس و کرو و ارزن و کنجد است - در جلگه باغستان کم است
در کوهستان آنجا گردکان و سیب و زردآلو زیاد عمل آید - از بنشت سرا انگور و سایر فواکه که دارد -
حصاد گندم کوهستان آنجا نیمشب ماه بعد از نوروز است - قراء سو و خنا این بلوک -
مشیز بر کنار رودخانه که از لالهزار آید و دیگر قراء آن در جهت شمال واقع است - بعضی متمول
رئیس و ضابط که از جانب حکمران کرمان عاملی متوجه و خالصه دیوان بوده این بلوک است - از
دهات قدیم است قلعه دارد در جزو بلندی واقع است و نام ابروز این هم بر مزرعه قریب آن

عمل شده - قوتیا نکه یک مزرعه در حوالی و حوش شهر سابقه که اغلب آنها بنگاه مردم نشین دارد - از آن
جمله مزرعه مرلم بهکرد - هیئت خوش بهرت که این یخچال عمل آید - بنگاه یا از قراء این
بلوک است خرابه زیاد دارد و آثار عمارات عالیه در اینجا است - چنین ظاهر که زمان قدیم آباد و
زیاد بوده است - از ابنیه قدیمه یک سپه وسیع که منارۀ رفیع دارد اکنون معمور است - بیت مزرعه
حوالی این قریه باشد - بهرامگرد بر کنار رودی که از کوه سنگ نقش می‌آید و در باغین بزرگ است
هم واقع است - قوتیا مزرعه نزدیک این قریه است - ده تازیان این زمان قریه
العرب نامیده خیلی این قریه بیشتر از سایر قراء بردسیر است که سی مزرعه متعلقه در حوالی و حوش
آن باشد - نارپ و ساماگرد دو قریه معمور است - در میانه نارپ و
شهر مزرعه ایست که آثار خرابه شاب نامند - ملک جناب عبدالمظفرخان سرتیپ فوج قدیم است -
قریب آن دریاچه ایست که قوتیا روده آن کهیه دهه پانزده ذرع بیشتر است طعم آبش در نهایت

تر است - سیف‌لک مزارع بسیار دارد سیب بسیار خوب عمل آید - عموماً اینجا سفید و لطیف و معطر
است - در کرمان عموماً خوب شهر این بلوک است و قطاع دو به دیه و ساردو - بیدخون در گودی
وسط کوهستان واقع است چند مزرعه دارد - در کرمان مشهور است اگر حاکم‌زاده باشد راه
بیدخون را گم نماند - عموماً گودی اینجا معتدل است - قلعه عسکر در راه گواشیر که بقطاع وارده
مرود واقع است - از حیثیت عدم منزل رباط بنا نمودند گذشت مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک
کاروانسرائی در اینجا ساخت - مزارع بسیار مشق و باینات که از رودخانه و چشمه زرع میشود -
در کنار سنگ این دیه چشمه آب گرمی است که آنرا گود کرده مثل خزینه حمام ساخته‌اند آبش
در کمال گرمی است - و قدری هم معدن است - طعم آبش ترش و تلخ و بعض است بوی گوگرد میدهد -
نوره که در آن آب زنند رنگ آن زرد مایل بسرخ شود - مس و سایر فلزات بسیار هم - کلپر و
که در دو درین کوهستان بسیار است - تاریخ این بلوک و قطاع بهتر از سایر بلوکات کرمان است -

دولت‌آباد

لاله‌زار داد نام قدیم آن کاروانسرا بوده مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک بعد از آنکه بیشتر آنجا را خرید و ملک
خود ساخت آنرا لاله‌زار نام نهاد خوار شتوی و صیفی عمل آید - هیچ کوهستان
بی‌گرمت محصول نیست - مرحوم اسمعیل خان در اینجا حمام و تکیه و مسجد ساخته غالب سکنه آب
در ماه تابستان در اینجا اقامت میشود - ییلاق خوبیست چمن و الکای این کوهستان
بسیار است - تاریخ این بلوک و قطاع بهتر از سایر بلوکات کرمان است - مادون نیز نام
دیه از این کوهستان میباشد - مذهب سکنه این کوهستان علی‌اللهی است - درویش نعمت‌اللهی هم
دارد - طایفه‌ئی هم گرمان که معروف آنها متوطنین گواشیر مردم این دهات میباشند -
نماز و روزه درین دهات وجود عنقا و اثر کیمیا دارد - ایلاتی که بعضی دیوانی جزو این بلوک است
قتلو ترک زبانند بیشتر در اقطاع و صحرا منزل دارند بلد و چند خوب بوده‌اند - آنقدر
شده‌اند قلیلند - بیتو نام یک چشم مستغرق و باینات بیشتر مردمش فلاح و گوسفند دارند

کورک و پشم و زیره اینجا بیشتر حمل بندرعباس میشود — روغن و کشک اینجا را اکثر به گواشیر آورند. — رعایت و عاملی آنجا هر سالی با کری است که از جانب ولایت کرمان مشخص میشود. — مرحوم عبدالحسین خان و برادرش محمد سلیمان در زمان حیات رعیت همه این بلوک را داشته اند.

اقطاع یکی از بلوکات معظم کرمان است. — در مغرب و جنوب کوه اسفنجی واقع است و دو فرسخ در مغرب بردسیر و مشرق بعضی از سیرجان و بعضی از خاک کیشکویه و خوشنا باد و فارس و شمال کوه سنگ واقع است. طولش از بلورد و رابر تا دکوی خبر بیست فرسخ و عرضش از کوه تا ماهونی و شتاب دوازده فرسخ. — وجه تسمیه این بلوک چنین که اغلب بلوکات کرمان هر یک صحرائی مخصوص دارد. — این بلوک را چندین صحرا و جلگه است که از هر قریه آن بقریه دیگر که عبور نمایند باید از عقبه و کوهها بگذرند. — لهذا این بلوک را اقطاع بفتح همزه گویند —

اقطاع

اَقطاع جمع قطعه. مرحوم میرزا حسین وزیر کرمانی گفت در زمان سلاطین سلجوقیه قاوردیه که در این بلوک اقطاع متجدده مقرر شده بود. — بدین جهت اقطاع بکسر همزه گفته‌اند. — هوای این بلوک سردسیر است بعضی قراء آن با بعض دیگر متفاوت است. — از آنجمله قریه گوغر حصاد گندم آن شش ماه بعد از نوروز است و خنجوک که نیز از قراء این بلوک است حصاد گندم آن سه ماه بعد از نوروز است. — مردم این بلوک بیشتر فلاح و زارع و مکاری الاغ که بار ایشان به عباس و گواشیر میبرند و از آنجا جنس حمل مینمایند. — تفنگچی کار آمد همواره در این بلوک بهم — زیره و کورک و پشم و نخود و جوزد و به و گلابی و سیب این بلوک حمل بندرعباس و خندکستان میشود. — گاهی هم گندم میبرند. — قراء آنجا متعدد است. —

بافت غالب اوقات محل و مقرر نایب و عامل همه این بلوک است. — هوایش خرم و نعیم آبش تسنیم در زمستان برفش و صفت جنانش بهشت است. — مزارع آن آبش بیشتر از رود و قنات است

قنوات متعدده نیز دارد - مرحوم علی‌محمدخان برادرزاده مرحوم میرزا حسین وزیر سالها در این بلوک

و کنگ و صوغان ریاست داشته - مرحوم محمدعلی‌خان پسر مرحوم ابوالحسن خان ایلبیگی در نواختن چهار

ددادان خان دخوان ثالث امیر نجم ثانی و حاجی محمدحسین‌خان اصفهانی بود - صاحب تاریخ

کرمان رباعی در توصیف بافت گفته -

خلد برین نمونه جنت سرای بافت | تنگ آمده فضای جهان از فضای بافت

با آن لطافت آب بهار بهشت عدن | که همسری نموده با آب و هوای بافت

با عقاید خوش روح دارد - بر اینجا در طعم و مزه بر به اصفهان سبقت گرفته ولی کوچک است -

درخت صنوبر اینجا زیاد است - الکنگ نیز وسیع دارد - عجب آنست که بیشتر سکنه دهات کنگ

و خیلند - قاطبهٔ مردم این بلوک لباسشان خودشان تهیه و بافند - و در درو و و

جعفر سعود فند - جو منجان کوهستان است زراعتش بیشتر رودخانه - چشمه و قنوات

نیز دارد

نیز دارد - خوشی آب و هوا موصوف است - باغستان زیاد دارد - گردکان عمل آید - انگور

کشمش این قریه ممتاز است - در کوه آنجا معدن مس معمور بوده - مردمش نزد رود شیطان

خیالند - غالب زنان این قریه وجیهه و مقبول هستند - علی‌محمدخان این قریه را فخار

دوم میگفت - کوهی در اینجاست در دامنه آنکه مزرعه‌ایست موسوم به بنجوک و آن کوه را

هم آن مزرعه انجوک گویند - در آن کوه گل سرخ خودرو زیاد است - گل سرخ آنجا را

عرق کرده به بندرعباس و هندوستان میبرند - چند مزرعه در صحرای تنگ که آنجا را انزاد

گویند واقع است - بیشتر آن عرق لطیفه لک بود - زیره زیاد عمل آید - در زمستان عمل کوبیا نشده -

۳ - دشتاب صحرائی وسیع است - آبش بیشتر قنوات است - مزارع این قریه را اغلب اولاد

مرحوم آقا علی آبادان کرده مالک بوده‌اند - مرحوم علی‌محمدخان که از این سلسله بوده و سالها در

بلوک و بلوک کوشک ریاست داشته زمستانها در این قریه توقف میکرد و آبادانی زیاد در شاه

آباد کرده و مزارع متعدده احداث نموده - گندم و جو و پیاز و چغندر این قریه بیشتر و بهتر از سایر
قطاع است - چون هوای آنجا اختلاف دارد لهذا باغستان نمیشود - بعض مزارع این قریه
مثل کلنگو و جعفرآباد و خداداد و بریه و کوره و درهمن و مختارآباد و غیره نگاه دارد
که جمعی از ملاحین دارد ... حوضه ساکنند - یکی از قرای بزرگ قطاع اشوان است و جبیرآباد
که قریه معتبر است و مردم متمول داشته - کوشک برج ملک طایفه قراغلو بوده که ایل
شقاق بوک قطاع میباشد - مزارع حوالی آن متعدد است - طایفه قراغلو در آنجا ییلاق
مینمایند - قلعه محکم داشته و خوانین آن طایفه عمارات عالیه در آنجا ساخته اند - در سنه هزار و
دویست و پنجاه و شش مرحوم علی محمد خان باستنباط شرارت از این طایفه آن قلعه را گرفت - کوشک
برج و مزارع حوالی آن خاک اشوان است - بعضی دیوانی است آن قریه مجزی و جزو مالیات
خاصه طایفه قراغلو بوده - کوزنجان خاک اشوان است صحرایش وسعتی دارد و از

صحرا

ست ... مقصد نیاک برمدان است - چند مزرعه است که سابقاً ملک خوانین افشار بوده
بعد متعلق بمرحوم علی محمد خان شد - این زمان در تصرف اولاد و حشمت خان پسر مرحوم غنچعلی خان
خالصه میباشد - در قریه اشوان و متعلقات آن باغستان کم است -
کوغیه که از قرای این بلوک است کوهستان است هوایش در نهایت برودت
و سردیست - آبش رودخانه و چشمه سار است - از شدت سرما زردآلوی آنجا در آفتاب
بعقرب رسد و بیقوت - مزارع این قریه با دهات کوه لنگاور و کیلعان از املاک نفیسه است
لکن همه آن معادل یک مزرعه موسوم نقادر آباد و قلعه در ارزویه محصول نمی کند - کلپر و
قارچ و گردکان اینجا ممتاز است - در تابستان همه صحاری و تلال و برابری آن غبت
لاله های الوان و گلهای گوناگون است - الک و چمنهای متعدده دارد - قلعه محکمی داشته مرحوم
علی محمد خان آنجا بطغیان از مردم آنجا شاهد نموده حکم بتخریب برج و باروی آن کرده

کدخدای آنجا با سلسله‌ای بوده که اول نام آنها میر است - از سایر کدخدایان قرا و قطاع خراسان بیشتر بوده

دارای عدهٔ قرا و قطاع است - جمعیت این قریه بیشتر از سایر قرا و این بلوک است - باغستان

است، اعتدال هوا موصوف و بعذوبت آب معروف - آبش بیشتر رودخانه و چشمه‌سار است -

دهات و مزارع آن بسیار است - سیب انواع و گلابی نوع گلابی بی‌نظیر در این قریه زیاد عمل

آید که به بندرعباس و هندوستان حمل نمایند - لطافت آن بیشتر گلابی بی‌نظیر نیست - زنان

این قریه بحسن صورت و اعتدال اندام در کرمان مشهورند - و مردان اینجا قیافه و قوارهٔ نیکوئی

دارند - در سنهٔ هزار و دویست و هفت که بعنوان نایب فتحعلی شاه از جانب خاقان شهید

ملقب بجهانبانی بود بامور متصرف و نظم کرمان شده بعد از ورود بکوهپایه باین قریه آمد مردم

اینجا در قلعه جمع شده مخالفت آغاز کردند - بعد از یکماه متجاوز محاصره از در استیمان درآمده

قلعه را تسلیم کردند - و جهانبانی دختر عسکر نام کدخدای آنجا را بعقد نکاح درآورد - مرحوم

فخر

فخر ... میرزای شجاع السلطنه و سرحسیبه که فخرالدوله والیه و ثالث متعلقهٔ نصرالله خان پسر محمد ظهیر

الدوله باشند از آن مستوره بوجود آمد - محمد در سنه ۱۲۵۹ نصرالله خان و شاهزاده متعلقه

آن این قریه را مهر موجب و مشتری خود قرار داده   معدن مس معموری

در این قریه بوده اکنون چند سال است مطمور شده - خبیص یکی از قرای این بلوک است

آبش بیشتر از رودخانه و قنات - هوایش گرمسیر و معتدل - یک سمت این قریه متصل

بجنگل و خوشنما باد که خاک باری است میباشد - چنار در این قریه بسیار است چوب

چناری که بکرمان برای نجاری آورند بیشتر از این قریه و قریهٔ درخارد سار ... است - انگور

و انار و انجیر زیاد عمل آید - دیگری یکی از مزارع آنجا است - معدن طلا نیز آشکار است

یک مزرعه متعلق باین قریه موسوم بکهنت است و معدن سرب معموری دارد و نیز معادن

متعدده در آنجا است - کوهی بسیار مرتفع متعلق باین قریه و مابین بلوک قطاع و بلوک اندوهجرد

واقع است و با آنکه به سمت این کوه گرمسیر است هرگز قلهٔ آن کوه از برف خالی نیست - درخت
جنگلی این کوه بسیار است - بیشتر بنه و بادام و ارس و ارجن و کیکم است - چوب ارجن
بسیار خوب که باطراف بلاد میبرند بیشتر ازین کوه میبرند - بعضی از اهالی فارس همه ساله
تعارفی با بزرگ قطاع داده چوب ها را از آن کوه به دیه خود میبرند - تک تک شکار
خاور بعضی از کوهستان های کوچک این کوه میآید - آثار معادن مس در این کوه بسیار
است اکنون معمور نیست - نوع قوش ترلانی که در کرمان صید میکنند از سیاه کوه کوشک
و کوه بارز و اسکوه است - طریق صید کردن آن این است که در وسط یا نزدیک صیدان این
کوه میروند و چند چوب بطور استوانه روی هم گذارده چند چوب دیگر بر روی آنها میگذارند
و کبوتر خانگی آموخته پیوسته بر روی آنها نگاه میدارند و دامی نزدیک آن سنگ کرده
در روی آن چند گنجشک آموخته بسته اند - باز در پرواز آن کبوتر را دیده از فراز هوا صید
کند

کبوتر میرا شکار میکند - بعد نزدیک آمده گنجشک را می بیند از کبوتر قطع نظر نموده خود را بگنجشک میزند
و دام میافتد - اهالی این بلوک اغلب ترک زبانند و اینها شعبهٔ از قرا تکلو که
از ترکمانهٔ روم میباشند - در اواخر سلطنت صفویه و نادرشاه خوانین با اسم و رسم در این
طایفه بوده که در قطاع دار و دیه ریاست داشته اند - از آنجمله طهماسبقلی بیک و شاه قلیخان
که خیلی از کوه ها بحکام بلاد وسیعه داده مباشرت داده اند - در اغلب معارک مظفر و منصور
شده اند - بعد از زمان این قبیله ضعیف شده اند تکلو شرذمهٔ قلیلند در زمان شاه طهماسب صفوی
اول که لعبت حسینخان شاملو که نقیب و نسب این طایفه شد - چند خانوار فرار کرده بطرف
آمده در جزو طایفهٔ قراغلو اغلب لو میباشند - محمدعلی بیک تکلو میگفت که ما از اولاد چوهه
سلطان که در زمان شاه طهماسب امیرالامرای ایران بود و نام او در تاریخ عالم آرا مسطور است
میباشیم - طایفهٔ للک که دویست ساله است از فارس بکرمان آمده اند - خوانین این طایفه

بیشتر اوقات در نوکری سلاطین منزلت داشته و در میدان ها با اسم و رسم بوده اند - ایلات آنها در قطاع
املاک دارند - و چند تیره می باشند که هر قبیله را نامی مخصوص است از آنجمله سهرابی و شهسوار
و میرزائی و خلجی، مالیات آنها ضمیمه و جزو طوایف خودشان است - یک خصلت
نیکو در این طایفه دیده اند که هرگز دزدی و قطع طریق نکرده اند - بیشتر محصول این بلوک گندم
و جو و نخود و ارزن و گردو است - در خنجر و ایلی رود دار برنج بیشتر عمل آید - وحوش قطاع
بیشتر آهو و کوهی و گراز و کفتار و روباه است - در صحرای خنجر و کوهستان گور دارد طیور
این بلوک بیشتر کبک و تیهو و کبوتر و کلاغ به نوع و زاغ و هدهد و جوجو و دیگر انواع
مرغابی است - افشار مسکنه ایلات کرمان است - ترکی زبانند قشلاقشان بلوک
ارزوئیه و ییلاق آنها بلوک قطاع است - شجاعت سواره و پیاده این قبیله در کرمان نیست
تفنگچی خانوار می باشند - و اسامی طوایف آنها در آخر کتاب قلمی گردیده - هر

۱۲۰۱

قبیله را رئیسی هست که او را سلطان گویند - مزارع این طایفه بیشتر در قطاع است - و بیشه‌ها و
الاغ و مادیان و گوسفند دارند - کرک و پشم و روغن و کشک بشهر کرمان آورند - و بعضی از آنها
سپرده شده عباسی بهر کدام انعام و مواجب دیوانی میگیرند - این طایفه در قطع طریق و بیجا به یدطولی دارند -
ارزوئیه در مغرب مایل بجنوب کرمان بمسافت چهل و سه فرسخ - این بلوک در مغرب کوهستان
و جنوب بعضی از قطاع و بعضی از سیرجان و شمال بورومند و فارغان که خاک سبعه فارس و
مشرق خوشنابد و دو بلوک که نیز خاک فارس است واقع است - هوایش گرم آبش قنوات
و گاه ارا مطلق رودخانه و چشمه در این بلوک نیست - طولش از دشتیر تا دولت آباد
بیست فرسخ و عرضش از الله آباد تا ده شیخ شش فرسخ - قریب شصت مزرعه در
این بلوک است - و بعضی مزارع از آن بعضه یک بلوک حاصل دارد - میوه انگور هیچ
نخیل بیشتر این زمین نیست - و بیشتر دولابات کرمان که قسمت زمین را از بعد زنند غله

بیست من زراعت میکنند و کوه ها را است را که ده من شش من الی پانزده من عمل آید - و این بلوک
محصول قصب زعفران هم دارد من الی شش من زراعت نمیکنند و دو مرتبه حاصل سبز آن را ایلچیها نند زیرا که
از ابتدای ضایع و متعفن خواهد شد - با اینهمه یک فرع عذر از هشتاد من الی هشتاد و بیست من
حاصل میکند - در میان زراعت زرتشت آنجا کواره آب رفته معلوم نموده است ده
زراعت گندم و جو چهارده دانه میشود - حصاد گندم این بلوک پنجاه روز بعد از نوروز است و جو
پنجاه - محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و ذرت و برنج و لوبیا و کنجد است - پنبه و خرما و
مرکبات بیشتر از مصرف مردم آنجا عمل میآید - برنجش کم، بیشتر از برنج سایر بلوکات کمال است
بعضی تنجو کرده اند غیر از آب کمال و در سایر بلاد با آن خوبی پخته نمیشود - چند سال قبل چند
نفر از فلاح زرد بیش به سبب قحط بدین بلوک آمده در دستگاه مرحوم محمد علی خان ایلبیگی پسر مرحوم
ابو الحسن خان حشمتش زراعت کرده سالی چهار پنجاه من تنباکو عمل آمد - حالا در این بلوک تنباکو
عمل آید

عمل آید - ولی بو ینا بندار زراعت حنا ندارد - گندم و جو این بلوک بیشتر جهرم نمیه کلی دارد و از آن
بهبهان دستان برند - دکانهای که در کوه بیشتر خرما دارد که ابان آورند و میوه مصرف ایل افشار
میرسد - و بعضی از قراء سبعه فارس مانند جهرم و بعضی دهات دیگر که غله کم دارد آمده
میخرند، یا خرما معاوضه میکنند - قراء و مزارع آنجا را بیشتر طایفه مرحوم آقا علی خان ملک
ابهم داعیات کرده اند - قراء معروف آنجا قلعه نو مرحوم ابوالحسن خان
قلعه محکمی در سنه هزار و دویست و پنجاه یک با خانه های عالی و حمام و آب انبار و تکیه بنا
کرده - دشتی از قراء قدیم است محمد علی خان ایلبیگی پسر مرحوم ابوالحسن خان در سنه
۱۲۸۵ قلعه و حمام و باغ بزرگ عمارات عالیه و خانه های خوب ساخته - بهار از روی
در سه ماه زمستان بهشت است - هوا معتدل - آبها در نهایت عذوبت - صحرا سبز و
خرم از بابونه خودرو و همه دشت آنجا مشترک پارچه زرد و سبز و خرم و معطر، بابونه این

بلوک دیه ناحیتی است - سمت ازنا بوانات شیراز معطر است سلطان آباد منزل مرتضی قلیخان
سردار ایلخانی و علی نقی بیگ بوده قلعه محکمی دارد و عمارات خوب ساخته‌اند شاه مادان قلعه
دارد   ملک سلطانیه حالا اعلا علو بوده قنات محمدی نیز قلعه دارد ملک علینقی بیگ
ارزوئیه بود - محمد آباد مرحوم محمد علیخان این بنگاه احداث کرده باغی سبزه و وسیع مشهور
برکات است برج در آنجا ساخته جنت آباد نیز از محدثات آن مرحوم است قادر آباد از
دهات قدیم و معتبر این بلوک است در زمان سلطنت کریمخان زند متصرف نصیرخان اول لاری در آمده
و بعد از آن هر کس از آن سلسله حکومت لار و سبعه را داشته این قریه را متصرف بوده - پس از قطع حکومت
لار و سبعه از این دودمان محمد علیخان این بنگاه در سنه ۱۲۷۰ از نواب نصرت الدوله حکمران
فارس اجاره نموده - پس از آن از جانب حکمران کرمان محصول آنجا را ضبط میکرد در سنه
۱۲۸۵ علی نقیخان لاری که از جمله اولاد نصیرخان بزرگ لاری بود فرمانی از دارالخلافه صادر
نموده

نمود که قادر آباد را از علاقه ملکیت دارد متصرف شود - حسب المنشور مهر دستور تصرف نمود - بعد
از فوت او در دست تیمور خان و کهندل خان پسرانش بود - لطفعلی خان پسر علی نقی خان مدعی
بود که چون ما بین ایشان تقسیم نمود ارث را ولد نصیرخان این چهار نفر ملک را تصرف نمایند
بعد چند سالی را مرتضی قلیخان برادر این بنگاه متصرف شد و بقیه را تیمورخان و کهندل خان   -
در قریه شاه عباس صفوی عوض کرده که باز احمد و محمد بیگ آمده فرمود که باغی در قادر آباد
ارزوئیه طرح ریخته است - چنین میگویند که در آن زمان قادر آباد هم مثل باغی خالصه دیوانی
بوده است - دولت آباد علی خالصه دیوان بود - توتیائی نو دستی است در دو ساله اجری
فارس تصرف کرده و پنجاه تومان منفعت برادر گذارده که تومانی پنجاه تومان مالیات ارزوئیه بدهند
و گاهی نیز مباشر ارزوئیه حسب الامر حکمران کرمان همه محصول آنرا ضبط میکنند -   نگاری
که طولش چهار فرسخ و عرضش سه فرسخ است در میانه دو کوه که آنرا تنگ ... گویند و در او

ارزوییه و لهری میباشند در شش فرسنگی این قریه واقع است - سکنه این بلوک ولکوشک و صوغان

و بعضی قراء و قطاع از این مکان است - و بعضی از عمال سبعه و جوجان فارس هم میروند -

ده شیخ سکنه این قریه مردم رودبارند - خاک اینجا بهتر و بیشتر از سایر قراء ارزوییه است بیشتر

مردم ارزوییه از اهالی گرمسیرات فارس که از اطراف منتقل به این بلوک شده میباشند - طوایفی که

ساکن ارزوییه هستند تیکلو جالی شیخ سیوند - خانه های مردم این بلوک کپر و

کوتک است که از چوب و خاشاک میسازند - محمد علیخان ابن بیگ و برادرانش ابوالقاسم خان

و مرتضی قلیخان و علینقی بیگ ارزوئی که عمارات عالیه مجلل بزرگ دستگاه دارند و در و پنجره های

آئینه در متعدد و قراء خوب ساخته اند - وحوش اینجا بیشتر آهو و گراز و گرگ و روباه و خرگوش

است - طیورش اغلب دراج و فاخته و کبوتر و باقرقره است - درختان جنگلی اینجا

بیشتر گز و کنار و کهور و تک و پسته است - از درختان گز این بلوک ثمرة الطرفا که گز مازج

بعمل

گویند عمل آمده و باطراف برده میفروشند - در این صحرا چیزی در زیر زمین مکتوم شود بمقدار

پیاز آن را لوکه گویند بو اهالی بسیار خوش مزه میشود [illegible] از بو اهالی بادنجان و [illegible] رنج

بهتر است - گویا از این لوکه در صحرای جیرفت در دره بار هم هست - در صحرای اینجا گز خودرو زیاد است

بعد از آنکه میوه اش مانند انجیر است - رنگش قرمز و شیرین میشود - از اوایل سرطان

تا اواسط آن زنان و کودکان اهالی بصحرا رفته آن را چیده بخانه ها میبرند و میخورند و آن را

ناموسک گویند - رعیت کلا این بلوک قریب یکصد و پنجاه سال است [illegible] مرحوم [illegible]

به ضیاع و عقار و قلعه جات در همه داشته اند -

سیرجان در مغرب جیرفت که آن را [illegible] در مغرب بلوک بردسیر و بعضی از رفسنجان و جنوب

[illegible] بلوک و شمال قطاع و بعضی از ارزوییه و مشرق نیریز فارس است - بفاصله [illegible] فرسخ -

طولش از ارکوه تا ترنج [illegible] فرسخ و عرضش از [illegible] تا بشنوه [illegible]

فرسخ - قراء متعدد و مزارع متصله دارد - هوایش معتدل اندک بگرمی مایل است - آبش نیز قنات
و گوارا - آنچه از عقد العلی و تقویم البلدان و معجم البلدان و بعض کتب تواریخ معلوم میشود
سیرجان شهری بزرگ بوده بصدمات ایام مطمور شده - قریه در وسط صحرای آن به مرحوم سعید در
یکصد سال تا و قبل از تحریر این رساله میرزا سعید کلانتر آنجا دهی قریب بآن قریه آباد ن
موده مرسوم بسعید آباد - چون در عرض راه شیراز و بندر محال فارس و کرمان و سایر بنادر
عباس و یزد واقع است مرور ایام بر آبادانی آن افزودند - بازار و دکاکین و خانه‌ها ساخته
شد - حمامات و مساجد متعدده بنا گردید - تجار و کسبه و اهل حرفه و صنایع از شیراز و یزد
و کرمان و لارستان و سایر بلاد آنجا توطن نمودند - حال شهری که تخمیناً هزار و سعید و بنیاد و
چهار[1] هجری است سعید آباد دار القصبه بزرگ خیر آباد در میثاق گفت - از حیث جمعیت
و آبادانی از سلطان آباد عراق و دولت آباد ملایر بیشتر و بهتر است - در اینجا هر وقت

[1] به لیر تاریخ از تحریف نسخه کنند کی است هاش

کرباسبافی و چیت‌بافی و هزاران ... قند ... چهل هزار ... قنات و هزاران پنج آن واحد
ملک است غیره نمیه - و در بعض از بلدان معتبر و معمور است - از همه نوع کسب و حرفه اصناف
و دکاکین متعدده دارد - محصول این ملک بیشتر گندم و جو و پنبه است - پنبه اینجا بیشتر جهت
بندر عباس و بمبئی میرود - گندم آنجا را بیزد و کاهی بکرمان میآورند - خربزه اش به بست
مند دانه لب رخوب عمل آید - چغندر و پیاز و سیب و سایر بقولات کمی فروش دارد
پسته این ملک نیز بهتر از سایر محلات کرمان است و باعتقاد در فن پسته اینجا از
دامغان و قزوین درشت‌تر و لطیف‌تر است - بکرمان و یزد و بندر عباس میبرند - انار
[1] سمنان بعض از دهات آنجا شیرین و لطیف است شبیه بانار کن[1] و سلطان آباد و طهران حاشیه -
در بعضی از کتب جغرافیه و تواریخ مسطور است که خرمای زیاد از سیرجان عمل آید - این زمان
هوای آنجا تغییر کرده - بسبب برودت مطلق درخت خرما ندارد - از بعض مردم آنجا و معتبرین

دهاقین و زارعین شنیدم که دختر عزیز را شاید بگیرم رشته و سنگ از زیر زمین بیرون میآید — از جمله‌ایش
آنجا آنکه جمیع قنوات این بلوک رو بقبله است — حصاد گندم آنجا نود روز بعد از نوروز
و جو هفتاد روز — آنچه از تواریخ و کتب و تکمله الاخبار و غیره ظاهر میشود همواره سیرجان
از حیثیت آب و اقتدار و ارتفاع قلاع بر سایر بلاد کرمان برتری داشته — در زمانی که ابوعلی
محمد بن الیاس در کرمان دم از استقلال میزد و پیش سلطان را ولی سیرجان کرده — در
سلطنت سلجوقیه و در دوره غالب از شاهزادگان را حکومت آنجا منوط ساختند — و قلعه
سنگ سیرجان ملجأ و پناه سلاطین کرمان بوده — و اینکه قلعه سنگ کوهی است در صحرای
آنجا که اطرافش پنج شش فرسخ هر سو [illegible] کوه منفرد — ارتفاع آن تخمیناً دویست ذرع با
هشت — دوره آن تقریباً چهار هزار ذرع — در بالای آن کوه و بر دور [illegible] پناه
شصت قدم کشیده و برج و [illegible] از سنگ و ساروج ساخته — و بنا و اول آن قلعه تحقیق معین
نیست البته

نیست البته معلوم است که قبل از بعثت رسول [illegible] این قلعه معمور بوده — پس از آن هم در زمان آل
الیاس و دیالمه و سلجوقیه کرمان و قراختائیه و آل مظفر کرد [illegible] و مستحفظ داشته — شاه شجاع
و پس از او [illegible] مظفر را [illegible] در این قلعه حبس نمود و ثانیاً بقلعه بم فرستاد — چنانکه در اواخر سلاطین
صفویه سیطره شده — چون آب ندارد حیاض و برکه‌های متعدده دارد که از آب باران
پر میشود — و هنگام ضرورت مصرف میکردند — چیزی از سنگ در آن قلعه است — بر آن حجر این
کلمات را نقش نموده‌اند — فی سلطنة السلطان العادل المظفر الموید والفتح
المبین عماد الحق والدین الواثق احمد خلد الله سلطانه — رجب فی سنة ۷۸۹ —
سعید آباد که دار الملک است [illegible] — همه قراء این بلوک آبادان است جمعی از
دهاقین و بزرگان و ارباب کسب و حرفه در آنجا ساکن‌اند از آن جمله زیدآباد قریهٔ بزرگی
است جمعیتش بسیار و خانه‌های عالی و حمامات و مساجد متعدده دارد و جمعی از ارباب مکنت و

ثروت در اینجا توطن دارند - حضرت آباد نیز از قرای معموره منظم آنجاست - سعادت آباد
دُکوان در قریهٔ معتبرست ملک آباد از قرای قدیمهٔ آنجا مسکن طایفهٔ امیرهای
خواجه است بگوید در دامنه کوه واقع است - گرمی هوایش از صحرای سرعلی کمتر است
آنجا را ییلاق می‌توان گفت - باغستان خوش هوا دارد - خوانین طایفهٔ بچاقچی در اینجا
منزل داشته و دارند - پادنی از قرای قدیمهٔ معموره است - در دامنه کوه واقع است -
هوایش سرد و ییلاق - آبش چشمه رودخانه و بنهایت عذوبت - یکی از اراضی مراتع
خوش آب و هواست - بعضی از قسم و سبزه و مرتع دارد مشتمل بر نوعی فواکه - گلابی
آن نوع گلابی به لطف عطر و شهد شیرین بزرگ ولی کوچک است - گزانگبین از درختان
گز این کوهستان می‌ریزد - بر حسب بهتر از گزانگبین کرمان و اصفهان است -
که از آن حاصل گزانگبین حاصل شود - اول آنجا جو ... جبیض - پس نرماشیر - گزانگبین

جمع و

جبیض و نرماشیر بوزده است - در کوه این قریه نوعی وحشی تر بدان صید می‌نمایند - طریق صید
کردن آن در کوه خبر قطع و گذشته سوختن چال در کوهستان این بلوک است
نصرت آبادات کوهستان بردسیر - هوایش در کمال برودت - آبش از چشمه و رودخانه
و بنهایت عذوبت اگر چه شرذمه قلیلی در اینجا توطن دارند ولی مذهبشان علی اللهی که
خودشان اهل حق گویند و نیز گذشته که مردم کوهستان بردسیر مذهبشان علی اللهی است -
همگی مردان شک و شبهه متفق البیان می‌گویند علی صانع و خالق و موجود است و صدا
... علی بن ابیطالب که داماد و پسر عم رسول صلعم است علی ابن عمران و پسر موسی و داود
و پسر زرتین جلی که موضعش جعفرست - و بعضی اکراد در الوار حلوان و لرستان و همدان
او را پیشوای دین دانند - ایشان نیز همین اعتقاد را دارند - معاد را هم بطور تناسخ قائلند
نه بقاعده رسخ و مسخ و ... و فسخ و جورادشتی که هنود و بعضی دیگر معتقدند زیرا که

رسیفتر هم در حظ طلوع اطلاع ندارند ـ همین قدر میگویند که هر کس مرد خود بخود بعالم مراجعت کند ـ
خروج آنها هیچ عبادت ایشان نمیکنند ـ نماز و روزه را لغو و معصیت میدانند ـ هیچ
چیز را نجس نمیدانند ـ ظلم که قبح عقلی دارد نزد آنها ممنوع هست ـ عبادتشان آنست
که در بعضی از روزها یک گوسفند یا بز را گوشت پخته مرد و زن در یک
مجلس بدون پرهیز حاضر میشوند ـ رئیس مذهبی آنها با صدا میزند و طبل کردی
ولی اشعاری بعضی میخوانند و بسیار وجد و وقت کرده بعضی گریه و برخی رقص و بعضی را غش
طاری میشود ـ اگر دشمنی در مجلس حاضر باشد که آتش کرده باشند رئیس بر داشته
بدان خود ماس کند ـ بعد آنگوشت را بمجلس آورده مرشد با دست خود بهر یکی قدری
گوشت با یک قرص نان میدهد ـ گویند اگر شب باشد در وقت خوردن غذا چراغها
مطفی سازند ـ
در این بلوک از سمت خاک فارس یک نمکزار طویل و عریض
دارد طول

دارد طول آن ده فرسخ و عرضش تقریباً پنج فرسخ و نمک این بلوک را بعضی از قراء ارزوئیه و قطاع و بروات و فین و هرمزگ
میبرند تو بعضی ایلات فارس و محال اطرافش نیز نمک از این نمکزار برده میشود در صحرای سیرجان درخت جنگلی ندارد در کوهستان
انجا درخت بنه و بادام و کوهی پیدا میشود معدن سرب معموری در سیرجان هست که سربش از سایر معادن کرمان صاف‌تر است
ایلات اینجا که بعضی در قرا و دهات خانه و باقی چادرنشین هستند بچاقچی ترک زبانند اکثر ترکی افشار است
اکثر اینها در دهات حول و حوش سیرجان و بلورد مسکن دارند مردم سیرجان و مسکنه آن همه برزگر و کاسب پیشه‌اند اهل
حرب ندارند دیگر دراویش طایفه عطاءاللهی و خراسانی رعیت سیرجانند این گروه را اعتقاد کلی بسادات اسمعیلیه
پسر امام جعفر صادق است و این زمان اولاد آقاخان محلاتی پسر شاه خلیل الله که در هندوستان هستند مقتدای
خود دانند او را امام مفترض الطاعه میدانند و خمس مداخل خود را بنزد او فرستند چون اجداد و اعمام آقاخان
مثل سید ابوالحسن و سید حسن بیگ و میرزا صادق و میرزا باقر مدتها در شهر کرمان و شهر بابک متوطن بوده‌اند
زمان بعد طایفه خراسانی و عطاءاللهی معتقد و مرید این سلسله‌اند اهل حیدرآباد بمبئی هند شیعه

و اسمعیلیه مذهب هستند

عطاءاللهی - در سیرجان و شهر بابک مزارع و مواشی دارند عرب بنی اسد گروهی اند که متوطن سیرجان هستند

مرحوم حاجی میرزا آقا [illegible] قریب بیست سال ریاست و عمل سیرجان داشته

مالیات سیرجان این [illegible] در [illegible] گرانی چند سال پنبه و روناس و غیره بوده ها اکنون دارند اشخاص

در سال قبل یک هزار تومان [illegible] اند حالا سالی دو هزار تومان محصول اینکه دارند [illegible] سیرجان و رفسنجان

وارد [illegible] پنبه و روناس و گندم اینجا بیشتر حمل بندرعباس و یزد میشود

حیوان - در کوه این جاها بیشتر شتر و خر است و حیوان [illegible] آهو و گورخر و گراز و گرگ و کفتار و روباه است

در کوهستان اینجا نیز پلنگ دارد طیورش از قبیل کبوتر و کلاغ و زاغ و باقرقرا و کرکس است و بعضی آبهای

اینجا مرغابی دارد در کوهستان اینجا کبک و تیهو بسیار است شهر بابک از ابنیه بابک پدر اردشیر بابکان

که اول طبقه پادشاهان ساسانیان بود و ملوک طوائف را برانداخت در زمان ملوک طوائف که

که اردوان

که اردوان بزرگتری از طبقه اشکانی در دارابجرد سلطنت داشت و بر ملوک طوائف من حیث الملک

و المال رجحان و برتری داشت بابک از جانب او در اینجا حکمرانی میکرد این شهر را بنا نمود و دارالحکومه قرار داد

و دختر خود را به ساسان داد اردشیر متولد شد این شهر از همه شهرهای کرمان قدیم تر است و اینکه در تقویم البلدان

نوشته اند در عهد [illegible] بغداد [illegible] از [illegible] شهر بابکان را بنا نموده شاید بسبب حوادث و انقلاب معمور شده

[illegible] را در توران [illegible] حاجت به گفتن ندارد زیرا که اگر دیگران جای آبادانی داشت اردشیر بابکان

در [illegible] آن شهر را بنا نمی نمود الغرض طول شهر بابک از جزایر خالدات هشتاد و هشت درجه و عرضش از

خط استوا ۳۰ درجه و [illegible] دقیقه [illegible] فرسخ در [illegible] و جنوب بابک رفسنجان و شمال سیرجان

و شرق [illegible] فارس و جنوب [illegible] واقع است طولش از

[illegible] تا ده [illegible] فرسخ و عرضش از آن [illegible] ده فرسخ هوایش معتدل مایل به سردی

قرایه و مزارع و کوهستان اینجا آبش بیشتر رودخانه و چشمه و [illegible] اینجا قنات است و [illegible] در کوه [illegible]

محصولش بیشتر نخود و بادام و پسته و عدس و گندم و جو است نخود و عدس اینجا را به هند و ترکستان آورده پسته و بادامش

حمل هندوستان می‌شود چندانکه از مصرف روزش نیست گندم نیز بقدر کفاف اهالی و سکنه اینجا ندارد از کوه

میوه‌جات درختان میوه کشک و روغن و غیرآنها [illegible] بسیار [illegible] است به لطف [illegible] و میوه‌جات [illegible]

خربزه اینجا نهایت شیرین و لطیف است انگورش بیحساب است [illegible] کوهستان اینجا قاچ زیاد شود.

این شهر که حکام آنجا را [illegible] در سنه هزار و [illegible] قبل از [illegible] فارسی [illegible] آمده

یکی از مردمان [illegible] و معتقد [illegible] شده [illegible] دیگر از [illegible] مردم شهر [illegible] برند و [illegible]

دولت اینجا را غارت کرده حتی از [illegible] زمان گذشته این سبب [illegible] زیاد مردم اینجا وارد کند اگرچه

شهر [illegible] معمور است و عمارات عالیه و مساجد و کاروانسرا و بازار متعدده دارد لیکن شهرش [illegible]

گفت شهر [illegible] است [illegible] و جمعیتش بیشتر است شهر [illegible]

کهنه [illegible] افغان در سنه ۱۲۵۶ که انگلیس قندهار را تصرف کردند [illegible] دولتی [illegible] و [illegible]
[illegible]

ویران‌شان و [illegible] و تقریباً [illegible] جمعیت [illegible] بازار [illegible] آمده [illegible] به دولت ایران آورده از جانب

اولیای دولت شهر [illegible] را [illegible] که داشتش [illegible] است از [illegible] کرمان

[illegible] تاریخ کهندل خان [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

در [illegible] و معقولیت [illegible] اهالی [illegible] دیوان [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] تصرف کرمان آمده [illegible] شهر [illegible] وارد شد [illegible] از مردم او را استقبال کرده و امداد

نمودند [illegible] متعدده [illegible] کهندل خان [illegible]

۱۲۵۴ [illegible] کهندل خان [illegible]

و افغان [illegible] انگلیس را از قندهار [illegible] از آن زمان به بعد [illegible]

و خرابه [illegible] است [illegible] کوهستان است بیشتر [illegible] آن آبش [illegible]

[illegible] زیاد دارد انواع فواکه [illegible] مردم اینجا از سنگ است درخت [illegible] زیاد دارد [illegible]

دهات آن و سنجد بادر شک کرده زمستان با بی نان درنگ ریخته میخورند مردمش تفنگچی و شکاری میباشند ساردویه کوهستان است

قراء و مزارع آن بسیار است آبش از رودخانه و چشمه است ییلاقی خوش آب و هوا است جلگستان وسیع و متعدده ده دارد

عجب فاکه آنجا نیکو است جیزنام و حسنج دو قریه معمور است اخوند ملا حسین قمشهٔ که او را صدر میگفتند و بعد از آن

اخوند ملا حسین بعقیق این هر دو نفر در انظار مردم خود را صاحب کرامات جلوه داده بودند

مدوار مزارع متعدده دارد خبر و هوا از دهات نجابت مردمش اکثر ملاح و گوسفند دارند آب و هوایش خوب

آواز و خط شکسته را خوب تربیت میکند معارف آنجا دو سلسله اند اول حاجیان دوم میرها که اغلب زینت آنجا را

داشته اند علیخان برادرم موسی خان بر حاجی مهدی مرقات خود و ابنیه او در شهر بمکث عامل و سرشته دیوان بوده اند

سوی معروف و معقول است حصاد گندم آنجا صد روز بعد از نوروز و جو هشتاد روز است درخت جنگلی در کوهستان این بلوک

بنه و بادام و ارژن دانه دار که زارچ گویند و حوش اینجا آهو و گور و گراز و کفتار و روباه است در کوهستان آنجا شکار

کبک بسیار است پلنگ هم دارد طیور در صحرای آنجا کبوتر و باخورقرا و زاغ و کلاغ و در کوهستان کبک

و تیهو دارد چشمه در این بلوک میباشد گویند اسب در آن غسل کرده رفع علت او شده ولی صحت آن معلوم نیست

رفسنجان در غربی شهر است بین شمال گرمسیر و سرحد بیست و پنج فرسخ طولش از فتح آباد تا شاه آباد بیست فرسخ

عرضش از زاوران تا کوه آب پنج فرسخ این طول و عرض شامل قصبات معمور و قراء و مزارع مشهور

آبش قنوات و چشمه آن گوارا هوایش معتدل اندک مایل بگرمی محصولش بیشتر پنبه و روناس و گندم و حبوبات

پنبه آنجا را اهل شهر عبائی و پنبه دستان خوانند گندم این بلوک را به کیش میبرند و اگر تغییری دارد و نیز

بکرمان آورند تنباکو و خربزه و هندوانه و پیاز و هر قدر گوسفند دارد ابریشم هم در بعض

از دهات آنجا عمل آورند انگور و سایر فواکه بعضی از صنف سنگ آنجا نیست حصاد گندم آنجا نود روز بعد از نوروز

و جو هشتاد روز عجب دهات این بلوک بهم متصل است در بین مزارع و دهات آنجا این زمان بواسطه ترقی اجناس

بیشتر معمول هستند زیرا که اهالی نسبت به ده سال قبل از این یک بر ده تفاوت قیمت پیدا کرده مردمان آنجا اکثر

با ثروت و مکنت شده اند قلعه آقا قریه آبادان قدیمه این بلوک بود که مساجد و حمامات و دکاکین

متعدده داشت در سنه ۱۲۵۹ در فصل بهار باران بکوهستان شهر بابک باریده سیل عظیمی برخاسته در وقتیکه جناب
بود و گمان آمدن سیل نمیرفت آب رودخانه به قلعه بابک رسیده غالب بناهای آن آبادی را منهدم و منعدم کرده از آن
وقت بعد آن قریه به آبادانی سابق نیست جای معمور این بلوک بهرام آباد که تقریباً بیست و پنج سال متجاوز است روز بروز
بر آبادانی آنجا افزوده و اکنون قصبه بزرگ معموری است مساجد عالیه و حمامهای متعدده و عمارات رفیعه و باغهای خوب
و انواع اشجار و دکاکین و انبارات و قناتهای معتبر [illegible] دارد سعادت آباد ملک حاجی محمد پدر مرحوم
میرزا حسین وزیر کرمان بود مرحوم ابوالحسنخان ظهیرالدوله این مزرعه را با کوه آباد و بعضی از مزارع دیگر از وارث
حاجی خرید بعد از فوت ظهیرالدوله بسرکار مرحوم ابراهیم خان ارث رسید قاسم آباد خانه و آب انبار و حمام
و باغ و بازار دارد مرحوم حاجی محمد حسن خان آباد کرده بنگاه آن بشفیع آباد مرحوم وکیل الملک متعلق است
حسین آباد در تصرف ورثه مرحوم شاهرخ خان که ملقب به صاحب اختیار برادر مرحوم ظهیرالدوله است
تیج آباد از قراء قدیم این بلوک است دو دانگ معموری و موقوفات [illegible] حالیه موقوفه دارد

[illegible] آباد از دهات قدیم این بلوک است کهف آباد و حنیفه از دهات غفران مآب حاجی آقا [illegible]
سابق مرحوم وکیل آباد از دهات مرغوب آنجاست خلیل آباد [illegible] متجاوز مزارستان سالی
از کمال آباد نام نهاده آنرا [illegible] آباد اسم شده وکیل الملک دیگر [illegible] مرحوم [illegible] بعد از آنکه [illegible] سابق
[illegible] باشد مرحوم وارث این زمان [illegible] مرحوم ظهیرالدوله برادر مرحوم [illegible] در تصرف [illegible] معتبر است
اجازت [illegible] انگور [illegible] دارد هوای خوش چشته [illegible] واقع است [illegible] رفسنجان که [illegible] کوهستان
[illegible] نوقات [illegible] انگور [illegible] فواکه [illegible] دارد هوای [illegible] آب [illegible] واقع است در میان [illegible]
[illegible] قریه است در میان [illegible] معروف [illegible] قراء [illegible] آباد [illegible] آباد [illegible] از مردم [illegible]
[illegible] کتاب و ملاح [illegible] بزرگ [illegible] است و شمال [illegible] جنوب [illegible] شهر بابک [illegible] مشرق [illegible] مغرب [illegible] این بلوک
[illegible] رفسنجان سابق [illegible] مطلوب است [illegible] زمان [illegible]
مرحوم [illegible] شهر [illegible] شیراز [illegible] مرحوم

اخذ مع اکراد شیخ نبوع در آنجا بر خلاف شرع اقدام نمایند و نمی‌نمایند معروف‌تر از همه جناب ملا محمد معتمد التجار نوری

مردی متمول و معقول و بزرگ منش و دارای خان و ده‌هشتن هوای اوقات خانهٔ آن جناب از اینجا دور است

و دهان بر است مگر کمی است در دارد و بهرام آباد شود و آنجا دهان نباشد بر فرض هست نفوذ هیچ ندارد شنیده و نیکو در آنجا

توقف نماید در لوازم خیریه انها که احترام را بجا می‌آورد همه اهالی خود بواسطهٔ بستگی معتمد التجار را از بعضی جهات

شرفه اهالی اند جناب شیخ ولد مرحوم آقا شیخ نیز از معارف تجار نیکو و مردی معقول و متمول است چند نفر دیگر در این

از معارف هستند که ذکرش تطویل است و وحوش اینجا بیشتر آهو و گور و گرگ دارد و به و کفتار و خرگوش است

طیورش در صحرای آنجا بیشتر کبوتر و عرقرا و کلاغ و زاغ است در کوهستان آنجا کبک و تیهو دارد خصوص اوایل فصل

در قریهٔ خستان جنوب غربی بم آباد است گودال آهو ملک مرحوم ... متعلق آب و هوایش خوب است اهل آنجا ییلاق

حیوانات گفت در دامنه کوهی واقع تا بهرام آباد فرسخ مسافت دارد در این زمان در تصرف ورثهٔ مرحوم ...

می‌باشد از جمله بعضی و عمارت در آنجا ساخته ولی از بنا و تعمیر سکنه آن بیشتر قدیم آبادان نیست
تغییر

تتمه جابه در ذکر بلوکات شمالی گواشیر

کوهی است در نزدیکی نیو بر کنار صحرای موسوم ... گذشته نزدیک بلوک ... که خاک کرمان قرار گرفته و اکنون قریب قصبه ... است

خود حمل نیو ... شود سنگ‌ریزه ... بلوک زرند ... را ملی ... و در بیخ فرسنگی گواشیر قطع شود در هر جانب

سمت است و آتش که بسیار خیر است همراه شیخ مرتع و معدن گوسفند داران طولش تقریباً بنجاه فرسخ و عرضش

تفاوت دارد کمتر از سه فرسخ نمی‌باشد و از شش فرسنگ بیشتر نیست در همه جای آن آب و آبادانی و زراعت است

اینجا از آن که متعلق به بلوک ... است قطرم و نحو و غیره نام دارد ... در بلوک زرند است ... قطعه از آن

موسوم ... است از آن جمله سنگ ریز و براکوه و سبو و آخان کوه که نزدیک گواشیر است از جهت ... غرب

قراء ... است خنامان نام دارد لهذا همه دهات آن را خنامان نامند و غالب از اهالی کرمان ... دارند

برای آن میان شود ... گود رود ... از ده فرسخ چون کوهستان است عرض تقاضه نمی‌توان مشخص کرد

هوایش چندان ییلاق ندارد و سالم است آن قنات و چشمه سار بسیار بیشتر آبهایش گوارا ... ش

بیشتر زراعت ساله و نوع دهستان دارد   گندم و جو زراعت نیز می‌آید   در کرمان و توابع آن زراعت

هر دو نوع است یکنوع در دیگر سیراب مانند ارزن و چغندر در مقابل می‌آید و در این قریه زراعت خوشه است

چه پست مقدار هوای کوهک و نوع زراعت دیگران است در فصل پائیز زراعت کرده در تهران و سایر بلاد

در بازار طلال گندم سفید شده و شیر طلال و شوره طلال گویند نوع زراعت رفسنجان همین نوع است بعد از آن گندم نان

این زراعت بهترین نباتات گندم و جو زراعت بیشتر از مصرف فروش دارد و از زردآلو آنجا خوب و با انواع است

تر و خشک آن را انگور در رفسنجان می‌برند و وقت خشک این قریه را نیز به هر جایی برده صرف شده چغندر

دیگر سیب زمینی و پیاز بقدر کفاف فروش دارد بقدر زراعت تقریباً در آنجا می‌باشد قطعاً این زراعت

بقدر حد زراعت رفسنجان در صیفی و صیفی آنجا باشد ... ندارد وقتی مرحوم حاجی ... در ... کرده بود

زراعت در آنجا احداث کرده و عمارات عالی از قسم حمام و مسجد ساخته در این زمان آن قلعه و آبادی خراب

شده این زمان قریه معمور ... سال قبل از ... این رسید مرحوم حاجی ... مرحوم

طبیعی امروز در آنجا مزرعه آبادان ... کاخ مینو درخت توت زیادی غرس کرده ابریشم هم به دست می‌آید و بیشتر

گوسفند دارد و دلاک اند و بعضی دیگر شغلشان این است که از درختان جنگلی آن کوهستان ذغال سوخته به شهر آورند

وحوش این شکار که در نوعی در ... کوهستان ... دارد و در اینجا ... صحرای بی‌آب و گیاه

بیابانه کبیر ... در ... زمین بی‌آب و گیاه را ... و این ... کوهستان رفسنجان

متصل است در اینجا آب دارد طبیعی آنجا بیشتر کبک و تیهو است   ... در شمال ... واقع است ... فرسخ

طولش از قوام آباد تا شعبه ... فرسخ و عرضش از دشت ... تا ... فرسخ این بلوک در شمال ...

... جنوب ... و مغرب بخشی از ... و بخشی از ... و بخشی از ... و مشرق بخشی از بلوک ...

رفسنجان واقع است هوای ... معتدل مایل گرمی و آبش قنات و ... کوهستان آنجا آبش چشمه است ...

سردسیر ... بیشتر گندم و جو و تریاک و پنبه ... ... را به ... و ... بیشتر

... آورند ... برکت ... زیاد ... به اطراف ... و چند ... و ...

وسیع زمین بقدر حاجت مرتع دارد و نصف خوراک این بلوک حکومت ... نوعی زردآلو که قیسی نامند فراوان است

مشهور است خشک آن را بکرمان و بعضی از بلوکات کرمان برند معدن سرب معموری در این بلوک میباشد

مردم آنجا بیشتر گوسفند دارند کرک و پشم آنجا را که در خود زنند فرش و کلاه میبافند و در [illegible] را دارد و تقریبا

گماشته [illegible] در این بلوک را قراء و مزارع [illegible] است قریه معمور آنجا [illegible] و آبادی بیش از سایر قراء بیشتر است خود

[illegible] حمام و مسجد و بازار دارد آب قنات از سمت [illegible] میگذرد خاوک در دامنه کوه واقع است [illegible]

هوایش از جاهای آنجا بهتر است تاج آباد از قراء قدیمه آنجاست [illegible] آباد قریه معموری است [illegible] از آثار

[illegible] معمور است و [illegible] که همان است این زمان آباد است لکن [illegible] دشتگل

در کوهستان این بلوک است ییلاق خوش آب و هوا است سعیجره از قراء معموره آنجاست [illegible] از دهات

این بلوک است و از سمت غربی شمالی متصل [illegible] دشتخاک مزارع متعدده در آنجاست

و از [illegible] سمت وصل بلوک [illegible] است براکوه در کوهستان آنجا میباشد و مزارع بسیار دارد مرتع و مسکن

گوسفندداران

گوسفندداران بلوک زرند است ایلات این بلوک [illegible] بلوچ اند [illegible] ایل بلوچ محمدرضاخان

سیم حسنخانی [illegible] ییلاق [illegible] از زمان [illegible] ییلاقشان در بلوک

بردسیر و حوالی گواشیر قشلاقشان [illegible] و حوالی آنجاست و گاهی [illegible] این [illegible] بلوچ

شتر و گوسفند دارند [illegible] دارند

منگولی [illegible] و گوسفنددار هستند [illegible] گندم این بلوک [illegible] بعد از [illegible] این

بلوک زرند [illegible] نوق رفسنجان است بیشتر [illegible] و گوسفند دارند نبیره های شاهرخ خان افشار [illegible]

[illegible] بلوک زرند [illegible] آهن [illegible] و خوش آب [illegible]

دراز و [illegible] در صحرای آن بیشتر [illegible] ذراع [illegible] کوهستان

این بلوک [illegible] نوع شکار کوه که [illegible] در تمام کوهستان بلوکات کرمان این

نوع دارد [illegible] در مغرب شمالی گواشیر واقع است [illegible] فرسخ در مغرب حقیقی [illegible] بعضی از زرند

و شمال رفسنجان و شرق زرند از شهر بابک و جنوب بحو واقع است و طول آن از قریه باغین تا زین الدین که چهارده فرسنگ

[illegible] است و در فرسخ چون سمت جنوب این بلوک کوه است و در قسمت کنار صحرای لوط زمین آباد ندارد این [illegible]

فرسخ طول و عرض شد بیشتر زمین [illegible] وقت آب قابل آباد نیست در همه این بلوک تقریباً بیست مزرعه در

[illegible] مزرعه آن حمل و جزئی آباد [illegible] است و یک مزرعه موسوم به باغین در [illegible] زرند [illegible] شد

اندرجه فرسخ [illegible] دارد مزرعه دیگر [illegible] برکنار صحرای لوط و [illegible] فرسخ فاصله آن تا [illegible] است [illegible]

کرد کوه متعلق به [illegible] فرسخ است و از [illegible] فرسخ است قریب [illegible] دارد [illegible]

دارد و رشته [illegible] از راه لوط [illegible] این قریه را غارت کردند [illegible] نیست و کان [illegible]

و [illegible] و غیره دارد [illegible] معتدل [illegible] و آب بیشتر از قنوات [illegible] غلیظ است رحم

حاجی [illegible] ابراهیم [illegible] حاجی [illegible] کرمانی کاروانسرای آجری [illegible] آب انبار و [illegible] در [illegible] ساخته

و مزار [illegible] از اصحاب امام جعفر صادق [illegible] است و [illegible] مزرعه [illegible] وقف [illegible] است

[illegible]

زین الدین و کراتشاهان و تمش [illegible] مزرعه [illegible] این [illegible] و دیگر [illegible] است در این بلوک واقع است

زین الدین [illegible] رنگ [illegible] به شاه عباس کاروانسرای آجری در آنجا ساخته [illegible] و [illegible]

[illegible] کسی [illegible] نیست کراتشاهان [illegible] [illegible] از [illegible] حکمران کرمان

[illegible] کاروانسرای آجری در آنجا [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] کسی [illegible] نیست تمش [illegible] زین الدین کاروانسرای

شاه عباسی است [illegible] این بلوک بیشتر گندم و جو و پنبه و [illegible]

و [illegible] است [illegible] دارد گندم [illegible] پنبه [illegible] خربزه و [illegible] و [illegible]

و [illegible] دارد [illegible] بیشتر [illegible] و [illegible] دارند [illegible] مشهور به آقا [illegible]

از نسل میرزا [illegible] و در زمان امیر تیمور گورکان حکمران کرمان [illegible] زمان [illegible] است

از [illegible] کرمان [illegible] و [illegible] داشته [illegible]

نمک این بلوک از نمکزار نوق رفسنجان است و وحوش آنجا بیشتر آهو و گور و گرگ و کفتار و روباه و خرگوش است

طیورش هم کبوتر و باغرقرا و دراج و کلاغ و هوبره که مرغی معروف است و در اسلام بکل اللحم در همه بلوکات کرمان دارد

خصوصاً زمستان در گرمسیرات لکن سفید و سیاه ابلق را در کرمان کسی ندیده و انواع مرغابی در همه سرحدات و گرمسیرات کرمان

هر جا که آب مجتمع و در موضعی است دارد و کلنگ و کرکس و انواع لاشخوار نیز در همه مواقع دارد و بطور کرمان پیدا شود عقاب

که فارسی آن را الوه و ترکان قراقوش گویند یکی که در جبال بردسیر پیدا شود و مرغ انجیر و [illegible] در همه بلوکات

کرمان است کوهبنان در شمال کرمان است [illegible] فرسخ در شمال زرند و شرق [illegible] از کرمان [illegible]

پیدا شود مزارع این بلوک [illegible] دهات آنجا مستقل است شرق و جنوب این بلوک صحرای لوط است که کرمان و خراسان را

و نیز از سمت شرق و در قریه کوهبنان این بلوک است بلوک را در مستقل شود هر ایش بسبب اتصال بصحرای لوط

ییلاق و گرمسیر و در کوه ییلاق است گرمسیری قریه آن موسوم [illegible] اطراف از جهت آنکه و جهل بکوهستان زرند است

خوش آب و هوا است از جهت آنکه [illegible] در این سنگ در بعضی بلوکات کرمان [illegible]

دارزنیه

دارزنیه پیدا شود لکن از جهت [illegible] در این بلوک هم که بهتر از این سنگ دارد [illegible] که در کوه ملازم [illegible] قریه

کوهبنان است از سایر [illegible] است از آن سنگ [illegible] بطرف جلالیه [illegible] سنگی دیگر در صحرای این بلوک است آن را جمع کرده

[illegible] آهک ملح [illegible] آتش آن [illegible] پس از آن که سنگ [illegible] شد آن را [illegible] گویند بعضی را با آب

[illegible] و بعضی را [illegible] کرده [illegible] بطور استعمال کنند [illegible] چشم را مفید است و منع نزول ماء العین

[illegible] و بعضی از ولایات ایران می‌برند و [illegible] گویند دیگر چشمه خداآفرین در این بلوک است [illegible]

معدن گوگرد [illegible] در کوه [illegible] از آن [illegible] زمین [illegible] آبادانی دارد

در این بلوک [illegible] محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و پنبه و [illegible] است خربزه و [illegible]

[illegible] دارد [illegible] این بلوک [illegible] و بعضی از ولایات ایران می‌برند از

این بلوک است آبادانی [illegible] کوهبنان [illegible]

[illegible] دارد

سکوهه و اسفیج هم قریه از قراء اوست بر کنار صحرای لوط واقع است مردمش ملاح و گوسفند دارند تفنگچی خوبی

دارند بد است چون بعضی اوقات بلوچیستان که از راه لوط آمده است قطع طرق و غارت اموال زوار مشهد

و قوافل خراسان مینمایند قتال و جدال کرده از رسوم جنگ اطلاع دارند حیوان بزکی این ملک شتر و الاغ است

وحوش بیشتر آهو و گور و گراز و گرگ و روباه است طیورش کلاغ و زاغ و کبوتر و باخورک است

ساردوئیه در شمال حقیقی گواشیر واقع است نه فرسخ در مشرق کوهبنان و بعضی از زرند و شمال بعضی از کوهپایه

شرق و جنوب این ملک صحرای لوط فاصله کرمان و خراسان است چنین هم طرف این ملک لوط است بیشتر

اراضی آن بایر است لهذا عرض و طول تعیین نتوان نمود گود از قصبه راور تا نایبند هم در وسط صحرای لوط

واز قراء خراسان سی فرسخ است و ده فرسخ تا دربند است و آب شیرین دارد از قدیم چند برج در آنجا ساخته اند

و بهای تفنگچی با [illegible] جهت محافظت زوار و قوافل از بلوچیستان در آنجا باشند مرحوم [illegible] خان [illegible] الملک

در سنه ۱۲۷۹ کاروانسرائی آجری در آنجا ساخته و از آنجا هشت فرسخ مسافت [illegible] آنجا [illegible] دارد

[illegible]

در بین آن چشمه ایست که [illegible] آنرا انباشته اند و چون آن سالی که باران زیاد ببارد از محل و مخرج آن

چشمه آب زیاد بیرون آید مرحوم [illegible] وکیل الملک مکرر آن را [illegible] در سنه آب انباری ساخته که از آب باران

پر شود زوار و قوافل مصرف مینمایند و از آنجا هفت فرسخ مسافت تا [illegible] خان [illegible] است مرحوم [illegible] کرمانی

در بین شاه [illegible] ساخته از آب باران پر شود از آنجا پنج فرسنگ مسافت تا نایبند طبس هوای [illegible] گرم است بطوریکه

درخت خرما [illegible] در آنجا [illegible] از صحت [illegible] هوایش مختلف است ولی بسبب خشکی سالم است آبش بیشتر از قنوات

که از کوهستان زرند می آید [illegible] قنات [illegible] دارد غالب اهل این ملک [illegible] است انواع فواکه نیکو عمل آید

خصوص انجیر [illegible] خوب انجیر اینجا در جمیع ولایت [illegible] بعضی از بلاد ایران میبرند از آنجا [illegible]

[illegible] و در بعضی ولایات انجیر [illegible] میگویند [illegible] غله [illegible] گندم و جو

سایر حبوبات [illegible] از ملک زرند آورده [illegible] بیشتر از حاجت مردم [illegible] زنان اینجا [illegible]

[illegible] خوب است [illegible] [illegible]

بهرامانی و منبر نقشه در سفر ... تمام ... مقابل روضه حضرت امام رضا علیه‌السلام را در سنه ۱۲۸۰ مرحوم محمد اسمعیل خان جوی گلزاره

وکیل الملک از محاصل موقوفات آن حضرت صرف در کرمان است ... تمام ... الفاظ ... مقدار از قدیم داشته جمعی کثیر از زارع و اهل حرفه

در آنجا توطن دارند مردم این بلوک ملاح و اهل حرب و شجاع اند در سنوات قدیم ... در صحرای لوط قتال کردم یکدیگر اند

بیرا ... و ... شغل ... را ... در ... نوع ... است کرمان ... بسیار تفنگچی ... را ... بعض

سدن گرگ و ... در این بلوک است که ... را ... در ... و ... اینجا ... گور و آهو و گراز و گرگ

وکف ... و ... است ... کمتر ... و ... در ... و ...

تمام شد بلوکات کرمان اگرچه در همه جا مشهور است که کرمان هیجده بلوک است ولی بتحقیق قدیم

تاسی کرده بودند ... انها ... است

که عوض شد

عجایب مملکت کرمان

[illegible]

دریاچه است در بلوک گوک ... آن تقریباً هزار ذرع و قطر آن تقریباً سیصد ذرع ... است و ...

ذرع ... اسباب ... کالاتر بجهت تشخیص عمق آن در آن کرده عمق آن نرسیده در ... یک روز دیگر

از ته آب بالا می آید و ... ذرع ... آب ... و روی آن را ... در ... بر روی آن

سنگ ... و روز دیگر ... دریاچه است ... آبش شیرین است گاهی ... از آن در ... بیرون آمد

چرا ... از شنیدن صدای ... خود را به آب می اندازد

... مشهور ... یک قریه ... که ... یک فرسخ ... دارد قطرش سی ذرع ... است

... ذرع و از ... ته روی آب ... و ... ذرع ... کرمان ... افغان ... ایران

... را ... در ... بسیار فراخ است و کف زمین

روی آب ... عمق آن از سی ذرع متجاوز است در نزدیکی

قریه ... در ... است ... قتال ... است که ... متعفن از آن بیرون

می‌آید از شدت عفونت نزدیک آن نتوان رفت هر وقت آب از آن بریزند باد آن آب را بالا برد مثل اینکه بوسند و اگر

خاک بریزند خاک را گرد کرده بهوا بلند نماید آن را چشمه بو گویند

خرس سیاه که بزرگتر از سگ و گربه سیاه است در کوهستان سارویه و کوه بنان پیدا می‌شود

رمه اسب وحشی در صحرای رفقار بیش از همه رنگ شتر کهره و کرک و دو قرن داراش داشته و جست آنها

بیشتر از گور است اگر کره از اینها گرفته شود از شیر مادیان اهلی و آب و علف نخورد تا بمیرد اینها گاه‌گاهی قدیم

که کره از ان رمه گرفته‌اند و به تجربه رسیده است که از آن رمه کسی نزیست

در کوه سبز آسمان سارویه گله شکاری است در میان شکارها و مردم آنجا این گله را از هزاره ... آن کوهستان

در بسترها نیز معنی بهشته معتقد شان است در عدد ... است و اما ... سعید عود ... باشد

در قریه سرسنگ از قرای سارویه درخت گردکان عظیمی است مردم آنجا گویند جمشید جد اوی آن را غرس کرده

و آن درختان را جمشیدی گویند از چهار صد کرده ... مردم ... پانصد عدد گردو ... گویند

ده

سارویه خضاب مثل زر ... گره عجیبی دارد   سنگی در کوه ... در وادی سارویه است بهبودی آنرا که ... پیش

گویند زرگ شود

سنگی دیگر در کوه سیاه گوگرد و دکه بزرگ است آن را در شکنند مثل پسته و دسته نقره دارد

در وسط صحرای ... با آنکه زمین مرتفع شود که زمین ... در ... نوع است ... و آن را افراز گویند

و آن افراز دوش صحرای ... به جا ... است

اراغ ... بلوکات کرمان ... پیوسته از ... به ... و از آنجا به ... و گرمسیر ... سلطنت نشیمنی

آهوی سیاه نوع آهوی هندوستان ... در بلوچستان متعلق کرمان پیدا شود

در فرضه ... متعلق کرمان نوع ماهی است شکم او را ... بچه ماهی در شکم او است

این شعبه‌ها و تیره میباشند

علی قزلو اشرفلو پیرمرادلو ره‌ذازلو حمزه لو

قاسملو حسین‌شاملو جلال‌لو تکلو حاجیلو

رئیس تکلو بهراملو درگاهلو شهوارلو آقاجانلو

کیمان لو آقامیرلو صفیقلی اولادی خلاصو اولادی بابان اولادی

بیم اولادی شهربان اولادی جانقلی اوشاغی اتا اوشاغی عجف اوشاغی

لُولی اوشاغی شیخ اوشاغی سبزعلی اوشاغی غوچعلی اوشاغی اروج اوشاغی

رفیع شی خلیفه میرکرد ملاطاهری الله‌ویردی اوشاغی

شوباتری خلج میرجیلی برجعلی قجر

علی کسللو یاردره دلاک عموئی ساربان

فارس

فارسی‌مدان زرگر جامع بزرگی حمزه خانلی

قچئی میرجانلی افشار

ایلات سیرجان

شول ۲۰۰ خانوار

قرائی ۵۰ خانوار

ترک فارسی عباس خلدری

حیدری کودکی رئیس علی خواجه

طلاخالی آب دنج شاه‌بداغی

خراسانی عطاء اللهی
در حدود ... ان وطن دارند

طاهری یعقوبی در حوالی ...

خراسانی باوردی سیاه بچاره

بیگ نادری سانندی

...

بچاقچی ... خانوار اوشلو و سیاه دو ... ۷۰ خانوار

ساری سعدلو قره سعدلو خوساللو ارشلو ۵ خانوار

سیاه دو ۲۰ خانوار حلوائی

ایلات پاریز

رزنک رود خانه فرید ولی لقو عرب حلبی حسینی

خفاجر

ایلات اقطاع

تکلو قراقوینلو جبالبارزی سیوندی

ایلات کوشک وصوغان

گل پیری کرد اسکندری

صباغی	تودهی	زنگی	میرشکار
صیاد	صالحی	قلندری	مادرنی
درویش	ملائی	شهدائی	موسی رضا
ریکی	ابراهیم خانی	رزمکالی	امیری
تدی			

ایلات بهند قرو مهنی

مقبلی	مجاز	لُری	لر مسنی
دودانکی	بارچی	اسفندقری	عزاالدینی
خواجه غلام ترکی	نصیر ملکشاهی	دهفاردی	راهی بارچی
صفی خانی	سلیمانی	اتالک	سبزی بلوچ

بایانه

بیاناتی	افغانی	بهرآسمانی	تبریتی
کهوردی	شهواری	سلندری	لوهاری

ایلات دابُر

خالو	۵۰	خانوار
میری	۳۰	خانوار
بره بهارلو	۴۰	خانوار
قتلو	۲۵۰	خانوار

ایلات بودسیر

نوشادی	رکن قلعه سنگ	۱۰	خانوار
عزبا	رکن سنوک دستره	۸	خانوار

سیاه حل — ساکن بهجزن — ۶۰ — خانوار

سگل ادی — ۲۰ — خانوار

پشت گل ادے — ۱۰ — خانوار

اداجاء — ۱۰ — خانوار

بدولی کوه پنج — حوتره — بدولی — خانه برج

بدولی حاجی کاکا — ۸

یولنفی — یعقوبی — عسکر میرحاجی — غیاثی
بدلزار — ۱۰ خانوار

حافظی — ذوالعلا — سرنك کوه پنجی — بدولی قلعه سنگ
ساکن بدلزار — قلعه عسکر ۳۰ خانوار — ۵۰ — ۸

لوبی جزو سنجد — عزت خان سرحی کوه پنج
۸

[illegible]

ایلات متفرقه ساکن بردسیر

پشتکوهی — کماچر — احمدنظری — مصطفائی

بدولی کوه پنجی — گودرزیگانی — ایلاغچگار — افشار عبوله
۶ — ۶۰ — ۵۰ — ۶

افشار میرخلیل — لری ساکن کوه پنج — مقصود
ساکن [illegible] — ۸ — ساکن کوه پنج

طایفه لک

درمیه — کودالی — الیاسی — میرزالی

یارغمر — خواجه دائی — زردشتی — شهسوار

طهرالی — درویشی — نمادی — سهرابی

حلدر

کتاب تاریخ کرمان تالیف مرحمت و غفران مآب میرزا احمد علیخان کرمانی طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمالک الملک الدائم والصلوة والسلام علی حبیبه القویم والشفیع الکریم وآله عدد [illegible] قد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه العلیم

وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم وآله اجمعین الطاهرین   آنچه در تواریخ عرب و یهود و کلدانیون مسطور است کرمان منسوب است

بکرمان بن هیتال بن علیام بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام   و بعضی از تواریخ معجم البلدان و قاموس و غیره بفتح کاف و در

تقویم البلدان و تحفة الاخبار بکسر کاف مرقوم است   و در بعضی از کتب پارسیان که اعتباری ندارد کرمان و کرمان را بزبان فارسی و اورا

پسر بهمن و اورا نواده کیومرث ضبط کرده اند . در یک نسخه ملاحظه شد که کرمان کارمنی (کرمان را برادر) دانسته و اینکه در بعضی از نوشتجات و

کتب فارسی و عربی وجه تسمیه کرمان را از کرم بمعنی [illegible] نوشته اند غلط است و آنان که منسوب بکرمان گفته اند نیز

دلیلی ندانسته اند و محتمل است که در نسخه اول کتاب سهوا کرمان را کرمان نوشته و نیز استنساخ کرده کرمان مرقوم شده است

مجملا کرمان تا پیش از سلطنت خسرو کیانی در سنه   بعد از هبوط آدم است سنه معتبری ندیدیم که در تصرف ملوک

ایران

ایران باشد و نیز دلیل که مملکت کرمان قرائن جداگانه باشد بنظر نرسیده   اگرچه تمام تواریخ پیشدادیان که در ایران مشهور است

افسانه است و اغلب فقرات آن از حیز عادت خارج است بلکه موضوعات آن حقیقت ندارد و محو لاشی قصه است   در تاریخ

پارسیها کیومرث را که اول پادشاهان ایران است از نسل مهابادیان نوشته اند و دروغی چند در باب مهابادیان تعاقب

نموده که در تقریر امکان نمیگنجد

مالکم صاحب انگلیسی در تاریخی که سنه هزار و دویست و چهل و هفت هجری نوشته میگوید این جعل پارسیان مهابادیان را

از کتب جوکی و هندو که پیشم طایفه هنود مشهور است بعینه سرقت و درید اند جعل کرده اند الحق درست فهمیده   از نسخه [illegible]

تواریخ متعدده کیومرث را آدم اول و بیست و چند [illegible] نگاشته اند در تاریخ عرب و یهود و کلدانی کیومرث را به چند واسطه

از اولاد نوح نبی علیه السلام مرقوم داشته اند و همین صحیح است در [illegible] که تالیف سید ظهیر الدین شمس الدین [illegible] است

نوشته چنین [illegible] است [illegible] بر حضرت سلیمان بن داود نبی ختم شده این بنده در ترجمه تاریخ [illegible]

که حالات سلاطین بنی اسرائیل را شرح و نگاشته [illegible] ملاحظه کردم چیزی در دلالت بر این نشد داشته باشد

نموده چنین قدر مینویسد که پادشاه ایران مقاومت با سلیمان را نتوانست ملک ایران را بکلی از کف داده خود گذاشته دور
کوهی متواری شده و در چهار از سرما و برف از دنیا گذشت و خلیفه او رستم نام امیرالامرای خود را بسفارت نزد سلیمان فرستاده
قبول انقیاد و خراج نمود و خود رستم بمذهب حضرت سلیمان و شریعت موسی که آن زمان معمول بنی اسرائیل بود در آمده
فتوحات بناکتی و صاحب تاریخ جلالی مینویسد هر پادشاه ایران از خوف حضرت سلیمان پنهان شده کیخسرو بود و نیز در آن هنگام زمان است
لهراسب در خلیفه آن پادشاه. بود شنیدن داستان حضرت سلیمان فرستادن قبول طاعت و چندگاه آن دولت را نمود پس از آن سلطنت
ایران را گشتاسب پسرش گذاشت و او بمذهب زردشت در آمد از خوف جان تقیه را پیش نهاد نمود و خود را به انزوا بعبادت
مشغول شد گشتاسب بخت نصر را که از اولاد گودرز گیو بود به تخریب بیت المقدس مامور نمود و در نسخ دیگر مسطور است که کی لهراسب بخت نصر را
لهراسب فرستاده و نام بخت نصر بپارسی رهام بود و در تاریخ کلدانیان بخت نصر را از سلاطین خود میدانند و گویند ایرانیان
نموده و گویند قول ثالث صحیح باشد در هر صورت این فقره روزی بود که بر رحبعام نام از امرای بنی اسرائیل بر رحبعام بن
سلیمان شوریده و ده سبط او را اطاعت کرده اختلاف زیاد در آن قبیله بوجود آمد و بیشتر انها از مذهب حقه

منحرف

منحرف شدند اما صاحب در تاریخ بناکتی و جلالی و تکملة الاخبار نوشته اند زمانیکه کیخسرو بلاد ایران را برابر قسمت کرد
و پادشاهی را به لهراسب گذاشت و گذشت حکومت کرمان و مکران را اضافه نیز واگذار نموده بر رستم … سال بداد و تا زمان
حیات در تصرف او بود هر زمانیکه در جهان از … و عقاید بیرون رستم از بلاد … آوردن … و غلبه بر او … کرده
باشند و چون بردن حضرت سلیمان بودند … بنام آنحضرت شهرت کرده و صاحب هم … نوشته است
در تکملة الاخبار مسطور شده چنین موضوع که شهور کرمان است اولاً بحکم گشتاسب … ساخته و بنای آن … گذاشته
و در بعضی مرقوم است … بهمن بن اسفندیار پس از … اولاد رستم … در جهت … کرمان بنای شهر … را
گذاشت و تقویم البلدان نیز مؤید این قول است چون تقویم البلدان … کاف … تقاف … کرده
و در بعضی نوشته در مدت سلطنت بهمن حکام کرمان و مکران از جانب او منصوب میشد پس از آنکه پادشاهی به … جهرزاد …
بداد و … بر … این … از جانب او بیه و کذا در سلطنت داراب و دارا صاحب ناسخ التواریخ مینگارد که
در حین اسکندر بن فیلقوس دارا را بکشت و بر ایران مستولی شد بخیال اینکه ایرانیان استعداد جنگ رومیان را

نه هشته باشند از هر مملکت از ممالک ایران که مردم جنگی داشت که جای نیز در ممالک اروپا متوطن ساخت از انجمله

چهار هزار خانوار اکراد را بموجب آن کوچ داده در اروپا جای داد انها را که چنان گفته شد بعد از کثرت استعمال والجه مردم

انجا جزو زبان گفته شد ممالک ایران را که اسکندر بر ملوک طوایف بخش کرد اشکانیان واشغانیان بر ایران مسلط شدند اگرچه حکم

صاحب انگلیسی در تاریخ خود نوشته که اشکانیان واشغانیان هر دو از ملوک طوایف بودند و اشغانیان بر از اشکانیان لوای سلطنت

برافراشتند دوره این ملوک طوایف که بیکدیگر دارائی کرده بودند با هم و رسم در هیچ نوشته ندیدم اینقدر از فتح التواریخ و بعضی کتب

سیر گیرد ظاهر میشود که اردشیر بابکان در اوایل خروج بعد از انکه برخی از ممالک فارس مثل دارابجرد و نیریز را تصرف نمود بعزم تسخیر کرمان

کوچ داده در آن وقت بلاش نام از طبقه اشکانیان در کرمان دم از استقلال میزد اردشیر پس از محاربت متواتره او را دستگیر

تعقیب فرمان داد و بنای گواشیر را که اکنون دار الحکومه کرمان است در [illegible] هزار و [illegible] سال بعد از هبوط آدم بطالع [illegible]

نهاد و والی بر آن مملکت معین کرده بعد به تسخیر روان شد اهواز و سپاهان و همدان را بحوزه تصرف درآورد و بیشتر

ملوک طوایف را برانداخت اردوان بن [illegible] در آن زمان بوسعت ممالک و فزونی مال و کثرت رجال

بر سایر ملوک طوایف برتری داشت و غالبا در ری و آذربایجان اقامت مینمود با عده وافر و جمعیتی متکاثر بجنگش آمد

و بجنگش افتاد و بعالم آخرت شتافت و مجملاً اردشیر عراق عرب و دیار بکر و شامات را مسخر کرده امپراطور روم و اتباعش [illegible]

بست و در صف جنگ [illegible] شکست خلاصه از انجا بعد [illegible] مراجعت نمود و در سمت شرق قم شهری ساخت

اکنون مشهور [illegible] و آثارش باقی عوام آن ولایت آن خرابه را شهر جنوک آباد گویند [illegible] پس از آن ملوک عجم

آن شهر را [illegible] نامیدند [illegible] در همان [illegible] اردشیر [illegible] و نهری را جاری نموده شهری

[illegible] اینکه [illegible] آن این است که [illegible] اول [illegible] که در

تقویم البلدان و معجم البلدان معرب کرده و در تقویم نوشته اند [illegible] تا اکنون در سنه هزار و [illegible]

نود و چهار هجری است [illegible] نهر [illegible] اردشیر [illegible]

و کابل را مسخر کرده و هندوستان [illegible] ملوک انجا را [illegible] دیگر را [illegible]

ستان و خراج گذار نمود و بقول صاحب فتح التواریخ گوید سلاطین [illegible] قبول طاعت و دادن [illegible]

کرده اردشیر با خاطری خرم بسمت طبرستان و دماوند رهسپار و در راه آنها جدیدی را با پهلوان هندی داستان تازی رخ نمودی

بیاورد شاه انبار و زیرش را با نامه ضراعت آمیز و پیشکشهای لایق خدمت شهنشاه ایران بفرستاد و بجلوس او از تسخیر بدرقه

و در راه آنها را باثر پست و هندی زمین را در نوشته بعرب ایران مراجعت فرمود کلیه در آن ممالک اهالی طغیان و تعدی

از مکان خود کرده مگر هفتواد نام کرمانی در قدیم پیرکسی را هفت پسر تواند از آنجا هفت پسر هفتم را هفتواد نام نهادی

چه داد و هفت و پسی جهت پسر است یعنی پسر هفتم این هفتواد در بم سکونت داشت و هم دختری داشت و او را از هفت پسر و یکی دختر بود

داده تا زن [illegible] آن جد چنین بود دختران رعایه هر روزه بهم گرد شده جمع و دوکدانهای خود را با تعدادی پنبه بیرون رفته

و خورند داشت با سفره خود کرده بیرون از دروازه شهر بیرون در صحرای [illegible] بسته هر یک پنبه خود را رشتی و پشت خود رسیدی

با هم خوردندی و شامگاه بخانه آمدندی از قضا چنان افتاد که روزی دختر هفتواد در هنگام عبور سیبی یافت که باد آن را از درخت

افکنده بود برداشته بخورد بعداً از چون قصد خوردن کرد در سینه کرمی دید برگرفت و در دوکدان انداخت آن روز

چنان بنا بر دیگر چندان [illegible] بر رشت شامگاه بخانه آمد شاد شد آن پنبه هر روز او را ببردی

او را

سه برابر کردی دختر که سبب برکت این امر را یافت که از طالع کرم این خیر را یافته و همه روزه کرم را

در دوکدان گذاشته دانه سیب بخوراند خورش نهادی پدر را آگاه ساخت سخت شاد گردید پس کار هفتواد و دارایش

روز تا روز بالا آمد بجائی رسید که در بم مکانتی تمام بهم رسید کرد و آن کرم چنان بزرگ شد که دوکدان بر

اندامش تنگ گشت برای او صندوقی بزرگ برآوردند و آن را در آن جای دادند آنگاه هفتواد چنان نیرو گرفت

که گروهی انبوه در تحت لوای او گرد شده و بطالع کرم شهر و قلعه بم را بدست آورد و پسر بزرگش در شاپوری نام داشت او را نامه

کرده نیرو و جبروت در آنجا را بگرفت و جای کرم را در فراز قلعه مشخص کرده اکنون در سنه هزار و دویست و نود و چهار

هجری است هنوز در دوایر کرم در بم معروف است از کثرت استعمال گشت گویند صحیح آن کوه کرم است و بعضی بهمن گویند

نیم ساعت تا زمان و مکان دال محل خانه و منزل یا گرمه القصه هفتواد صندوق کرم را ببردی عرادهها گذاردی در راه تعدی

سپاه بیرون آمده و متوجه گردید شده که از جانب اردشیر بود او را بشکست و خراج شهر را

گرد نیزه را بشکست و بکشت و شهر را گرفته و بر همه ممکنات کرمان دست یافت گذاشت قلعه جهت کرم

در نفس او این بخت و نیکی نهاد با پسران تقسیم کرد در این وقت اردشیر از سفر هندوستان و ترکستان مراجعت کرده داستان

او را شنید سخت در خشم شد سپاه برآورد و بسوی کرمان کوچ داد و از آن سوی هفتواد سپاه لشکر نمود و جنگ او را پیش آمد در برابر

صف راست کرد هر روز از بام تا شام با اردشیر مصاف میداد و کرم را که اکنون چون اژدهائی است در میان سپاه پیداست

از این همه تیر و آویز اردشیر روی ظفر ندید و در لشکرش قحط عظیم پدید آمد از آنجا کوچ کرده بر خوان نشست و گفت اینکار را

خوار میتوان گرفت تا رفع این غم کنم لذا بی نخواهم نشست برزین مهر که نام سپهسالار بزرگ او بود او را در پهلوی خود نزد [illegible]

تا اگر هفتواد با پادشاهی عزم جنگ کند در برابر مصاف دهد و کسی نداند که شهنشاه در لشکرگاه نیست آنگاه چند مرد خر بندگان اعلان

کرد و پوشیدن ده سر خر را از اشیاء بیدوران حمل کرد و مقداری سیم و زر بر در [illegible] در بهای نهاد و هفت تن از مردم

خویش را انتخاب کرده روی بقلعه کرم نهاد سپهبد را گفت که چون من کار کرم را بپایان برم آتشی بزرگ خواهم افروخت اگر شب

شد آن در کمینگاه شما دیده شود و اگر هم روز باشد دود علامت آنست پس به تردد آهنگ قلعه کرد و در آن قلعه

صدتن از سپاهیان هفتواد پرستار کرم بودند چون خربندگان ایشان را بدیدند شاد شدند گرد ایشان درآمدند اردشیر گفت چون من [illegible] این کرم را خدایم

کرم را [illegible] هفتواد

مقداری علوفه به نزدیک آن آورده ام تا بدان تقرب جویم و بخت او [illegible] بر نی روی که چرا [illegible] بیش نیست که هفتواد

این کرم را یافته و از مقام [illegible] بهاج [illegible] این گفت و به پرستاران کرم سم [illegible] مؤالفت و مودت نهاد و هر یکی را

نزد بخت [illegible] چیش [illegible] سه روز با ایشان خوش برد روز سیم آن جماعت را به [illegible] بخواست و جملا را تا [illegible] بود و می دیگران

بخت چون مستی [illegible] زمین سر نهاده بخفتند [illegible] دانه را که بخشیده بود [illegible] آنرا ریخته

بود به نزد کرم آورد سر کرم [illegible] که کرم بخورد [illegible] پس اردشیر با هفت تن که همراه داشت تیغ برکشیده در پرستاران

کرم را هلاک ساخت و آتش بزرگ افروخت شهر کرد [illegible] آن را بدید [illegible] آورده آگهی خبر به هفتواد داد

و لشکر بیگانه به کرم درآمده [illegible] بجنبید [illegible] لشکر در بیرون قلعه [illegible] را دریافته و کار جنگ بر او [illegible] هفتواد

برافکنده شده و خود و پادشاهی [illegible] گرفتار آمدند و بحکم اردشیر بر دار کرده [illegible] تیر [illegible] ساختند اجرام کرم را دیگر

[illegible] آمد [illegible] با بعد [illegible] ردان گردید چون اردشیر [illegible] و اعتقاد

[illegible] دیگر [illegible] سال [illegible] و دختر [illegible] تقریبا [illegible] میلاد [illegible] شهر [illegible] کرمان [illegible]

باین جهت در آبادانی این مملکت سعی بلیغ مبذول بود چون اردشیر برای تسخیر برفت تا اوایل سلطنت انوشیروان که تقریباً
چهارصد سال است ولاة کرمان از جانب آل ساسان ، مورد و منصوب میشده‌اند حکام این مملکت در این مدت بنظر نگارنده کتاب شاهزاده
واماندم شاهان مالک ایران در آن زمان از اینقرار است شاپور بن اردشیر بن شاپور بن هرمز عقب به ذوالاکتاف ابن اردشیر بن
هرمز بن شاپور بن شاه ، بود که نقش کرمانشاه بود ابن یزدگرد بن بهرام بن بهرام بن یزدجرد که اورا بهرام گور میگفتند ابن یزدگرد بن
بهرام بن هرمز بن یزدگرد بن فیروز بن یزدگرد بن بلاش بن فیروز بن قباد بن فیروز در تحفة الاخبار و در ناسخ التواریخ نگاشته اند
شاپور ذوالاکتاف بجهت از خانواده عرب را از اعراب بنی اسرائیل و بنی غطفان و بنی تغلب از راه بحرین و هجر و مکران کوچ داده
کرمان مسکن ساخت و در بعضی از سیر دیگر مرقوم است که شاپور بن شاپور ذوالاکتاف برادرش بهرام را ولیعهد کرده و سلطنت کرمان
بداد و لقب کرمانشاه بخود او در حیات پدر که سلطنت کرمان داشت ولی از جانش و نشسته ، بعد ایرانرا بدو داد که اینجا
عالیه بنا فرمود و کاریز متعدده احداث نمود چنانچه میگویند که انوشیروان بیرق و سلطنت در شهر اردشیر و قصبه و بیت و چهار سال
بعد از هبوط آدم بود و برده سلطنت جلوس کرد آذربایجان را که محل بزرگ و امیر شرکت بود بحکمرانی کرمان و

موجب آن شرفت و آن ابریشم در آبادانی این مملکت کمال اهتمام را کرده مال تحریر این رساله بهمین ادعا دوبرابر عسکر او لشکر
کرده و از اهل سعد و برهان نامی همراه او نموده به ما بخت تربیت ، آن که شرحش در جغرافیای این کتاب آمده و دیگر آبادان رفسنجان
و آن برده حصر بهرام را تصغیر کرده اند که گویند و بگذار آن دشت آب در آن مزرعه را آباد و تصغیر بهمن نامند
آمده آن را از حکومت کرمان و موجبات رضایت شاهزاده و ملک را در او منحاشره ولی داد فرصت داد بعد از یزدگرد شهنشاه ایران از ایرانیان
در آن وقت تختگاه شاهان عجم بود یزدگرد تغییر و در دست سه باب الابواب شیروان و کنار دریای خزر حرکت نمود و در آنجا اقامت فرمود
خزاین اندوخته را در آنجا زایل کرد و کار رسید جائی که نزدیک سیستان شد ، بعد از تفکر و کنکاش در رفتن بسمت یکی از عظمای ایران را
آن شوند و دل شاد شده در کفاف خوارج تقبیه شود که آنها و از او ولی از پیش از او موجبات ستم خواهان خلاف عدل و
قوانین سلاطین است لهذا خود برادر نوع حکومت میرزا جان به غیاث الدین ، که دارالحکومت کرمان است اندر شده و بجانب آذربایجان
نزول فرمود و از مقدم شاهنشاه ، اهل را انبساط کرد و بطمع لایق نگذارد بعد از آنکه قصد مملکت ایران را در یافت
موجب مسافت هکذا نه تشریف فرمائی حضرت امیر زاده کمترین بندگان انتقام و درهم ارسال از و مرکب ایشان مکرر بهام

تا کار بنده با تمام رسد شهنشاه بهرام حاصل آمد او را مانع جنت و فرمود بعد از این آذرماهان پادشاه کرمان گویند و نوشته‌اند از ملل
کرمان کار رسید به تمام رسید در بعضی از نسخ مرقوم است که آذرماهان الفقد تنخواه قرضی که از طرف سند زیاد آمده از آن .
مال بحکم انوشیروان شهر آبادی را بنا نهاده در تاریخ التواریخ نگاشته که هزاره بنام در آن وقت والی مملکت فارس بوده تا شاه کرمان
نموده چند بیت در طلا و نقره انفاد حضور شاهنشاه ایران کرده و هی رسیده که کار سد از مال کرمان به آن رسیده و بحکم انوشیروان
از مال ... شهر آبادی را بنا کرده‌اند الغرض آذرماهان در سال چهارم سلطنت که هرمز بن انوشیروان به پاکان بولایت شهرک که
تعویل بر و تبوئی نمیده او بود حسب المقرر شاه عجم والی ولایت کرمان شده در فتنه بهرام چوبین و کور کردن هرمز و قتل و فرار پرویز
در کرمان فرمانروا بود بعد مراجعت خسرو از روم و غلبه او بر بهرام شهرک برادر خود فیروز نام را بکرمان گذاشته و خود بدربار
خدمت پرویز شتافت و به دیرینه ایالت کرمان و بلوچستان مراجعت نمود و کمال استیلا را در آن مملکت داشت در سال
بیست و سیم از هجرت که یزدجرد شهریار آخرین پادشاه ایران در مرو در پارس با جیش عرب مصاف داده شکست فاحش
کرده و در آن وقت یزدجرد در کرمان بود این خبر که گوشش رسید در غیاب شهرک دشنام زیاد داد که چرا بیست

باسپاهی

باسپاهی از صد هزار افزون و خزاین و استعدادی بیش از حد مهیا و چون از ده هزار عرب بیشتر نبودند اسلحه و مرکوب
نداشتند شکست خورده اند و خسته سلاطین عجم را غارت داده فیروز برادر شهرک والی کرمان هم در آن میان حاضر بود خبر دشنام
و ناسزا به برادر شنید برآشفت و گفت ای یزدجرد تو خود را ملک الملوک ایران می‌دانستی خزاین و اندوخته چندین ساله
پادشاهان عجم نزد تو جمع و سپاه به ممالک محروسه ایران بسته او در حضرت حاضر بود کنون نخواهی تحمل آن کرد ؟
عرب سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز از ولایات ایران تصرف نمایند و حکام تعیین کرده جزیه و خراج
بگیرند یکی را هم بکمی لشکر عرب مقابل نشدی بلکه مقابل نمایی سعد بن ابی وقاص در قادسیه صد هزار لشکر قوا شکست
در تیغ فرار داد که بی‌غیرت بود گشت در میان بودی و با تو فرخ جیش فاصله نداشت و لشکر عرب سی‌هزار در قادسیه توقف
کرد از جانب خلیفه نبی و بهر قدر شنیدی شتر زنده قتیل از عرب بولایتی آمده جرات مصاف نکردی از ملکی به ملکی و شهری
بشهری گریختی تا اکنون بکرمان فرار آمدی انگاه دشنام بی که یزدجرد شهرک داده بود پسر شنیده را به یزدگرد شاه عجم چون
قوه مکافات نداشت سر بزیر انداخت و هیچ نگفت این نوع سلوک از امرای عجم خیلی عجیب بود و بی‌اکرامی و زرعیت

ایران همه شاه برات نبود دیگر جرأت چنین جسارتی نمی‌نمودند پیمان شکسته بودند و در نهایت خفت از کرمان بطرف خراسان

شتافت خاتمه کار او در تواریخ مسطور است چون مراد تاریخ کرمان بود شرح آن نپرداخته در سنه بیست و چهارم هجری عمر بن الخطاب

سهیل بن عدی و عبدالله بن عتبان را بفتح کرمان فرستاده این دو سردار با اندک جزیه از والی کرمان راضی شده بطرف جیرفت

کرده و سعید الدین بن جبیر را بکرمان متوقف ساخته که هر کس طالب ظهور اسلام را اختیار نماید او را بکلمتین تلقین

فرماید او امر و نواهی را با او بیان نماید و بعد از چندی جمعی از مردم بلاد کرمان بشرف دین حنیف مشرف آمدند سعید الدین ازینجا بنواحی

نزل گزید و مسجدی بنا کرد در سال سی و یکم از هجرت نوبت خلافت عثمان بن عفان رسید که کرمانیان خود بخود صالح است از دادن جزیه

ابا نمودند و مسلمانان آنجا را که گروهی اندک بودند اذیت نمایند خلیفه عبدالله عامر را که جوانی دلیر بود با سپاهی بیشمار

مأمور بفتح کرمان و خراسان نمود و بعد از ورود او بکرمان کسی از بزرگان از در مخالفت و مقاومت بیرون نیامد جزیه

چند ساله را فراهم کرده بدو دادند عبدالله عامر ربیع بن سعود را با هزار نفر لشکر در کرمان گذاشته خود بخیال خراسان رفت و از آنجا

سعید الدین که در شهر تا بر زمین سیر نموده مردم را باسلام دعوت میکرد و بسبب [illegible]

بعد از عامر بجهت و شکایت زیاد از مجوسیان حال خبر و نفوذ مسلمانان را اذیت مینمایند و بدین آنها میگویند

عبدالله عامر جمعی کثیر از اشرار ایشان را بیاسا رسانیده و بسیاری از مردم هم و نیز بشرف اسلام مشرف شده و مسجدی

در محله [illegible] بنام حضرت رسول است ساخت و منبری از چوب ساخته و [illegible] در کنگره آن با حضرت ختمی مآب بیعت کرده

بود و حق سبحانه در قرآن مجید می‌فرماید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الی آخر آیه بجوهرات

در محراب آن قرار داد آن مسجد اکنون که سنه هزار و دویست و نود و چهار هجری است در خارج شهر هم معمور و پا برجا است

نام مسجد [illegible] است صاحب هم نام گزیده در همان زمان والی از بزرگان کرمان [illegible] سعید الدین داشت یک رو از

بعبدالله عامر داد که قلعه آتشکده را بر داشته [illegible] و مسجد [illegible] او ساخته [illegible] زوال عاقبت خیر را اجابت کرده

مسجدی بنی بر چهار ستون ساخت اکنون از آن مسجد آثاری نیست صاحب عقدالعلی گوید که عبدالله عامر در بم بود

[illegible] طاهر [illegible] بتبع تاریخ [illegible] از نخب التواریخ و حبیب المنابع و [illegible] و عقد الانبا

و تاریخ گزیده و روضة الصفا و بسیاری از نسخ دیگر که نگارش آنها موجب طول کلام است و این نسخه عبدالله عامر

ربیع بن زیاد را بفتح سیستان فرستاد و خود از راه بیابان بخراسان شتافت و مهلب بلاد کابل را نهب و غنیمت و در جنگ ملطف
سنجر نمود و بر احنف بن قیس بن خالد بن عبدالله و قیس بن هیثم سپرد و خود از راه ری و همدان ببصره شتافت و این عبدالله
عامر همان کسی است که بر جمع عایدی بصره از تعدیات او شکایت بعثمان کردند بسبب قرابت او را معزول نکرد و پس از قتل عثمان که
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را از امارت بصره خلع و حنیف انصاری را بجایش منصوب فرمود عبدالله عامر از بصره بمکه روان شده
با طلحه و زبیر همراهی کرده و جنگ جمل را فراهم آورد و این واقعه در سنه سی و شش هجری بود و در سنه چهل هجری که حضرت مولای
متقیان امیرالمؤمنین ع علیه السلام بدار بقا انتقال فرمود و معاویه از شام بعزم تسخیر کوفه و عراق حرکت نمود عبدالله عامر مقدمه لشکر او
در سنه پنجاه و هشتم هجری بمرد از روضة الصفا
بود و بقول صاحب روضة الصفا و بعض تواریخ دیگر سیستان در عهد ربیع ابن مسعود که از قبل عثمان بحکومت کرمان منصوب بود از قبل
وی ببصره آمد و در جنگ جمل در زمره ناکثین مشغول قتال با مؤمنین بود در زمان خلافت ظاهر امیرالمؤمنین ع علیه السلام
غرض به هیچ نحو نتوانستیم در شخص مذکور [illegible] از ارکان شود بعین قدری از تاریخ سیستان معلوم گردد کرمان مطابق جعفر بن جبیره را بری
در سنه [illegible] و زیاد بن ابیه را بحکومت فارس گسیل فرموده و بر از آنکه قیس بن سعد عباده علیهما الرحمه از حدود بصره معزول گردید
آذربایجان

آذربایجان را به او محول کرده در سنه چهل هجری که امیرالمؤمنین از این جهان بجنان انتقال فرمود معاویه بن ابی سفیان بغصب
بر مسند خلافت متمکن گردید بعد از آنکه زیاد را برادر خویش خوانده و در اثبات این مطلب دلایلی سخیف و بی‌مصرف آن زمان بر سر
در سنه چهل و چهار هجری حکومت بصره و خراسان را ضمیمه کرمان و سیستان بزیاد داد و او در بصره اقامت نمود و عمال بآن
حدود فرستاد پس از ده سال در سنه پنجاه و چهار هجری بود زیاد در کوفه بمرض شقاقلوس مبتلا و بمنزل موعود برفت کرمان و خراسان
به عبیدالله زیاد واگذار شد عبیدالله بخراسان رفت و کرمان را عامل فرستاد و بعد از دو سال از حکمرانی معزول و سعید بن عثمان
بن عفان منصوب گردید سعید بجهت فتح ماوراءالنهر بخراسان برفت و نایبی بکرمان روان کرد در سنه پنجاه و نه سعید را
نیز ضعیف کرده عبدالرحمن بن زیاد را بجانبش فرستاد او در این حرکت حکمران بود تا معاویه از این جهان بدرود نمود و پسرش
یزید بنص و تعیین او گردید خراسان و کرمان را برادرش ورده عبیدالله زیاد که والی کوفه و بصره بود گذاشت او والی بر این ممالک بگماشت
چون یزید بدار البوار قرار گرفت عطاء بن [illegible] بعبدالله زبیر بیعت کردند مهلب بن ابی صفره که در آن
زمان در عراق و بصره شریح بود با مصعب بن زبیر که از قبل برادرش عبدالله در عراق عرب و بصره حکمرانی داد

ایران که بتصرف اسلام آمده بود حکمران بود بیعت نمود مصعب فرمان وی کرمان را به مهلب واگذار نمود ولی از اندک زمانی
او را بجهت دفع فتنه ازارقه از آنجا احضار کرد و فرات و اعمال بران بلاد مشخص کرده در بصره بمصعب پیوست و از آنجا بجنگ
رفته، امیر جنگ نافع بن الازرق رئیس ازارقه بود گردید و ما بین ازارقه سی سال معارک متعدده با آن گروه کرده در آخر مبارک
فتح مهلب را بود و بعد از قتل مصعب مراجعت نمود در این حال عبدالملک بلشکری انبوه از شام متوجه حرب مصعب گردید خبر دخول
او بموصل در کوفه رسید مصعب خود و ابراهیم بن مالک عزم جنگ او را نمودند و مهلب را که لشکرکشی شجاع و در رزم آزمائی آزموده
و با اطلاع بود بحفظ بصره مأمور بحرب ازارقه کرد هر چه مهلب انکار این امر نمود و گفت این رای خطاست عبدالملک را لشکری
از مورد دفع ازین است صواب نیست که قشون را بر دو قسم کنی و نصف او را بجنگ ازارقه فرستی و او تمام شده بجنگ عبدالملک
همراه بروید از اضمحلال و تدبیر او که دشمنی بزرگ است ازارقه را بعد از دفع خوارج کرد مصعب نصیحت او من بر نیک اندیش
را نشنیده او را طرف فارس و اهواز گسیل کرد و خود با ابراهیم بن مالک که در مقابل عبدالملک شتافت بعد از تلاقی فریقین
مصعب و ابراهیم هر دو در معرکه مقتول شدند و خلافت عبدالملک را مسلم گردید [illegible] تا بر [illegible] مهلب در نشان

وطلب بیعت نمود و او را بجنگ ازارقه تحریص و ترغیب کرد مهلب با [illegible] بیعت کرده در اهواز چند قتال با ازارقه نمود باقی
خوارج از آنجا گریخت و نافع بن الازرق رئیس آن گروه را کشت خوارج بعد از نافع قطری نام منسوب او را امیر قرار دادند بعد از
رفتن مهلب از بصره ابن قبیصه رفته چند فقره در آنجا قتال و جدال نمود و شکستهای متوالی بانها داد ازارقه بکرمان گریخته
در آن نواحی استیلا و تسلط یافته توقف کردند در سنه هفتاد و شش شبیب بن یزید بن نعیم شیبانی در عرب بشجاعت معروف و بکلات
موصوف بود شورش [illegible] عقیل با او بیعت کردند از کوفه خارج شد تقریباً در بیست سال با سپاه حجاج ثقفی که در آن وقت از قبل عبدالملک
امیر کوفه و بصره و دیار عراق بود دفع او نزد گردید [illegible] نمود در همه معارک شبیب لشکر حجاج را شکست از انجمله در یک جنگ
ده سردار نقابش مبارزت کردند و هر یک را لشکری ضعف [illegible] شبیب بود همه شکست خورده برخی مقتول و بعضی زخمدار
نزد حجاج پیوستند صاحب روضة الصفا و حبیب السیر مینگارند در یکی جنگ هشتاد هزار نفر [illegible] و عراق و دیار بکر
همراه حجاج بودند و با شبیب شصت کس بیش نبود [illegible] و جمعی زخمدار با حجاج هزیمت شد که
گریختند چون مراد تاریخ کرمان است به تفصیل آن نپرداخت مجملاً در جنگ آخر شبیب مقاومت نکرده کرمان آمد

ازارقه هر دو آن زمان در آن بلاد میزیستند علم اقتدار برافراخته بودند مقدم شبیب را گرامی داشتند لکن بسبب تباین
اعتقاد میانه شبیب و آن گروه بودن حسب دلخواه موافقت ننمودند شبیب بکرمان لشکری آراسته و جمعی دیگر مصحوب خود برداشته
بعزم تسخیر عراق و استیصال حجاج از کرمان بیرون آمد حجاج در کرت [illegible] مطلع گردید سفیان ابرد را که از جانب عبدالملک خلیفه
بجنود شام در خدمتش بود برادری سعید نمود و داماد خود ایوب نام را با لشکر بعدو [illegible] امر کرد و در اهواز تلاقی فریقین
گردید در هنگامی که شبیب میخواست از جسر عبور نماید پای اسبش در جوی آب او [illegible] شده و در آب افتاد و بمرد پس از آنکه جسد او را
نزد سفیان آوردند سینه او را شکافت صاحب روضة الصفا گوید دلش از سنگ سخت تر بود نگارنده [illegible] تاریخ
حرب [illegible] نسخه العتیق الرواة در سنه هفتاد و هفت حجاج مکتوبی مصحوب براء بن قبیصه نزد مهلب بن ابی صفره
روان کرد مهلب عبدالملک از اینکه ما ازارقه را از عراق عرب و اهواز و فارس بیرون کردیم و دفع شر آنها را نمودیم کمال
رضامندی را دارد لیکن استیلا [illegible] در مملکت کرمان [illegible] بیان [illegible] حکم [illegible] از فارس
نصب گردان شتابید و دفع خوارج را از آن مملکت ننمائید [illegible] خلیفه و اهل اسلام خواهد بود پس از وصول

مهلب با لشکر فارس عزم کرمان نمود در این وقت رئیس ازارقه قطری نام داشت او نیز بجمع آوری سپاه مشغول شده استقبال
از مهلب نمود در حوالی سیرجان جنگ در پیوست مهلب برادر زاده [illegible] مبارز جانب [illegible] داد در تماشای جنگ [illegible] و خوارج را
[illegible] چون شام شد طرفین دست از قتال کشیدند برادر زاده مهلب گفت [illegible] حاضر و ناظر بودم [illegible] دل [illegible] را ازو
و جنود توقف [illegible] شبانه روز در سیرجان مهلب [illegible] تا شام با خوارج مصاف داد [illegible] از ان قطری [illegible] ازارقه [illegible]
خود از سیرجان بجیرفت آمد مهلب برادر را با [illegible] مراجعت داد و گفت آنکه [illegible] خوارج [illegible]
[illegible] حجاج [illegible] از آن که قطری [illegible] سرش [illegible] ازارقه بجهت [illegible]
نزاع کردند [illegible] قطری [illegible] قطری [illegible]
و [illegible] سبب [illegible] در میانه ازارقه [illegible] آمد [illegible] آن فرقه [illegible]
[illegible] از [illegible] آن گروه [illegible] بیعت کردند چون این خبر بسمع مهلب گردید گفت [illegible] آنها [illegible]
[illegible] اختلاف و نزاع [illegible] آن گروه شدیدتر شود اگر در این وقت بجنگ آن فرقه قیام نمائیم شاید [illegible]

مبدل گردید و چه تبدیل بقتال و اشتغال نمایند و بهمین مضمون را مکتوب بشیخ نمود حجاج و ستاد چون بر یزید رسید مهلب به حجاج نوشت

جواب نوشت که آنچه صلاح و صلاح مسلمانان دانی بنمای لکن دفع خوارج هر چه زودتر شود بهتر است از آن طرف چون قطری

دید که مهلب ازارقه را عبد ربه بیعت کرده و سر از متابعت او برتافته و در پی تدبیر کار خود بعد مهلب از کرمان بسمت طبرستان

راه هجوم کرد مهلب که این شنید بتاخت از آن در ازارقه

برفت مهلب عزم قتال ازارقه با عبد ربه کسان خود را کرده نوان نزد جبال و با جمال متابعت شیخ عبدالله جنگ آغاز شدند

بعد از تسویه صفوف فریقین بهم آمیختند چون زبانی مشغول از اول طلوع آفتاب تا نصف شب بکشش و کوشش اشتغال داشتند

در این وقت ازارقه را تاب و توان نماند و عبد ربه که رئیس ایشان بود از شجاعت تو تعبیر رسید بقیه السیف فرار نموده صاحب روضة الصفا

گوید در روز این جنگ چهار هزار نفر از ازارقه مقتول گردیدند بعضی از تواریخ چنانچه بنظر رسید گوید که عبدالله و بعد ازین

القصه دکنه ... کرمان و در بحبستان کرمان توطن دارند و در جزو طوایف بلوچ شمرده میشوند از گرگیجان بهمان ازارقه

اند و با عیال در آنجا متوقف شده اند و از کثرت معاشرت بلوچها لغت ایشان که عربی بوده تبدیل بلوچی شده محلا

مهلب فتح نامه نگاشته نزد حجاج ارسال کرد و او سپاه را مراجعت داده به مهلب نوشت حکم عبدالملک است

حکومت کرمان را بهر کس از پسران خود که خواهی باز گذار و خود بعراق آی و در تفصیل بعض حالات به مختار آن جانب مستعد است

مهلب فرمانفرمائی کرمان را به پسر بهتر خود یزید واگذار نمود و سه هزار مرد در خدمتش گذاشته خود متوجه کوفه گردید

یزید پسر مهلب در ایام فترت از ازارقه و غیره در عمان و مملکت راه یافته بود تعمیر کرده و در آبادانی مزارع و قلاع

و کثرت زراعت و ارتفاع اجناس سعی بلیغ نمود و رعایای متفرقه را جمع کرد از حسن اهتمام او کرمان صورت آبادانی پذیرفت

چون مهلب در کوفه خدمت حجاج رسید او را در پهلوی خود مقدم نشانید و در روی مهلب عراق آورده گفت فرزندان شما همه بندگان

مهلب هستیم زیرا که حق او بر اسلام زیاد است در این وقت عبدالملک امیه بن عبدالله بن خالد را از امارت خراسان و سیستان

معزول کرد و حکومت آنجا را به حجاج گذارد و او نگاشت باید مهلب را بحکومت خراسان فرستی در همین صلاح است

حجاج بعبدالرحمن بن طارق که امین او بود به مهلب پیغام فرستاد در حکم عبدالملک بحکومت خراسان نامزد هستی الا این امر

صورت نبندد مگر بدادن خراج چند ساله که از اهواز و دفاتر گرفته مهلب را تعدی زیاد نمود زیرا که هر چه بدست وی

افتادی بخوردی و ببخشیدی و اکثر ایام را بفقر گذرانیدی چون حجاج در طلب مال الحاح نمود لهذا مهلب ملی

در زیر حکومت و زوجات ابناء و بنات مغول را فروخته بر ازدیاد هم فراهم کرده بود و منشور حکمرانی خراسان را
گرفته پیش از خود حبیب نام پسرش را بنو ستاره و در اواسط سنه هفتاد و نه به نفس خویش عازم آن دیار گشت بر رتبیل کابلیان
بر سند ولایت کرمان متمکن بود حجاج به زعم الملک عبیدالله ابن ابی بکره را به ایالت سیستان فرستاده فتح کابل را
خواهد به واسطه آنکه رتبیل تصرف ملک چند سال بود باوقات مسلمانان را اندک مشغول و خفض زدوی منعمد خراج را باز گرفت
با لجمله عبیدالله با جنود کوفه و بصره متوجه کابل شد مقتول گشته عبیدالله با لشکر بصره امیر بود و شریح بن هانی بر سپاه کوفه
و در کلیه امور شریح متابعت عبیدالله مأمور بود پس از وصول این جنود به ملک کابل از سرو ته برسر شریح جمعی از مسلمانان
با خود اکتفش بداد عبیدالله به سپاه شکست خورده مراجعت نمود چون خبر شکست لشکر اسلام و کشته شدن شریح به حجاج رسید به تفصیل
را بعبدالملک عرضه نمود حجاج را امر کرد و لشکر کوفه و بصره را به عبدالرحمن ابن محمد بن اشعث که در سپاه و حکومت کرمان و سیستان را
نیز بناء قبول نماید که با جنود آن مملکت به صوب کابل کوچ داده قلع و قمع کفره را نماید و آن ولایت را به تحت تسخیر درآورد و
حجاج با کمال اطمینان به عبدالرحمن نوشت ای عبدالرحمن فرمان خلیفه را جاری بدار چهار لشکر کوفه و بصره را به پیدایش

از تسخیر آن مملکت در رکاب عبدالرحمن با منشور حکمرانی کرمان و سیستان به محاربه رتبیل ملک کابل بصوب کرمان
کوچ بداد در سنه هشتاد وارد کرمان گردید یزید بن مهلب که والی کرمان بود بخراسان رفت بدان شتافت عبدالرحمن
نایب کرمان گذاشته به سیستان راند پس از ورود عسکر او بدان نواحی رتبیل رسولی چرب زبان و نامه مبنی بر تملق و
فروتنی نزد عبدالرحمن فرستاده متضمن آنکه آنچه در سنه قبل از اهالی این مملکت بمسلمانان رسیده من راضی نبودم و کشته
شدن شریح و همراهان او از اثر تقدیر بوده تدبیر خواهر حرم لیکن اکنون از خراج گذشته تجدید آشتی با اهل اسلام می‌نمایم
و در آن بلاد و نواحی خطبه بنام عبدالملک میخوانم عبدالرحمن اعتنا به رسول و رسوم نکرده سپاه سیستان را اضافه لشکر خود نموده بسمت کابل کوچ کرد
و برخلاف عبیدالله و شریح بر هر مرحله رسید متصرف گشته و هر قلعه و آبادانی در تصرف او آمد به گماشته نیکان و مزارع و قراء را
رعایت می‌نمود تا آن بلاد و حادثه شریح و همراهان او را رسید وی را رنجیده و محزون تا پیش میرفت رتبیل از ترس بیات عبدالرحمن
پریشان گردید در این حال که ماه شوال اندک زمانی از حجاج رسید در آن نوشته بود که بر کفار رعایا سلوک نیکی با یه در کابل
تعجیل در جنگ و مصاف رتبیل و کفره را بقتل رساند و عیال ایشان را اسیر و دستگیر نماید و هرگاه از عهده برنیاید سردار لشکر را به

و اگذاردن عبدالرحمن قصد حجاج را دریافت که ارادش آنست در این حیص بیص عبدالرحمن و سپاه سیستان هلاک شوند از عاقبت [illegible]

کرده نوشتجات حجاج را با آنها بخواند و گفت حجاج را مقصود نه تسخیر بلاد و گرفتن خراج است بلکه قصدش آنست که من و شما در این سرکوه

هلاک شویم عبدالمؤمن شبث ربعی و ابو طفیل ابن عامر و [illegible] زید [illegible] گفتند خدای لعنت کند عبدالملک

مروان و حجاج را که ما از آنها بیزاریم و با تو بیعت کنیم و هرچه فرمائی فرمان برداریم بعداً تمام لشکریان از عرب و عجم با او

بیعت کردند عبدالرحمن بزودی نزد رتبیل فرستاد و پیغام داد که به عراق معاودت کنیم و با عبدالملک و حجاج قتال نمائیم اگر

خدای ما را ظفر داد مملکت ترا با تو واگذار میکنیم و دیگر خراج را از رعیت تو بر نمیداریم و اگر مغلوب شدیم باین ولایت مراجعت

نمائیم تو باید در حمایت و اصلاح امر ما خودداری نکنی رتبیل که کشتن را در صرفه خود میدید از این حیث بر جان از

نو [illegible] جواب عبدالرحمن را نگاشت که تا جان در بدن و رمق در تن دارم مطیع و فرمان بردارم و تعهدات را با جان موکد

ساخت چون عبدالرحمن از کمک کابلشاه و رتبیل مطمئن گردید نامه بخراسان نزد مهلب بن ابی صفره روان کرد و مضمون [illegible] عبدالملک

و حجاج [illegible] که تو [illegible] اگر در مخالفت عبدالملک با ما [illegible] آن [illegible] را [illegible]

خود تو [illegible] خواهیم [illegible] و حجاج را [illegible] شام و عراق هرچه امر تو شود اطاعت

داریم مهلب جواب [illegible] بعبدالرحمن نگاشت و نامه را نزد حجاج فرستاد و خود [illegible] و نگاشت که عبدالرحمن و سران سپاه کوفه

و بصره اینک عازم عراق هستند اگر تو استقبال آنها کنی [illegible] خواهی یافت [illegible] آنها را [illegible] گذار

تا آن گروه عیال و عشیره و قبیله خود را ملاقات نمایند [illegible] خلاف آرا [illegible] آنها [illegible]

آنها شده [illegible] حجاج [illegible] که گفت ابن ابی صفره جانب [illegible] خود را دارد [illegible] صلاح [illegible]

و نامه بعبدالملک نوشته از او [illegible] خواست سفیان [illegible] هزار [illegible] بجانب عراق [illegible] حجاج روان گردید [illegible]

ولی عبدالرحمن از [illegible] کابل و سیستان [illegible] حجاج آن [illegible] معاویة

و معاویة ابن یزید و عبدالملک مروان کرد [illegible] آنها را [illegible] اشعث [illegible] کرد

این [illegible] و [illegible] فارس [illegible] خوزستان بعراق عرب رفت حجاج [illegible] بود

عراق و بصره و شام او را استقبال کرد و از صبح تا غروب [illegible] حجاج [illegible] شده

مقاومت نکرده به محدودی فرار کرد   در روضة الصفا مسطور است که حجاج در هنگام فرار گفت سخن نشنودن مهلب

مهلب را عرض نگاشتم و بر خلاف نصیحت او عمل کردم لهذا به فرار مبتلا شدم مجملاً عبدالرحمن مظفر و منصور وارد کوفه گردید جمعی کثیر

از اشراف و اعیان آن بلد با او بیعت کردند و از اطراف نیز لشکر به او پیوستند کمیل بن زیاد و سعید بن جبیر که هر دو از

اجلّهٔ اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محسوب شده بودند از این ظاهر میشود عبدالرحمن نیک معتقد و بر مذهب حقه اسلام

بودند و دیگر از کسانیکه در کوفه با او بیعت کردند جبلة بن زحر ابن قیس و فیروز بن حصین بن نمیر بودند و بسطام بن مصقلة بن

هبیره به لشکری که در سعد از بعد عبدالرحمن رسیدند او را امکانی بزرگ حاصل شد چون رابطه بتاریخ کرمان ندارد لهذا

به تشریح آن نپرداخت خلاصه قریب هشتاد بار میانه عبدالرحمن و حجاج از ده کرّه ثقات بیشتر واقع شد و در همه معارک عبدالرحمن

فاتح بود عبدالملک پسرش برادری محمد را با لشکری به کمک حجاج فرستاد و مهلب دیگری از پسرانش را با قشونی ساخته از

خراسان بمعاونت حجاج روان کرد چون عبدالملک چنین دید به هر لشکر او تقویت داد به سپاه عبدالرحمن [illegible]

پیغام داد که هرگاه مقصود تو عزل حجاج از کوفه است فرا او را عزل کردم و برادرم محمد را والی آنجا و بصره نمودم تو نیز کناره

کرده و سیمانی مراجعت نما عبدالرحمن گفت خلافت او را انکار دارم اخر الامر اختلافی میانه همراهان او ظاهر گردیده

شکست به عبدالرحمن رسید پاره سپاه تهی گرفت در این سال و در این سال مهلب در رباط خراسان بموت طبیعی درگذشت

حسب الفرمان عبدالملک کرمان ضمیمه خراسان شده به یزید بن مهلب واگذار شد یزید خود در خراسان اقامت نمود و از جانب خویش نایبی بکرمان

فرستاد تا سنه هشتاد و پنج حجاج از مخی مرده و معتقد بود شنیده در شکل تو به یزید بن مهلب خواهد شد او تلطیف کرد یزید بن مهلب او را

از خراسان طلبیده روز و در حبس او فرمان داد و قتیبة بن مسلم باهلی را حکمرانی کرمان و خراسان فرستاد در سنه هشتاد و شش عبدالملک

مروان مرد و ولید پسرش بجایش نشست و در این سال یزید بن مهلب با برادران و منسوبان از حبس حجاج فرار کرد بعد از تعقیب

سلیمان برادر خلیفه پناه جست و در ظل حمایت او بسر میبرد در سال پنج خلافت ولید حجاج مرد تا سنه نود و شش حکمرانی کرمان

با قتیبة بن مسلم بود خود او در خراسان و ماوراء النهر اقامت داشت و نایب بکرمان میفرستاد تا در این سال ولید بن عبدالملک بموت

و سلیمان بجای او خلیفه شد یزید بن مهلب را بر عراق و بصره و آنچه از ایران که در کف کفایت حجاج بود والی گردانید و قتیبة بن

مسلم بدست وکیع بن ابی سود تعلق رسید یزید بن مهلب یکی از برادرانش را بر ایالت کرمان فرستاد چون یزید بن مهلب در حیات سیر

در آن ولایت بود و میل قلبی مردم آن مملکت داشت لهذا تا گنبد آباد ورود نمود حکم آنجا را به حجاج نمود او از راه عراق جهت فتح

جرجان از کرمان بخراسان رفت و مردم کرمان را بسیم و زر بنواخت در خراسان نیز پسر خود را گذاشته و بعد بجرجان شتافت.

تا سنه نود و نه که سلیمان بن عبدالملک بدار قرار رفت کرمان در تحت حکم یزید بن مهلب بود و در سنه نود و نه هجری بعد عبدالملک عمر بن عبدالعزیز

و در آن وقت خلیفه بود معزول و محبوس گردید و از جانب او جراح بن عبدالله بنونه برادر خراسان و سیستان امارت کرمان باو رسید

بر او در حدود آن مملکت بنوعی در معموری ولایت و فراغت رعیت آنجا سعی نمود در زمانی که بران مستقر بود قنات غسان که تا قریه

در جنوب شرقی گواشیر و اکنون معمور است از یادگارهای آن زمان است الحدیث موسوم بکرمان تا قبل از فتنه افغان او کمال

قوت را داشته بلکه بعضی اوقات عمال آن تعدی خلیفه امیر نزد بود بسیاری از ابنیه های آن مملکت را در بلدان و دهات

کرمان ویران کرده و ولایت نیز برابر را از ظلم نمودن عمال آن باز داشت و هیچیک از ایشان را در قریه جات و دهات

حاکمی نداد تا اولاد و مکرمتی بر مسلمین نداشته باشند و جمع کثیری از آن قوم را ملاطفه او کرامت مسلمان کرده و جزیه

ایشان را علاوه بر ساق نمود و سایر طایفه و در آن بلاد ملایمت نمود و در تمام بلدان و دهات کرمان بکند بخت

ونوذل

و مؤذن و خادم قرار داد و خرج و تعمیر و وظیفه خدمه و مؤذن را از بیت المال مقرر داشت اگرچه بعضی از آنها بمرور برگشته اند کرمان در

خلافت عمر بن عبدالعزیز بدین نظام اداره میشد جهت آن است که قبل از آن ولاة کرمان که از جانب خلفاء میرسیدند بسبب غفلت سپاه و حکم)

مستبدانه بنوعی که خبر از خزینه ایشان نرسیده و غالب اوقات از جهت استیلای طایفه ازارقه و بعد از آن طایفه شبیب بآن ولایت آمد

و بعد از آنکه او و عبدالرحمن بن محمد بن اشعث با عبدالملک و حجاج مخالفت میورزیدند کرمان در تصرف او و گاهگاهی ابو ... این

مراتب و هرج و مرج زیاد امور آنجا خراب نمود و بیت و ثبات سلطنت نمود و سعد و رحمان نشد و ارتفاع اعلام اسلام را مانع لهذا رجحی

از مورخین گوید کرمان در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز مشرف باسلام شد و آمد مجدداً در سال ... که او خلیفه بود عثمان باشد

کرمان اشتغال داشت و بعد از آنکه یزید بن عبدالملک بمسند خلافت جلوس نمود کما کان حکمرانان ... عثمان بود تا سنه یکصد و پنج

که یزید بن یزید اول فوت شد و هشام بن عبدالملک متکاء خلافت متکی گردید هنوز عثمان بکرمان حکمران بود در سنه یکصد و چهار

... کرمانها را اخراج نمود و او با عمران و ... نمود بخراسان رفت چون خروج ... شهرت دارد لهذا توقی

مجملی از وقایع او بطریق ... خالی از مناسبت نخواهد بود زمانی که ... یوسف بن ابی صفره ... وسعت ...

آهنگ کردن خود نیز از استحمال آن گروه نیز به پرسش را انگیخت و دیگر نه بشته بعراق رفت مع ذلک زمانی از قبیله ازد و دیگر نیز بجای آن مترقب

گردید و شکوه اندر دوم ابتدای نوبت نصر در آن ولایت سپرده شد و بعضی از تواریخ نام پدر نصر را ضدیعه نوشته اند و گویند چون پدر او را بر

ضدیعه داشته باین لقب مشهور شده و بر از طرح آمد رشد و کیاست و فهم و فراست از ناصیه اش ظاهر کفایت و شجاعت از وجنات حالش

با هر تو چند سفر با شام و کوفه نمود معروف پیشگاه خلافت گردید در بلدان و حرکات کردن ضیاع و عقار و قلاع و حصون داشته جمعی کثیر از ابطال

رجال متابعت او کرده بعد ولاة کرمان از وی پرسش داشتند و حرمت میگذاردند و در رتق و فتق امور خاطر ابو نصر بجا جمیل بود تا این زمان که شان

حکمران کرمان با و پیام کرد و حکم خلیفه است که بخراسان شتابد و در انجام مهام آن ولایت با والی یار و معاون باشد نصر بعد از استماع این سخن

با چهار هزار مرد عرب و عجم از کرمان نقل و بخراسان تحویل نمود با مسلم سعید که از قبل عمرو بن هبیره والی خراسان بود کمال وداد و اتحاد را مسیر ساخته

مدار عالمکی در امور را بنا جمیعه بعد از آنکه مسلم از امارت خراسان معزول و خالد بن عبدالله قسری که بعد از او منصوب گردید نصر در خراسان ابتر

بیشتر از پیشتر شد هم عشیره اش در رکاب ولایتی جمع شدند و همچنین در امارت جنید بن عبدالله قسری و اخیرا بعد واحد بعد از [illegible] که

نصر روز تا روز مکانتش بیشتر و حشمتش افزونتر میشد تا آنکه اسد بن عبدالله والی خراسان بعهد هشام بن عبدالملک

با عبدالکریم بن سلیط که بر احوال خراسان مطلع بود مشورت نمود که امارت آن دیار را بکه گذارد که قابل انجام مهام باشد عبدالکریم

گفت نصر که از اعیان امرای عرب در خراسان حاضر است اکفی و الیق تر است هشام گفت او مردی ضعیف است و طالب

طغیان است نقیبان خراسان و ماوراءالنهر را باو گذاشت و در آن عهد مملکت مستقل کرد عبدالکریم یک یک امرای عرب را در

در خراسان یکیک نام برد تا بنصر سیار رسید صاحب روضة الصفا باین سیاق نوشته چون نصر سیار بر خراسان و ماوراءالنهر استیلا گرفت

با نصر طریقه سلوک با سکوت پیش گرفت [illegible] مال [illegible] در خراسان و ماوراءالنهر حکومت کرد

با بعد گم معروف داده در منصب [illegible] ظفر نصر بود تا آنکه مسلمین [illegible] از طرفین آمده شده کرده قرار بر این دادند

در اواخر [illegible]

[illegible] بعد تحقیق رسانیده

در باب کیفیت قتل نصر و افعال او با ابومسلم و در روایت قتل او مختلف نوشته اصح روایات این بوده غرض

در سوم فتوحات این مقدر را خصوص ملاحظه گمان این اوراق میخواهی اگر به مطالب را عرضی میکردم مقصود از بیان فرقت

در مرو و از موارد عام هر کس بعقیده جرار است فستاره، چون در تصحیح آن عمل است نه مآخذ و شوق و روایات، در این فقره مرو

در زمانی که ابومسلم مروزی ملقب بصاحب الدعوه و صاحب الدوله در عهد ولایت خراسان را تصرف آورد و العقبه که بر کرمان شد

ضمن لیو بر نصر بن سیار گذشت چون صاحب الدعوه شنید که نصر فرستاد و با وی پیام داد که چگونه امروز با کسی صلح کنی

در امیر و مرو برادر گشته پسر ضریع از نسل نصر سیار را با عقبه و تعاقب برد جنت چون نصر بخور رسید به خدمت ابومسلم پیوسته

ابن ضریع را با برادر کهترش دار بعضی از نواحی خراسان را نیز برادر دیگرش یحیی واگذار نمود اما ضریع که برادر مهترش در مرو بود بدست

ابومسلم مقتول گردید و برادر دیگرش محبوس شد چون خبر این از وقایع ضریع کرمان بحیرت آورد هم برده این مطلب

در اوائل خلافت ... در سنه یکصد و سی قحطبه از امارت کرمان معزول گردید و حکومت آن دیار به ... بن عبدالله از

جانب خالد برادرش والی خراسان ... شد و بعد از سالی از آن عمل معزول گردید سببش اینکه ... نصر سیار را بعضی از امراء

عرب در ... فرغانه ... کرمان ... خراسان و کرمان ... حکم شد و چون ...

... نسخ ... گشته ... بن عبدالله ... والی گردید او نیز ... در امارت ... نکرد

تمیز

جنید بن عبدالرحمن بجایش منصوب گردید سبب عزل او این بود که جنید دختر یزید بن مهلب فاطمه نام را بحباله نکاح درآورد و

منصب جنید بهام تغییر گشت در سنه یکصد و شانزده او نیز معزول و عاصم بن عبدالله که عبدالعزیز به امارت کرمان و خراسان رسید و بر ضریع

کرمان را به نیابت کرمان فرستاد چون پسرو سنه یکصد و بیست بمرد ... ابوالعباس ... عبدالکریم بن سلیط خیالی داشت کرمان و خراسان را

نخجیع ... عبدالله ... امارت خراسان را با نصر سیار در قسم کرده و حکم حکومت کرمان را با نخجیع فرستاد ... ان

... خواند ... در خراسان ... بدست نصر رسید ... ترکستان ... و نایب کرمان فرستاد ... از جانب ضریع ...

امارت کرمان برقرار بود تا سنه یکصد و سی که از خراسان ... نصر سیار ... ارتفاع ...

نایب کرمان ... داشته ... کرمان ... به خراسان رفت تا سنه یکصد و بیست ...

... ظفر ... ضریع ... ابومسلم ... اولاد ابومسلم ... از همه ...

عرب ... برادر ... عاقبت ... تا این سنه کرمان ...

گماشتگان ... ضریع ... در این سال حارب بن ... عبدالله بن معاویه بن جعفر ...

یزید بن عمر بن هبیره را که از قبل مروان حمار بحکومت آنجا منصوب بود پس از جدال و قتال اخراج نمود کرمان آن زمان د
تاراج مشغول گردید کسی در آن حالات نبود که بعد جمعا و قیام نماید زیرا که تا آن زمان را تق و فاتق امور آنجا گماشتگان بنی امیه
بوده‌اند و در خراسان در همین سال بحکم ابو مسلم قحطبه رسید که یکی از قبل او بعد از چندی وقتی برای حکام آنجا میگذارد و یکی در کرمان [illegible]
از مردم آن دیار بسر میبردند چون منصب بن موسی کرمان را مسخر ساخت نایب در آنجا گذارد پس بنا بر نقل عبدالله بن معاویه
شتافت پس از آنکه کرت دیگر یزید بن هبیره جنودی غیر معدود از عرب و عجم فراهم کرده و نیز لشکری از جانب مروان بمدد او رسید
با عبدالله مصاف داد عبدالله منهزم شد بهرات گریخت و در آنجا بحکم ابو مسلم بقتل رسید یزید حکومت کرمان را به ابن صباره داده
و پسر خود داود را نواخته است در سنه یکصد و سی و دو که مروان خلیفه و یزید بن هبیره و ابن صباره کشته شد لشکری عرب
و کرمان را برداشته در هر جای ایران که قحطبه و پسرش حسن و سایر اعیان بنی عباس رسیده‌اند آنها را متصرف کرده از ولایات اخراج کن
صاحب روضة الصفا گوید که عامر و داود بن یزید صد هزار کس از کرمان برداشته بعزم دفع قحطبه بجانب اصفهان روان شده
و آن لشکر را از غایت آراستگی عسکر [illegible] خوانده‌اند نگارنده کتاب عرض میکند که گویا آبادانی آن بیشتر از این وقت [illegible] زیرا که
الکن

اکنون مملکت کرمان قابل یکصد هزار لشکر نیست الغرض ابن صباره و پسر یزید در حوالی اصفهان به قحطبه رسیدند عرب خراسان بر جنود قحطبه
بودند لشکر کرمان را بسبب آنکه حکم و عامل مروان اموی بودند شامیان خطاب میکردند چنانچه پس از کوشش بسیار کرمان
منهزم شده داود بن یزید فرار کرد و عامر بن صباره بقتل رسید بشارت فرستاده تا آنکه بقتل رسید قحطبه عامر را با متفرقات بسیار بخراسان
نزد ابومسلم فرستاد و در این سال کرمان از تصرف دولت بنی امیه بیرون آمد ابو مسلم از خراسان حکمران بن ملک فرستاد تا سنه یکصد و سی و هفت
که ابو داود در عراق عرب بامر منصور بنی عباس بقتل رسید نواب و عمالش در آن نهی مستقل بودند پس از چند سالی معن بن زائده را [illegible] عرب
ضرب المثل است و از قبیله شیبانی چون از امراء بزرگ بنی امیه بود به بعضی شهورش امارت کرمان و سیستان از طرف منصور مأمور
شد تا سنه یکصد و پنجاه و یک امیر و والی بوده است ان وقت مشغول بود تا آنکه در سیستان جمعی از اشرار ناگاه بر او شبیخون زده
[illegible] بقتل رسید تا زمان مهدی و هادی عباسی از جانب خلافت والی بر ولایت
کرمان معین شده نام ولاة آن زمان را مورخین با اختلاف کلی ذکر کرده‌اند نامه نگار در زمان آن خلیفه روا [illegible]
انداختن آنها را انتخاب نکردم در سنه یکصد و هشتاد در خلافت هارون الرشید رسید امارت خراسان و کرمان را فضل بن یحیی بن خالد

هر یکی را چون هرون الرشید پسر خود محمد ملقب به امین را ولیعهد کرد ممالک شرقی را قسمت نمود کرمان و خراسان بمامون داد

مامون گردید از جانب او [illegible] بن موسی بن ماهان بود. فرمانروائی آن مملکت بعد از او بسه سال معزول شد و منصب

او بعیسی بن عیسی منتقل گردید تا سنه یکصد و نود و سه که رشید بعالم دیگر انتقال یافت [illegible] بن عیسی امیر آن مملکت بود

در همین سال که امین بجای پدر نشست [illegible] بن عیسی بدار السلام خدمت خلیفه برفت لشکر کرمان از جانب مامون که در خراسان بود

نامزد [illegible] بن [illegible] گردید از قبل او عامل بآن دیار برفت تا سنه یکصد و نود و هفت که امین مقتول شد و خلافت به مامون

منتقل گردید کماکان زمام ایالت آن دیار به [illegible] بود از جانب او نایب بآن مملکت برفت در سنه دویست [illegible] ثم حکم

مامون تعلق رسید امارت این مملکت از جانب خلیفه بطلحة بن طاهر بود و برادران [illegible] بعد از برادرش [illegible] و تا آخر خلافت مامون

او متعلق [illegible] ایالت کرمان بود در سنه دویست و [illegible] معتصم بجای خلافت منتقل گردید فارس و کرمان را به [illegible] بزرگ [illegible] سپهسالار

بود نفوذی داشت از طرف او گماشته از طایفه ترک به ایالت کرمان آمد چون معتصم در سنه دویست و [illegible] در گذشت

واثق پسرش متصدی امر خلافت گردید فارس و کرمان را برای [illegible] بن عبد الملک [illegible] نیابت [illegible] وزیرش بود گذاشت

از جانب

از جانب او احمد [illegible] به نیابت آن مملکت روانه گردید در سنه دویست و سی و دو که واثق باسلاف لاحق شد و متوکل بخلافت نشست

فارس و کرمان را بوصیف ترک که سردار لشکرش بود سپرد

چون ده سال از خلافت متوکل عباسی گذشت فرمان فرمائی این مملکت را از وصیف بگرفت و بفتح بن خاقان محول نمود از

قبل او علی بن عبدالله بحکومت کرمان آمد در سنه دویست و [illegible] که متوکل از دست [illegible] منتصر بجای

ترکان بر سریر خلافت متمکن گردید محمد بن موسی را در ممالک عمال احمد بن خصیب [illegible] داشت بحکومت فارس و کرمان فرستاده در سنه دویست

و [illegible] منتصر خلیفه [illegible] دیگر انتقال یافت مستعین بعنایت [illegible] ترکان بر تخت سلطنت استقرار گرفت ایالت فارس و کرمان و خوزستان

را به بوقا کبیر [illegible] ترکان و سپهسالار [illegible] بود [illegible] که او [illegible] موسی [illegible] گردید [illegible] از طایفه اتراک حکمران آن

مملکت بود بعد از [illegible] سال [illegible] مستعین اولا مخلوع و ثانیا مقتول گشت تا زمان معتز [illegible] بطول کشید نایب ابن موسی بن بوقا کبیر

در فارس و کرمان مسلط بود که خلافت بمهتدی رسید در سنه دویست و [illegible] تمیمی خروج کرده [illegible] موسی بن بوقا را در فارس

کشت و به [illegible] بعد [illegible] مسلط گردید کرمان را نیز [illegible] تصرف در آورد در این وقت مهتدی مخلوع و معتمد بخلافت منصوب بود

بصواب دید موسی عبد الرحمن بن مفلح را با لشکری از ترک و عرب بجنگ ابن واصل فرستاد در حوالی اهواز تلاقی فریقین شده حرب

صعب روی نمود محمد بن واصل غالب آمد ابن مفلح در نتیجه تقدیر اسیر گردید پس خلیفه به ابن واصل پیغام داد که ابن مفلح را مستخلص نماید

مقبول نیفتاد این خبر در خراسان مسموع یعقوب لیث صفار گردید بعزم تسخیر کرمان و فارس حرکت نمود بعد از ورود بکرمان دواب

و عمال محمد بن واصل بعضی راه فارس پیش گرفته و برخی بقدم اطاعت بخدمت یعقوب پیوسته آن شاه ذی جاه مدتی در کرمان

اقامت فرمود در آبادانی بلاد و ترفیه حال عباد اشتغال نمود در سنه دویست و پنجاه و سه یکی از امراء بحکمرانی آن مملکت معین گردید تسخیر

فارس و تصرف میراث ابن واصل یعقوب بر او ... دیگر از جانب خلفای بنی عباس والی بر ولایت کرمان شخص دیگر دیده از سنه ... سلطنت

ایران بر آن مملکت منبسط ... حکمران فرستاده و در بعضی از سنه آن دیار را قرار والی جداگانه بوده در باب تواریخ اغلب

... سنه دویست و هفتاد و نه یعقوب بمرض قولنج درگذشت عمال او در بلاد ... و الطاف حکمرانی

میکردند و ابنیه عالیه بنا نهادند خصوصاً در شهر جیرفت چون عمرو بن لیث صفار بعد از برادر را وفات یعقوب مقام سلطنت گردید

در سال دویست و شصت و هفت بکرمان آمد و در شهر جیرفت مسجدی بنا نمود در تاریخ عقد العلی تالیف ... از آن مسجد

نگارش

نگاشته بعضی از مورخین آن بنا را بمسجد عتیق که آن شاه دین پناه در شیراز ساخته تفضیل داده اند اکنون از آن مسجد و مسجد امیر آثاری

و غیر از آن هیچ آثار و غیره بجا نمانده حکمرانان سلطان و نشان در آن ولایت حکمفرما بودند تا سنه دویست و هشتاد و هشت که

عمرو در جنگ امیر اسمعیل سامانی بچنگ آمده گرفتار شد در کرمان حکمران خلیفه و کرمان را نیز جزو مملکت سیستان کرد بعد از ملوک

او طاهر آمد در بیست و سکنی کرمان شد و از آن پس طاهر بن محمد بن عمرو بر سیستان و فارس و کرمان حکمرانی کرد تا سنه دویست و نود و نه

والی کرمان از جانب او سبکری شده از این سال تا سنه سیصد و پانزده در تواریخ بیست سال هیچ والی مستقلی در کرمان نبود

رؤسای آنجا هر یک در هر جزو از جهان که قبضه ریاست داشته در این سال محمد بن الیاس که کنیه او ابو علی بود و اصلش از اهل

سغد سمرقند و در این زمان با سامانیان کمال بیگانگی داشت بعضی از مورخین ... صاحب تاریخ ... او را اسپهبد

محمد بن الیاس نگاشته یکی از برادران امیر نصر سامانی در آن زمان در خراسان و ماوراء النهر پادشاه بود مخالفت ... و برادر خود

کرده و شاه در راه تصرف نموده این بار محمد بن الیاس شنیده در کرمان هرج و مرج است لشکری مرتب نموده بجانب آن مملکت

در شهر جیرفت چون در آن اوقات حاکمی در آنجا نبود ... در کرمان ... بسهولت بدان دیار مستولی گردید

برادر انگه امیر نصر از وی بیم برداخت ماکان بن کاکی را که در آن زمان بنا به سبب آن حرکت به فتح کرمان و استقلال ابوعلی فرستاد او

سه‌ا دست ماکان را نه نشست و از این جنگ تن بجنگ در رفت درانجا ماکان بسبب اختلال امور خراسان و جرجان راه مراجعت

پیش گرفت ابوعلی مجدداً بر کرمان حکومت کرده است جامع در آن جد بسیار جدان آن مملکت ابنیه عالیه بنا نهاد من جمله عقدالسی

با اینکه شنیده میشود این اسب بردوش را در زمره عید رسته بیع لیکن تصدیق دارد که در انجا تعمیرات زیاد کرده از آنجمله حصار گرد شهر را که اکنون

معمور است بطالع جوزا که چه زیبا حصاری که او در شهر بکنان بطالع بنیان ساخته بود معمور شد لهذا ابوعلی بعضی از خرابه‌های شهر قدیم

را که در شرق این شهر واقع است جزو شهر و نیز در عقدالسی مسطور است که عمارت رفیع در وسط صحرای بزرگی و غیر میان و بساتین

فرزند ساخت و در کتابت آن نگاشت بنیت قصراً بین البستانین در شهر خبیص سیمی ساخته و حصار آن را تعمیر کرد مجملاً در

سنه سیصد و بیست که از جانب سلاطین آل سامان ابراهیم سیمجور به تسخیر کرمان مأمور گردید چون به راور رسید شنیده معزالدوله

دیلمی بفرمان برادر خود عمادالدوله از فارس بکمک کرمان نزول نمود ابراهیم عطف عنان الفرار و نقض العهد را گفت

بخراسان بازگشت چون معزالدوله به سیرجان رسید سلیمان والی سیرجان از آنجا گریخت و در گواشیر به پدر ملحق شد.

معزالدوله سیرجان و بردسیر را تصرف و ظاهر گواشیر را مضرب خیام خود ابوعلی در شهر پناه گزیده مدت شش ماه محاصره امتداد یافت

در حبیب السیر مسطور است زمانی که محاصره بطول انجامید روزی ابوعلی با سپاه کرمان از شهر بیرون آمد و با قشون دیالمه مصاف داد

و شبانه به منزل از اذلات و شیوعی حتی دختران جمیله خدمت سردار دیلمی فرستاد تا معزالدوله که فرستاده او در محل

بوستان محمد حسین جنگ روز با منزل شب مزاحمت داده و رسول عرض کرد من این قصر را با رضای خود بر کرده ام جواب

شنیده چون این سپاه قاصد دل و طالب خانه و عیال هستند روز دفع آنها را میخواهم و از این جهت در پی دهان

موجب میشوند شهادت زمان و تشریفات تقدیم بکنم معزالدوله از این سخن خرسند شد روز دیگر از شهر مصالحین خبر آوردند

و بر در آمد معزالدوله به اخذ تنخواهی از ابوعلی راضی شد و قرار داده که در بلاد کرمان نام عمادالدوله را در خطبه مقدم

بر نام ابوعلی نامند سردار دیالمه با سپاه راه شیراز پیش گرفت فراز بعد از آن ابوعلی از پسر مهتر خود الیسع بدگمان شده او را

در قلعه‌ای محبوس داشت جز خزینه و خدام کسی دیگر را اجازت نفوذ نداشت و رسید مدتی سالی بر آن گذشت تا روزی

که ابوعلی شکار رفته بود زنان حرم او الیسع را از حبس بیرون آوردند جمعی از اعیان آن مملکت و سرکردگان سپاه با او بیعت کردند

ابوعلی در شکارگاه شنیده بر شهر بردسیر وارد و خزانه او را به تصرف آورد بعد علی از راه خبیص و تنگ العرب بخارا شتافت و در آنجا

داعی حق را لبیک گفت چون الیسع به سنه حکومت کرمان نشست کرة دیگر معزالدوله به عنوان برادر به عنوان کرمان تا جنگ الیسع را

نیرومند بود و [illegible] او بخو فرار کرد به خراسان و از آنجا بخوارزم برفت و در آنجا چشم [illegible] او را عارض شد صاحب تکملة الاخبار

گوید از شدت درد چشم او از حدقه بیرون جست و نگارنده عقد العلی می‌نویسد که خود الیسع از فرط وجع به ناخن چشمان خود را

بیرون آورد و بمرد. الحاصل معزالدوله کرمان را تصرف کرد. در عقد العلی مسطور است پس از آنکه معزالدوله بر تمام بلاد کرمان

مستولی شد [illegible] کوفج بر طریقه اطاعت در نیامدند معزالدوله با آنچه از جنگ اهتمام آن گروه بر قلل جبال نزول کرده

و راه را مستحکم گذاشتند و قشون معزالدوله در عقب ایشان روان [illegible] رسید که فتح آن از کثرت جنگل [illegible] بیرون آمد ید چپ او

تا قطع شد و کثرت معزالدوله را [illegible] و دیگر او را هزیمت کردند ظاهر [illegible] نوشته [illegible] گاه آمدن معزالدوله را

بکرمان تقریباً در سنه [illegible] و واقعه در کتب [illegible] معزالدوله سالها [illegible] بود سالم

امیرالامراء [illegible] دولت ایران داشت تا [illegible] از سایر عبارات عقد العلی چنین معلوم است هنگام [illegible]

آلا

رابطه به تواریخ ننوشته‌اند و در [illegible] و مطلب خالی از مهارت نیست معزالدوله بعد از تسخیر کرمان به اهواز و از آنجا به دارالسلام بغداد

رفت کرمان در تحت حکم عضدالدوله پسر رکن الدوله [illegible] و پسرش شرف الدوله را بحکومت کرمان سپرد

در زمان فرمانفرمائی او [illegible] در این حال خلف بن احمد صفاری

که صاحب سیستان بود هوای تسخیر و تصرف کرمان در خیالش استیلا یافت [illegible] عضدالدوله در مبانی عهود و پیمان مستحکم

بود این معنی از قوه به فعل نیامد صاحب تکملة الاخبار می‌نویسد که در این زمان امیر نوح سامانی به تحریک امیر ابوعلی بن الیاس را به جنگ

عضدالدوله از بخارا به فتح کرمان فرستاد در حوالی [illegible] سپاه عضدالدوله [illegible] بخارائیان منهزم شده فرار کردند راه

خراسان پیش گرفتند و برخی اسیر گردیدند [illegible] در جنگ مقتول و آل الیاس [illegible] تا سنه سیصد و هفتاد و [illegible]

که عضدالدوله [illegible] کرمان و [illegible] در تصرف او بود و [illegible] شرف الدوله [illegible] بدان مملکت

حکمرانی کرد پس از انتقال عضدالدوله صمصام الدوله [illegible] در آن وقت [illegible] کرمان و [illegible]

کرده خلف بن احمد در سیستان خبر مرگ عضدالدوله را شنیده پسرش عمرو را با گروهی انبوه به فتح کرمان فرستاد

تیمورتاش بیرون استون سیف و سنان گوی را گم کرده بکرمان بدرید فرار کرد صمصام الدوله چون از این قضیه آگاهی یافت ابوجعفر را با سپاهی

وافر بجانب کرمان روان کرده و گفت که اول تیموریان گماشته خود آن را گرفته در حبس و قید نما زیرا که میانه او و بهاء الدوله

محبتی زیادت ابوجعفر از راه تبریز و سیرجان به بردسیر آمد کمینه بر تیموریان سپاهی را گرفته مغلوب پیر از فرستاد و خود بجانب عمرون

خلف توجه نمود عمرو بن نیرازگوی حرکت کرد در باغی ملاقات فریقین شد بعد از قتال و جدال ابوجعفر منهزم گشت چون این خبر

بصمصام الدوله رسید عباس بن احمد را با سپاهی شمشیرزن بجنگ عمرو فرستاد عمرو بن نیرازگوی بیرون آمد در حدود سیرجان

بهم رسیده پانزده روز با یکدیگر مصاف دادند آخرالامر عمرو منهزم رفته اکثر امراء و قواد سپاه او اسیر لشکر دیلمی گردید

خفیت سپاه سیستان بدست سپاه صمصام الدوله افتاد عمرو با معدودی گریخته راه سیستان بدست پیش گرفت صاحب

روضة الصفا گوید که خلف پسر را ملاقات نمود و آن ارکان که از شکست او فرستاد و از شدت غضب به قتلش رسانید و چون

او قیام نمود وهم بنفس خویش بروی نماز گذارد و در درون اندرون دفنش کرد صمصام الدوله بعد از اندک زمانی

عباس را از امارت کرمان و بلوچستان معزول کرد و استاد هرمز را که از امراء بزرگ دیلم و بشجاعت و کفایت معروف

داود

و بر طرف نمود بران مملکت والی گردانید خلف را در سیستان توهم آن شد که استاد هرمز بولایتش تعرض رساند

بنابر آن لشکر به حدیث استاد هرمز ارسال کرده و در تسخیه مبانی مرعد و مبانی خلف برادرزاده ابو یوسف نام قاضی را که در سیستان

مرجع خواص و عوام آن ولایت بود خلف چنین پیغام فرستاد که قاضی را با سلطان محمود غزنوی باب مکاتبات مفتوح است او را

برسم رسالت بکرمان نزد استاد هرمز فرستاد از رعایا او را قاضی دید و معتقدی مصحوب قاضی کرد و قاضی را بدرود داده و گفت همدان او دلیل

قاضی بکرمان و ملاقات او با هرمز زهر را بخورد قاضی داده و در میان خلق انداختند که هرمز قاضی را مسموم کرد آن خلف و صیت خلف

چون بکرمان رسید این کار را بسینه با بار آورده خود بجانب سیستان مراجعت کرد و صورت واقعه را بر وجهی که

تحقیق شده بود تقریر نمود خلف اصول و اعیان نیز را جمع آورد و گفت خون قاضی را از دیلمه باید خواست بر همه مردم

دنیا واجب است در این فقره سعی بلیغ نمایند خلف زریاد و فغان برآوردند در سر وطاقه خلف پسر خود طاهر نام داشت

با جمعی کثیر از رجال ستیزه سپاهی برشمرده بکین خواهی قاضی و تسخیر کرمان گسیل داد چون این خبر مسموع هرمز شد جنودی

آراسته به استقبال طاهر فرستاد در نزدیکی ملاقات فریقین گردید بعد از ستیزه و آویز کرمانیان شکست خوردند تعلیم متحمل شده بود

بعد از وقوع این قضیه از گوشه بیرون بسپاه جنگ شیر مغرب هم روان گردید طاهر خود را میان سپاه ابوعلی و سپاه کرمان

هزیمت از میمنه و میسره برخاسته راه هزیمت پیش گرفت صاحب روضة الصفا باعتقاد آنست که طاهر هم فرار کرد در این وقت پسر او

در حالی که فاتحانه در سراوی غلبه یافته بود وفات کرد ابوعلی پسرش بر سر تخت نشست و کفایت و شجاعت را بکمال داشت با ایالت کرمان و بلوچستان

مستقل بود چندی گذشت ابوعلی بسبب اختلاف میان شاهزادگان دیلمی بخیال برتر از حکومت کرمان و بلوچستان افتاد ابوجعفر

را در کرمان نیابت خود گذاشته و راه فارس پیش گرفت در آنجا با ابونصر بن عزالدوله در کنار بختیار مصاف داد و ابونصر شکست خورده به محل

شبانکاره رفت و در آن نواحی جمعی با او یار شده روی بکرمان نهادند ابوجعفر در سیرجان او را استقبال کرد از آن روز بسیار

شکست یافته در قلعه سنگ سیرجان متحصن گردید ابوجعفر او را بحال خود گذاشته بجیرفت رفت و از حکام نزدیک در رفتار و اطاعت

وارد به جیرفت و در آنجا برسم عمرو لیث صفار خطبه بنام خود خواند در آن وقت بهاء الدوله از فرزندان او خبر از نزول او علی

دست بیعت بداده و جنگ گردید موفق بن اسمعیل را با سپاه و مبلغ زیادی فرستاد موفق لشکر بجیرفت کشید ابوجعفر

راه آن شهر بر خود بسته و از مردم آن شهر سئوال نمود گفتند در اینجا لشکرگاه او هست فرسخ است موفق شتافته

سپاه خود را برداشته و به آن جانب روانه شد چون به نزدیک جیرفت رسید ابوجعفر از این اخبار خبر یافته راه گریز گرفته در کوهستان شد

با دریسیه تیغ و خنجر او را بخاک هلاکت نهادند عاقبت ابن بختیار فرار نمود و با اشرار گریزان سکنی بجاهای از علاقه ابن ابوبکر

زمانی اقامت کرد موفق از آنجا بعد از آنکه رسید ابونصر را گشته در سر گرفت از سر جبال کرمان موفق آورد ممالک کرمان را

مسلم شد از غرائب اتفاقات آنکه یکی از اهالی جیرفت موفق گفته بود در دهقان فارس ابونصر کشته شود و سرش را نزد تو بیاورد

اسمعیل بعد از این فتح موفق نیز در کرمان گذاشته به شیراز خدمت بهاء الدوله رفت پس از چندگاه بحکم بهاء الدوله کشته شد

در سنه چهارصد و یک ابوعلی پسر ابونصر ایالت کرمان داشته در آن وقت حکومت بغداد با

و از جانب خلیفه بغداد بعد پوشیدن از حضور رسیده و حضور گردید در زمان سلطنت بهاء الدوله بحکمت

او شد در سنه چهارصد و سه بهاء الدوله بمرض صرع درگذشت سلطان الدوله قائم مقام پدر شد برادر کهترش ابوالفوارس

با لشکر از کرمان و بلوچستان در آن دیار گشت از حال گردید

او را بران داشته به برادرش سلطان الدوله شد لشکر از کرمان و بلوچستان فراهم آورده روی به برادر نهاد چون

سلطان الدوله در شیراز منصوب بود پس از آن دیار رسته گردید سلطان الدوله در اهواز بر کیفیت حال مطلع شد با استعداد

سلطنتی روی بهر برادر کرد در حوالی شیراز محاربت دست داد ابوالفوارس منهزم شد بکرمان مراجعت نمود سلطان الدوله از

عقب برادر بدان جانب نهضت فرمود ابوالفوارس کرمان را گذاشته متوجه خراسان و از آنجا بخدمت سلطان محمود غزنوی

رفت سلطان الدوله حکومت کرمان بر کرمان و سجستان معین کرده راه مراجعت پیش گرفت ابوالفوارس بمجلس سلطان محمود غزنوی در آمد سلطان

او را بر بهرمشاه پراگمان مقدم نشانید و با نهایت اعزاز و اکرام با او سلوک نمود و او را بدین سبب التفات عقب تقاعدی در آن مجلس حاضر بود

گمان آمده هم از مجلس برخاسته آورده و همراه ابوالفوارس ذکر کرد بعد از آن برادر ابن بهرام علاءالدوله برادر ما علاوه است

مراد سخ این زمان هم قادر قیام نمیتواند مجد الدوله گفت ابوالفوارس بر تو برتری دارد زیرا که آنجا او بتقریب بخت گرفته است

خورسند از این سخن تعریف خود بود مجاراه محک از سامان گرفته بود که مجد الدوله بر تو التفات بر حال ابوالفوارس

افکند نیز از آنکه ابوسعید طائی را که در ملک امراء آن حضرت انتظام داشت با سپاه همراه او بجانب کرمان

فرستاده امیری از قبل سلطان الدوله حکمران کرمان مشغول بود مقاومت نکرده بعرب فارس آمد ابوالفوارس بطرف

شیراز

شیراز حرکت کرد چون در آن وقت سلطان الدوله در بغداد بود بسهولت آن ملک متصرف ابوالفوارس آمد وزیر ابوسعید طائی خبر کرد

در عادت مذهبی دکرمان که بالفعل متصرف شده آمد نام سلطان الدوله را از خطبه هم ساقط نمود این تمنا بر خاطر ابوالفوارس گران آمد

از تکریم و تمجید او کاست ابوسعید بکرمان مراجعت نمود در مجلس سلطان از ابوالفوارس شکایت کرد در این حال سلطان الدوله

از بغداد بجنبش آمد و قرب شیراز راند ابوالفوارس هم بی‌درنگ گذاشته بکرمان رفت سلطان الدوله جنودی از عرب و عجم در رکاب

و دیلم بکرمان فرستاد ابوالفوارس چون راه آشتی را با سلطان محمود مسدود کرده بود بعمان رفت به مهذب الدوله بسر فخر الدوله

بپیوست و از آن جا بتعقیب مطالع حق مهذب الدوله صاحب کتاب مطالع در اکرام و احترام او نهایت سعی نمود ابن آورده گفته

ولایت تقدیم کرد در این حال جلال الدوله برادر ابوالفوارس از بصره زر و سیم فراوان و اسبان تازی با جامه‌های قیمتی بخود

برادر فرستاد و پیام کرد که اگر بدین طرف تشریف آورده شود برادرانه بیگانگی قیام نمایم سلطان الدوله رسولی فرستاد بدین

برادران تیره دشمنی قرار بیان داد و نهاد سلطان الدوله کرمان را به ابوالفوارس گذارد و او خطبه سلطان را نیز

خوانده در سنه چهار صد و نه بجز آن دیگر بکرمان آمد در باب آن ملک و حساب آن مشغول بود تا سنه چهار صد و ... نزله

در سلطان الدوله در شیراز وفات یافت پسرش ابوکالیجار در اهواز بود ابن مکرم وزیر او فارس مرصعان طلب و فرستادگان در
در فارس اقامت داشته مکتوب بکرمان فرستادند ابوالفوارس را طلبیده اشته او از کرمان حرکت کرده بشیراز وصول ابوکالیجار بشیراز
رسید ابن مکرم را گرفت ابوالقاسم پسران مکرم در اهواز از خدمت ابوکالیجار بودند او را بزرقی شیراز تحریص نمود ابوکالیجار از اهواز
و خوزستان لشکری سنگین ترتیب کرده متوجه فارس شد ابوالفوارس تاب مقاومت او را نداشت بکرمان بازگشت کالیجار بشیراز
آمد سلطنت برای قرار گرفت دیالمه بر دو فرقه شدند بعضی گفتند ابوالفوارس را باید از کرمان بیرون کرد و برخی گفته اصلح چنین
میدانستند که وزرا در این هنگام لشکریان مرسوم دیالمه در اصطلاح این زمان مواجب و مستمریات است مطالبه کردند و خزانه
نقد و جنس نبود و ابوکالیجار در بسط نمودن از ادارات و نگاهداری سپاه عاجز آمد ناچار از شیراز بیرون آمده بنوبندجان
رفت از جهت گرمی هوا اکثر لشکریان تب مرض شده از زیاده بوفات آمد طایفه دیالمه در شیراز فتنه سرکشی کردن
نزد ابوالفوارس فرستادند و پیغام کردند شیراز خالی است و بنام ابوالفوارس اگرچه لشکر نفوذ کشیده دیالمه شهر را
تسلیم کردند بعد از تصرف دار الملک فارس متوجه ولایت شد و حرکت بنوبندجان مصلحتی مبین بقبر قرار دادند
ادامه

در فارس و کرمان با ابوالفوارس باشد و کالیجار به اهواز و خوزستان قناعت کند ابوالفوارس شیراز را فوت کرد ابوکالیجار
بارجان رفت وزیر ابوالفوارس مردم را مصادره کرده مال طلبید بطوریکه جمیع هواخواهان او از کرده خود پشیمان شده
بیشتر ایشان فرار کرده بابوکالیجار پیوسته باز جنگ عم و برادرزاده خواست چون آمد کالیجار وارد شیراز شد و ابوالفوارس او را استقبال
کرد و بعد از محاربات متعدده ابوالفوارس منهزم شده بطرف داراب‌گرد رفت کالیجار بر تمامت فارس متمکن گردید ابوالفوارس
از داراب بکرمان آمد در سنه چهارصد و نوزده هجری جنود غیر معدود از کرمان جمع کرده بعزم تسخیر شیراز بصوب فارس
روان شده در شهور یک چون لقب ابوالفوارس قوام الدوله بود در روضة الصفا و بعضی نسخ دیگر مسطور است در وقت خوردن
شراب سیاستی داشت و چون شراب خوردی آغاز بدمستی و عربده کردی ابوالفوارس چنانچه ظلم و اهمال کردن و سرکردگان سپاه
ایشان عزیمت آمیز از ابوکالیجار فرستاد سال کرمان و کرمان در تحت فرمان کالیجار بود در سنه چهارصد و سی و سه
که طغرل آل سلجوق سر بیرق کشید مملکت و در سلجوقی برخی چغری بیک بن میکائیل بن سلجوق این وقت هم خود
طغرل بیگ با سپاهی از خراسان بفتح کرمان آمد در آن وقت بهرام نامی از قبل ابوکالیجار حکومت آن دیار را مرهون بود

صاحب عقدالعلی گوید بهرام رام شده به استعمال سیف و سنان ملک را تسلیم ملک قاورد نمود در این وقت ابوکالیجار در خوزستان

بود ... جنگ گردید که دفع ملک قاورد را نماید صاحب عقدالعلی گوید در منزلی از منازل یکی از خواص او را مسموم کرد صاحب روضة الصفا

مینویسد که چون ابوکالیجار عزیمت کرمان کرد داخل شد روزی در راه شکار آهو نمود و ... جگر آهو را کباب کرده بخورد و بعلت مرگ ...

و اکل آن اکول کثیف خون ... دردمند گشت و ... راه آخرت پیش گرفت در تحفة الاخبار و حبیب السیر نوشته اند باجل الطبیعی در

گذشت الحاصل ملک قاورد را مالک کرمان و بلوچستان مسلم شد مگر قبیله کوفج و جمعی کثیر و گروهی شریر قبیله ... آنها

در کوهستان جنوب ... و عقبات ... بود و ییلاق و قشلاق آن در نواحی جیرفت و غالب اوقات ... و ...

پرداخته ... حکام کرمان نمیدادند بلکه در آن حوالی قطع طرق و غارت ... مشغول داشتند و از فرط تهور و جسارت ...

در ... و مبارزت ... بودند ... ملک قاورد ... از آن قبیله ... تا حال آنها را

... وقتی شنید ... آن گروه ... آن قبیله ... ناگاه ... هزار سوار ... بردن

... ملک قاورد را اراده ... آنها را ... (بهتر)

تعلق رسانیده انظار نفوذ اطاعت کرده بمرکز سلطنت مراجعت نمود ... قبیله کوفج در این زمان ... مشهور است که او

فی تفصیل ... ملک قاورد در سنه چهارصد و پنجاه و پنج شیراز را با مضافات تسخیر کرده ... بجا گذاشته بکرمان

بازگشت چون این قضیه به اجابت الب ارسلان که برادر قاورد و شاهنشاه ممالک ایران و روم و هندوستان بود واقع گردید

و نیز مسموع آن شاه ذیجاه شد که در بلاد فارس و کرمان خطبه بنام ملک قاورد ... خوانند ... الب ارسلان گران

آمد ... برادر مسموم شد با لشکری از حد و حصر بیشتر ... کرمان ... تخت ... سپاه ... رسل و رسایل

آن ... بمیان آمد و دیگران بین الاخوین تردد کردند آخر الامر قرار شد سلطان شاه و کرمانشاه پسران قاورد

خدمت عم رسیده صلح ... قرار که ملک قاورد شیراز با مضافات را بگماشتگان الب ارسلان گذارد و

ترک ... و طارم ... از بلاد فارس ... آن در عهد ... فارس است ... مملکت کرمان باشد و ملک قاورد

را ... شاه کرمان ... که اولاد و احفاد او که در آن مملکت ریاست نمایند نام شاهی بر آنها اطلاق شود

... کرمان و بلوچستان قاورد را مسلم باشد و گماشتگان سلطان ... در آن نمایند ... بر نهج مسطور

الب ارسلان از راه کرمان عازم خراسان شد و سپاه طبس و کوهبنان لشکر او را از قلت آب بسته آمد بعضی نزدیک بهلاکت رسیدند

سلطان از اسب پیاده گردید و روی نیاز بر خاک نهاده باستغاثه و دعا مشغول گشت و ابر رحمت الهی باران آمد چنان بارانی بارید

که تمامی سپاهیان و جانداران سیراب شدند برخی از مورخین این فقره را حمل بر کرامات آن شاه کرده اند. الحدیث ملک قاورد بعد از فتح

بلاد ثغور حبشان ضمیمه بندر طبس را تسخیر کرده بر بلاد کرمان و نواب اعمال عمان فرمود مجملا سی و دو سال در این مملکت سلطنت نمود و از آثار

بلاد و ترفیه عباد و کمال همت وی را که از بنا و عمارت آن تحریر صورت سید جعفر در نقش کار تیز میشد سید بن وصیت دیگر ... از بلاد

ایران است در سنه چهار صد و شصت و چهار و ملکشاه بن الب ارسلان بر وساده سلطنت جلوس کرد بعضی از امراء به قاورد

سلجوقی و در سلوک شاه گفتند قاورد را اکنون تطمیع سلطنت ایران نموده او به سپاهی و رزم خواه از کرمان و بلوچ عازم جنگ برادرزاده

شد و چنین گمان داشت در هنگام تلاقی فریقین همه لشکریان ملکشاه بطرف او خواهند آمد در حوالی همدان تقارب فئتین

گردید از حسن تدابیر خواجه نظام الملک وزیر همگی از جنود ملکشاه بخدمت قاورد نپیوستند بعد از سه روز ستیز و آویز

قشون کرمان شکست خورده شد و کرمان را طرح و گرفته بار دیگر ملکشاه برده او را بسلطان شاه فرار کرد

دارجم

در هنگامی که محبوس شده فردای آن روز متحیرانه بخدمت نظام الملک پیغام رسانیدم و معذرت افزون از اندازه طلبیده نشستند و

گفتند اگر خیر چه دیر ملک قاورد سلامت باشد هر بر حقیقت جنگ و برادر الب ارسلان است مفهوم این کلام آن بود

که اگر بسته هستی ... معزول نموده ملکشاه را خلع کرده قاورد را بسلطنت برسانیم خواجه نظام الملک گفت اینک شاه را

می بینم و برای همه مردم و در رجب بگیرم ... ملک قاورد را مسموم کردند صاحب تحفة الاخبار گوید زه کمان بر دار الامان

حقیقی رفت قرار دادند بهمین ... استقبال اعلیحضرت مرحوم مدار الوزراء آمده خواجه جواب داد و شب ملک قاورد را مخنوق

زهر آمیخته که سلطان از خشم عم در رنج بود در چنین موقع جرات عرض مطلب نکردم لشکریان که این سخن شنیدند ... گشتند

سلطانشاه بن قاورد شاه را نیز در همان شب میل کشیدند نام اصلی قاورد ... صاحب روضة الصفا گوید لقبش قرا ارسلان

نورچه سلطانشاه از کشیدن میل خلاص یافته مرکز چند روز عازم ... از راه خبیص و بیابان مسیل کرمان آورده بسرای

... نشست و بعدل و داد مشغول گردید رعیت را شاد و سپاه را با استعداد و مقتدر داشت در عهد انعقاد سلطنت او رسالت کرمان

عصری در بیان آمد که این زمان ... گویند بانیان و ... شرب مدام مشغول ... از دور آمد

نوشته شده داد چون ملاحظه کرد حالش متغیر گردید گفت اسباب لهو و طرب را برچینند و اسب حاضر کنید تا بروم [illegible] عرض کردند

چه واقع شده سلطانشاه فرمود ملکشاه بحوالی اصفهان آمده خیال آمدن کرمان را دارد جواب عرض کردند از اصفهان تا کرمان ملکشاه [illegible]

فرسنگ مسافت است و از اینجا تا شهر [illegible] ترتیب اسباب طرب بگذرانیم فردا به تدارک دفاع مشغول میشویم شاه فرمود تا حالا چه

عرض کردند حالا نیمه جواب داده [illegible] ما مکول کردند حالا تا ظهر [illegible] نگه داشته و نظری بر روی آن نشست

چنان حالی بر او دست داد که چیزی نخورد [illegible] سلطانشاه بتدارک دفاع و مصاف مشغول گردید پس از آن

ملکشاه بحوالی گواشیر در آمد و روزی ابطال رجال از طرفین کر و فری نمودند و بعضی آمد و رفت کردند مصالحه نامه در میان

الب ارسلان و ملکشاه [illegible] استقرار یافته بود بیرون آوردند که اولاد این دو برادر بهیچ وجه تعرضی بیکدیگر ننمایند کرمان از آن

بطور استقلال حق اولاد و ذراری قاورد باشد و نتایج الب ارسلان ملک آنرا طلب نکنند بنابر این ملکشاه بهمان ارث عم راضی

شد که در بلاد کرمان [illegible] نام ملکشاه را در خطبه مقدم بر نام سلطانشاه بخوانند و در وقت ضرورت از لشکر

سپاه مضایقه ننمایند ملکشاه بعزم عراق حرکت کرد سلطانشاه در سنه چهارصد و هفتاد و هفت بمرض استسقا درگذشت

پادشاهی

پادشاهی عادل و با تدبیر بود توران شاه پسر ملک قاورد قائم مقام برادر گشت در عدل و داد و تعمیر بلاد سعی و اهتمام داشت

صاحب تکملة الاخبار گوید توران شاه چون در میان زنان تربیت یافته بود در لهجه و ادا ما تشبه بزنان کردی در اوایل سلطنت

توران شاه ترکان خاتون زوجه ملکشاه فرمان سلطنت کرمان را بنام [illegible] امیر [illegible] توران شاه منتشر گشت

شد و [illegible] ترکان خاتون [illegible] مراجعت کرد در سنه چهارصد و هشتاد و هفت ترکان خاتون [illegible] کرمان

در سر [illegible] لشکری انبوه [illegible] توران شاه او را استقبال نمود جنگ در پیوست

در معرکه توران شاه زخم تیری یافت با وجود آن زخم لشکر قاورد [illegible] خاتون را [illegible] دادند و از

خاک کرمان بیرون راندند توران شاه از همان زخم بمرد [illegible] ایرانشاه بن توران شاه [illegible] سلطنت برداشتند

سبب [illegible] با [illegible] خونش فتوی دادند خواص

و عوام آن ولایت [illegible] در سنه چهارصد و

هشتاد و نه در [illegible] کرمان ارسلان شاه بن کرمان شاه بن قاورد [illegible]

گرمسیر و قشلاق بلوچستان منظم بود گویند در زمان او عشور ابریشم کرمان سی هزار دینار رسیده و تفاوتی نبود

تیر به نرخ هزار دینار اعدل رفت در بلوچستان آبادانی زیاد کرد طغرلشاه را خیال سلطنت کل ایران در خاطر بود اجل

او را مهلت نداد و در سنه پانصد و شصت و یک در گذشت طغرلشاه در کرمان بتوکل مقام و دلیل در مسجد تور واقع گردید بطوریکه

نقل علما را فراگرفت در زمان او بهار بر زمین افتاد و در سنه پانصد و هشتاد آن شاه عادل بذل در شهر جیرفت بر بنی سلجوقیه در سی ام

روز سه شنبه رسید طغرلشاه را چند پسر بود اکبر و ارشد ارسلانشاه بنی بهرام سلجوقیه در زمان حیات او حکومت بم تعیین کرد

توران شاه را نیز در آن وقت در گرمسیر به نیابت پدر قیام داشت سوم بهرام شاه که در کتاب طغرلشاه بعد از فوت طغرلشاه در

شهر جیرفت در مسجد جمعه بیت صغیر قرار داشت و معارف و اشراف با رعیت کرده خزانه و [illegible] و سایر مستعدات سلطنتی

را تصرف کرده کوس لمن الملک کوفت خطبه و سکه بنام خود نمود ارسلانشاه بمحض استماع این خبر از مکران برگرفته

یکی را به جیرفت نزد بهرامشاه فرستاد و پیام داد که هر چند تو برادر من هستی لیکن من از شما بزرگترم و کلام و صیت

پدر و سعید صلاح دنیا و آخرت چنان است که باب نفاق را سد نمود و در اتفاق را مفتوح سازیم ترک شیطان

سلطنت برداشته چهل و دو سال متجاوز بر کرمان و مکران حکمرانی نمود و رعیت او قاطبه بلکه کرمان و بلوچستان در عهد او فارغ البال

آسوده بودند در عهد این سلطان است وقتی ارسلانشاه از کرمان بیغوی مجدالدین به خدمت سلطان سنجر بن ملکشاه فرستاد روزی

سلطان به رسول گفت شنیدم کرمان شهری است در اطراف آن نرگس روید و بوستان متوطنین آن جدا از نفس طیب آن متلذذ و محظوظند

مرا سلطان شهر جیرفت بود رسول قصد مجور را دریافت در سبیل تعریف کرمان را وارد و عرض کرد که حوالی جیرفت نرگس و خار و خاشاک چیده

تیر به هم روید در کتاب الاخبار نگاشته ارسلانشاه به ضعف پیری [illegible] شرب مدام و مع المدام در آغوش شاهدان سیم اندام بود

لهذا در اواخر عمر حواسش اختلال پیدا کرد در سنه پانصد و سی و شش ماه [illegible] گرفت محمد شاه پسرش که ملقب به مغیث الدین بود

ضمن رعیت کرمان و مکران بر سر نهاد و بعضی از برادران خود را مکحول نمود اهل علم را رعایت میکرد صاحب تکمله الاخبار گوید

در کتابخانه شخصی پنج هزار جلد کتاب وقف کرد بیست سال سلطنت نمود در زمان او و در نوبت سلطان سنجر سلجوقی

برادر خود سلجوق شاه را به فتح کرمان فرستاد محمد شاه او را شکست داده شهر را عمارت کرد در سنه پانصد و پنجاه و یک

به جهان طبیعی در گذشت و بعد از او پسرش طغرلشاه بر سریر سلطنت کرمان بنشست غالب اوقات در شهر جیرفت

میبود

نمود و از خود بری گشته و اگر بظاهر نام سلطنت بر من اطلاق شود در معنی همه برادران با هم شریک باشیم بهترست بنده [illegible] دشمن تا دیگر

از سپستند (ارسلان داد) لا یغیر الله ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم سلطنت [illegible] سالار [illegible] خواه رفت ترکمانشاه نیز نوشته [illegible] فرستاد آن [illegible]

جهان نصیحت برادر بتقریر بسمع رضا نشنیده هر یک سلطنت کرمان و کرمان را برای خود طالب بود آخر الامر بهرامشاه را ترددی در جنگ

و صلح بهم رسیده متقارن این حال فرستاده توران شاه از گواشیر نزد بهرامشاه آمد حاصل پیام آنکه فرزند تو ارسلانشاه [illegible] تو باید او را [illegible]

و خواهی مر استقلال باشی زنهار فریب ارسلانشاه را نخوری بهرامشاه رسول [illegible] برادر را بر خلاف رضای آنها جواب گفت و [illegible]

خزائن و اسباب و آلات سلطنت خود را بپادشاه خاتون [illegible] امراء و [illegible] مملکت [illegible] جیرفت [illegible] روی دل با ارسلان

شاه کرد و هر شب ده ده و پنج پنج [illegible] بستان ارسلانشاه [illegible] امیر آخور اسبان خاصه

[illegible] شاه [illegible] و یراق مرصع برداشته بخدمت ارسلانشاه رفت [illegible] بهرامشاه بشکار بود [illegible]

دو هزار [illegible] خزانه را مصحوب [illegible] کرده بدرگاه ارسلانشاه [illegible] و نیز از گروه بعضی امراء و [illegible]

از خدمت توران شاه تخلف [illegible] بهم [illegible] ارسلانشاه [illegible] خزاین را [illegible] امراء و لشکری را

بی نیاز

بی نیاز کرد صاحب عقد [illegible] بکثرت خوش آمد ملک دینار [illegible] این جهت و کرم ارسلانشاه [illegible] اطراف [illegible] منسوب [illegible]

و [illegible] اسیر [illegible] گروه طمع [illegible] او و [illegible] وزیری را [illegible] می بخشید مجملاً ارسلانشاه از [illegible] شهر گواشیر

گردید توران شاه را قوه مقابله با او نبود بخواری [illegible] راه فرار گرفت و از آنجا به مملکت ری نزد پهلوان اتابک

ایلدگز رفت او مقدم شاهزاده را گرامی داشته [illegible] در تشریف آن دیار [illegible] ملاقات ایلدگز [illegible]

گردید رکاب سلطان را بوسه داد توران شاه [illegible] اعلام [illegible] خاندان [illegible] اکثر [illegible] این

حرکت بر خاطر پهلوان گران آمد لکن هیچ نگفت [illegible] لایق [illegible]

[illegible] توران شاه [illegible] ایلدگز [illegible] تو باید

[illegible] بخدمت برادر قیام کنی توران شاه از [illegible] سرگردان و حیران بود

ارسلانشاه [illegible] سلطنت بود از [illegible]

و سایر [illegible] ارسلانشاه و [illegible]

تا به محل هزیمت منتهی به بهرامشاه ، از گردتیر به بم آمد و از آنجا بجیرفت بشتافت و عید بهرامشاه و فوت ، قبة از جیرفت گوهر بر

تخت تواب و عمال ارسلانشاه ، در دراینجا لعبه بعضی عمال محافظه نیافتند در حین ملطفه برایت بهرامشاه ، عمل لعبه

از محل بهرامشاه را از حسن اقبال رام شد و به قصر سلطنت مستقر گردید تواب و عمال سوابات کرمان فرستاد که خصیص دیم و دیگر

از محالات کرمان جای دیگر دید ارسلانشاه ، خانه بهرام شاه برادر کهتر خود ترکان شاه را بخیال دیگر هم انکه به رسلانشاه مراضه داد و نقل

رسانید این حرکت ناشایست بر طبع اعلی داوا گران آمد از ضیع او متعلق شده ولی قوه و مجال نداشته تا درسنه پانصد

و شصت و هفت بهرامشاه بمرض استقاء به دارالبوار آخرت رخت برد وفات او را باکرمان خلط و سکه بنام ارسلانشاه جاری کرد

و معلا چیونه به بم نکو ایستادی او فرستاده حضرتش ، بعیادت گیر انداخته به بیل غور عقیل به ترفیه حال عباد و آبادانی بلاد و آسایش اهالی

رعیت پرداخت تا آنکه آتی بک داود دست که از فحول امراء بود پیش‌دستی نکرده بر حمیت نعود خواهر او بعد بیک

پر ایلغ تکمران انجا بنام اتابک قطب الدین که با آتی بک خصم بود مسلط شد آتی بک کینه ارسلانشاه را در دل گرفت

ر... به خوبرو تورانشاه فرستاد و پیام داد اگر بکرمان قدم رنجه نمائی بسهولت دفع ارسلانشاه را بسکم توران

شاه جمعیتی از حشت و گر تیره بر عبدالجمع کرده روی بکرمان نهاد ارسلانشاه بدفع برادر جنگ را نه رفت تقارب فریقین

گردیده آتش حرب بالا گرفت نزدیک رسید لشکر تورانشاه منهزم شود آتی بک با تیره در میان گیرودار از عقب سپاه ارسلانشاه

نمایان ... و ... گذاشت تیری بر ... ارسلانشاه رسید بسلاف ... درسنه پانصد و شصت و نه تورانشاه بر وسادهٔ سلطنت آرام

و به ... کرد ... انداخته اتابک قطب الدین ... آتا لیقی ... نام پسر برادر ... ارسلانشاه سرافراز بود

و ... به ... داشت و ... نام ... جمعیتی از ... و ... گرد خود فراهم آورد تورانشاه که به

سپه لشکر به ... فرستاد روی ظفر ... قطب الدین ... و آفرین بر وفا و حقوق ... گردانی

ارسلانشاه تقصیری نکردی و اکنون ... در اصلاح حال ... جمعیت ... برادرم ... کردم

خلاف عهد ... برادرزاده را ... برادرزاده ام واگذارم

... سپاه و ... این ... را با ... غلاظ و شداد ... آتابک

... که ... آمد ... چند روز ... کرمان ... اتابک ... دوران سلطنت تورانشاه

ملک دینار غز از خراسان بکرمان آمد تفصیل آن اجمالاً آنکه چون دست تسلط آل سلجوق از ممالک خراسان کوتاه شد

طوایف غز [illegible] بلاد آن [illegible] نام [illegible] مملکت تصرف نمود و برخی در تحت حکم سلاطین غور آمده و پاره را تکش خان نام

خوارزمی مسخر کرد ملک دینار چون عازم شد ممالک را از جانب او حاکم و کوتوال سرخس بود لهذا [illegible] از [illegible] مؤید ایبک

از قتل طغانشاه بن مؤید ایبک مشغول داشت چندی رفته سلطانشاه برادر تکش خان که از برادر روی گردان و بنا بر بعضی

شکوه گورخان که در آن وقت ریاست الوس قراختای را داشت [illegible] وفات سلطانشاه عازم آن [illegible] و

مرو گردید [illegible] اموال [illegible] و غارت کرد و یکی [illegible] از جانب تکش خان بعزم سرخس آمده [illegible]

طغانشاه که منسوب او بود در کمال [illegible] ملک دینار چون [illegible] در خراسان [illegible] بود ناچار

با چند هزار نفر از [illegible] بعزم کرمان آمد از کوبنان [illegible] عزیمت آنجا [illegible] ترکانشاه [illegible] حاصل

مضمون آنکه [illegible] توالی حوادث [illegible] تو [illegible] از خداوند امید دارم [illegible] خدمت کنیم

و جهاد [illegible] ممالک خراسان [illegible] صفات ایران [illegible] آنکه خون [illegible] خود در [illegible]

وزیر

تو بریم ترکانشاه سخنان مزورانه او را باور کرده فرخ را خلعت داد و بولایت جیرفت [illegible] و وسیع

خالصه که امر داشت اقطاع آن جماعت گذاشت [illegible] بدلیل مقتضی کوبنان راهسپار شده ملک دینار [illegible] گردید

تمامی الوس را بصوب جیرفت فرستاده خود [illegible] ترکانشاه متصرف گردید [illegible] را [illegible]

در موکب [illegible] گذاشته بجانب [illegible] تیول [illegible] روانه شد و در این سال بسبب [illegible] قحطی در مملکت کرمان پدید آمد

و سال [illegible] تحقیق و غلا بالا گرفت نگارنده تحفة الاخبار و راقم عقد العلی حکایت و شدت قحط را بطوری نوشته اند

ایراد آن در این تاریخ [illegible] مطلب نیست [illegible] ترکانشاه را [illegible] گردید رضی الدین نامی

از اراذل و اوباش زادگان کرمان که هر روز [illegible] و اعتباری حاصل کرده ناگاه بتربیت [illegible] مقبول ساخت

ترکانشاه پسر بهرامشاه را که ترکانشاه در قلعه [illegible] محبوس کرده بود رضی الدین از حبس بیرون آورده [illegible] سلطنت

جلوس داد و [illegible] خواست [illegible] ازین خونی [illegible] داشت و توانائی باز خواست [illegible] سال [illegible]

یافته شهر [illegible] را [illegible] بسبب گرانی حبوب و ماکولات و اختلاف سپاهی و اختلال حال رعایا

امور ریاست محمدشاه، قوام نظامی مدتی مبارکشاه که از بنی اعمامش بود بر او خروج کرده و از طرف دیگر جماعت

غز بر او دست یافته در بلوکات کرمان هر قصبه که بطوع و رغبت ایشان نمی‌آمد [illegible] بودند والامور [illegible]

میشد محمدشاه بامید مدد بحضرت غوری رفت مرادی حاصل نشد لابد و ناچار بطرف [illegible] شاه سلجوقی گردید اگرچه آن پادشاه

بوی بسط دست نمود و غلبه تکش خان خوارزمی در ممالک ایران حالت و اسباب آنکه ادعای سلطنت مملکت موروث را نماید نداشت

ولی حتی المقدور سببی مصحوب آن گروه کرده غزو نیز همراه شد چون بکرمان آمد ملک دینار همه بلاد و قریه جات آنجا را

بحیطه تصرف در آورده بود از ورود معلوم نمود که دفع ملک دینار نمیتواند بامید حمایت سلطان شهاب الدین غور برفت و

در آن مسافرت جان بجان آفرین تسلیم نمود در سنه پانصد و هشتاد و یک در بیست و هشتم رجب [illegible] در [illegible]

میزان جمع شده حکم اوزان و سایر منجمان در فقره بار مشهورتر از آن است که نامه نگار عرض کند ولی [illegible] الدین منجم

هم در رساله قبل از اجتماع کواکب میگفت در ایران و نیز [illegible] بکند انقراض دولت سلاجقه است

الحاصل در سنه پانصد و هشتاد و سه ملک دینار همه کرمان را متصرف و [illegible] سلاجقه کرمان کرده خود را پادشاه خواند

چون اوایل دولت خوارزمشاه بود هنوز توجه کامل معطوف بکرمان نکرده [illegible] ملک دینار تا [illegible] در مملکت کرمان

حکمرانی و [illegible] تصرف بلوچستان کرد آن مملکت را [illegible] و صنعتی از مردم خود را [illegible] ریاست میکردند احمد حامد کرمانی

نسخه موسوم بعقد العلی را برای [illegible] او نگاشته و تعریف و توصیف [illegible] و اخلاقات شعرا در آن مندرج کرده [illegible]

و عرضه در مدح او در آن کتاب مرقوم است یک رباعی او در چهار رباعی تمام در آن آورده است [illegible] گردید

زد تیغ فلک بر دشمن دینار — با حرمت گفت رونق بادینار — گر منتجبه مرتبه شاهان دینار — جان من تحفه [illegible] دل دینار

غلو و بزرگی [illegible] ملک دینار معروف است و شش سایر مجهولات نگارنده عقد العلی نیز این است که وقتی در محاصره قلعه را در

اشتغال داشت شخصی از قلعه گیان تیری بجانب او [illegible] رخسار [illegible] را مجروح ساخت [illegible] از آنکه مردم قلعه بدان آمده قلعه را

تسلیم کردند صاحب [illegible] شد از او مواخذه [illegible] آب انباری از آثار او اکنون در [illegible] معمور و معلوم [illegible] است بیست

[illegible] نوشته اند در [illegible] خانه [illegible] اضافه کرده اند [illegible] بعد از [illegible]

انتقال او را [illegible] سال نوشته [illegible] و در سال [illegible] فرخ شاه و عجم شاه عم [illegible] برادرزاده صحیح است گرچه سایر [illegible]

مختصر از زمان محمدشاه بن بهرامشاه را که ایام فترت و اغتشاش بود و طایفه غز دست بر آورده [illegible] در غصب بلوکات کرمان

تاخت و تاراج میکردند خصوصاً ولایت سمنان و دامغان را خراب کرده‌اند طایفهٔ ترکمن در این حال شروع بقتل و غارت [illegible] اینها خبر وصول [illegible]

از همین قبیله اند بعد از آنکه [illegible] خوارزمشاه رسید ملک دینار که قبلاً بر کرمان استیلا یافته بود جمیع بلاد و دیار و دولت [illegible]

رفت و فرخ نام پسرش بعد که زمان بعهده بود و بالفعل بر کوهکش اقتداری ندارد و آن مملکت در نهایت اغتشاش است

جلال الوزاره خواجه [illegible] امیری متعین بود بحکمرانی آن دیار فرستاد و بکمال سهولت آن مملکت را مسخر کرد و در [illegible] سال

برای دیگر برفت هنوز خبر رفتن او بخوارزمشاه نرسیده بود و دیگری را بحکومت آن دیار معین کرده امیر مبارز الدین ملک

شبانکاره حاجبی برداشته [illegible] برادر نظام الدین محمود را در [illegible] است و حکمران بود سالی گذشت اتابک سعد بن

زنگی از شیراز [illegible] لشکر کشید نظام الدین در شهر محصور شد اتابک مجدداً نزول کرده بعد از دو روز نظام الدین را از قلعه

شهر بیرون آورده فتح ساخت و خود [illegible] روان کرد [illegible] شد و غافل در مملکت کرمان بسبب هرج و اختلاف حاکمان

ملوک و چنانچه شمه از آن تحریر شد و هفت سال متوالی قحطی و تعدیات [illegible] غز از حد متجاوز و ظلم [illegible]

[illegible] بود و الا ملک شبانکاره و اتابک سعد را مقدور نبود تسخیر کرمان با نهایت [illegible] سهولت

[illegible]

محلا اتابک سعد ملک مؤید الدین ریحان را در کرمان به نیابت خود گذاشت و خود بشیراز مراجعت کرد چون خبر اختلاف و انقلاب کرمان

بخوارزمشاه رسید و از طرفی امید فتح [illegible] ملکان تکین را به امارت و خواجه رضی الدین زوزنی را بوزارت مملکت کرمان درکار

مؤید الدین ریحان چون خبر آمدن امرای شاه را شنید [illegible] را گفت و بشیراز گریخت ملکان تکین چون بکواشیر رسیده

[illegible] اینها هم بر خود و [illegible] فارسی را [illegible] را تصرف کردند و [illegible] و هجوم لشکر

[illegible] خواجه رضی الدین را در کواشیر گذاشته و خود [illegible] حرکت کرده رفت باتفاق سلغریان مصاف داده شکست یافت [illegible]

و این آمد بعد از آن [illegible] بدرگاه خوارزمشاه فرستاد و از [illegible] تسلط سلغریان عرض کرد چون [illegible] سلطان محمد

خوارزمشاه دیگر نصرة الدین [illegible] ابوبکر [illegible] آماده کرمان فرستاد و در کواشیر [illegible] روز توقف نکرده بدفع [illegible]

سلغریان [illegible] آن جماعت را [illegible] از خاک کرمان بیرون کرده و مراجعت [illegible] از حکمرانی

او گذشت [illegible] سلطان محمود رسانیدند و نصرة الدین ابوبکر [illegible] بهوای سلطنت است و کرمان را مملکتی وسیع و جبین

فسیح است [illegible] ملک قاورد سلجوقی و اولاد وی در آنجا باستقلال سلطنت کرده دیگر او را [illegible] اینها [illegible]

سخن مساعیان مقبول افتاد توقیعی باسم ناصرالدین کرمان ارسال داشت مقارن این حال ملک زوزن جزو امراء بزرگ آن

دولت بود بعزم فتح کرمان آمد آن امیر به نظر کمال ایبک و توقیعی [illegible] جلادت و ترفیه حال سکنه آن دیار سعی نمود برای تحصیل

قشون عزم را با تدارک امر نمود و سپاهی از خوارزمیان و ولایات کرمان جمع کرد عزیمت فتح بلوچستان نمود در اوایل آفتاب

عقرب از راه جیرفت و رودبار به جبوری رفت اینجا با مجول و خوشی متحد گردیده [illegible] معاودت از آنجا ارتحال طغرل [illegible]

که تا این زمان تقریباً جوس و جبال بلوچستان متابعت از کرمان نداشت در هر قلعه از قصبات آنجا رئیسی از مردم خود حکم میراند

و در این سال به اهتمام ملک زوزن جزو حکومت کرمان گردید و سال دیگر در اوایل شتا نیز ملک عازم مکران شد کیج و معظم بلوچستان

مع مضافات را متصرف شده نواب و عمال گذاشت و دیگر به مرکز حکومت کرمان مراجعت کرد در سال سیم از راه

جیرفت بعزم جرون نهضت نمود هرموز و بعضی از سواحل خلیج فارس را فتح کرد بسبب حرارت و عفونت هوای آنجا

مراجعت گزیده بکرمان بازگشت در ملوک [illegible] ملک آخر است [illegible] امیری بزرگ و کافی بود و در زمان حکایت

جمله [illegible] دولت خوارزمشاه بعد از او ملک اختیارالدین برادر صاحب المغفور سلطان محمد به امارت کرمان و مکران

سرافراز

سرافراز آمد ابوالقاسم اعور عقب شجاع‌الدین [illegible] ملک زوزن [illegible] به سلطنت شتافته همه مخالفان او را گرفته بکشت

ملک زوزن قطب‌الدین [illegible] امیر اختیارالدین را به خیانت متهم کرده لهذا از دیوان خوارزمشاهی خط ترقین بر منشور ایشان کشیده

چون ابوالقاسم شجاع‌الدین شأن حکمرانی مملکت کرمان را نداشت او را باسم نیابت سلطان غیاث‌الدین ملقب به پیرشاه

بن سلطان محمد منصوب شد و کرمان [illegible] مقارن این حال فتنه مغول بالا گرفت سلطان محمد در جزیره آبسکون وفات یافت نویانان

مغول به غصب ممالک ایران دست گشودند امیر براق حاجب با که آن زمان از امراء و معتمدین دولت خوارزمشاه محسوب بود

از جانب سلطان غیاث‌الدین به لشکری [illegible] به هندوستان شد چون از آنجا در موکب برادر قهرمش سلطان جلال‌الدین منکبرنی

به ایران مراجعت کرده از بیم لشکریان مغول را [illegible] کرمان آمد و از بلوچستان و مکران [illegible] متعهد شده بود گذاشته

قطب معروف که ابوالقاسم شجاع‌الدین [illegible] پیغام داد [illegible] آخر [illegible] بسته‌ام [illegible] مولای تو [illegible] بسته‌ام اگر [illegible]

[illegible] فتح بر دست [illegible] و خواه [illegible] ابوالقاسم چون از [illegible] امیر براق آنگاه [illegible]

و حمل لشکر مغول ایران [illegible] خطائی و اموال براق [illegible] که حاضر داشت به [illegible] براق [illegible]

از طرف او متنفر و بیزار گشته بسبب قلت رجال زنان را اسلحه داده بمردان تشابه تعبیه کرده برای کوشش و کشش

چون تسعید بدرجه ابوالقاسم در صدد کشتن بود بدرجه سلطه گرفتار گردید لشکریان فرار کرده او را نزد براق آوردند حاجب

کفوا الاضداد گویند براق این شعر را بخواند — فرو تو هر چه اوکی درگاه — فرگذاری از این راه و تو مقیم

و گفت اگر صورت نزل فرستادن جنگ کردن بشد لاجرم سزای ازین کشتن است براو دا گفت و گفت اگر انسان شد نسخ خوشیت

هندوستان کرده نواب و عمال بلوکات کرمان فرستاد این قضیه در سنه ششصد و نوزده واقع گردید چون ریاست مملکت

کرمان منتها در صدر آن براق بود لهذا مجملی از حسب و نسب او را عرض میکند تا حفظ کنندگان این اوراق

را اطلاع کامل حاصل آید. ایر براق از بزرگ زادگان اوس قراختای و حاجب گورخانی شهنشاه قراختای آن

زوج ایلیک [illegible] با اعتبار بحجبت گفته در این زمان این لقب را به فرمان [illegible] طلاق خانه پادر [illegible] تا نکو طراز

در عسکر تمام سپاه گورخان بود براق با مر گورخان بحجت اخذ باج سفری نزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد چون در آن وقت

سلطان را تمکنتی زیاد و مالک ملک [illegible] نوازنده [illegible] است ولی از خوف لشکر قراختای براق را پیش خود

بسیار مهو میگیرا [illegible] وقتی در رکاب آن پادشاه فتح [illegible] بر سید و او را سلطان در کمال کفایت و لیاقت و فراست

بجای آورده به خواتین پسندیده آمد چون در آن وقت جنگ خان پادشاه نعمان با اتابک خان مصاف داده مقتول شد پسرش

کوچلک خان با جمعی از اوس فرار کرده ملتجی بگورخان شد و تقربش را گرامی داشته باعث بیعت او و همراهانش را در ایالت

دختر خود را به وی نکاح کرد کوچلک نعمت گردید از قراختای را با خود یار کرده در مخالفت گورخان قدم نهاد چنانکه

نوبتی از [illegible] و تبعه او را غارتیده [illegible] و مهمات آنها را [illegible] بین واسطه [illegible] علیم در [illegible] وقتی از گورخان

بدید آمد چون این اخبار در دیار سلطان محمد شهرت یافت براق بطور فرار بجانب اوش رفت و خود رفت نیز از آنکه

بخدمت گورخان رسید عرض کرد خوارزمشاه از اوامر او [illegible] همواره این زمان [illegible] کوچلک مقام [illegible]

[illegible] دشمن اندرون را مفصل ساخت [illegible] بیرون [illegible] گورخان رای او را پسندیده تا نیکو طراز [illegible] در شهر براق را

با لشکری از [illegible] بیرون [illegible] آهنگ خوارزمشاه کسی را داد از آن [illegible] چون براق از [illegible] سلطان تخلف کرد

آن پادشاه [illegible] بر سر [illegible] کوچلک داشت [illegible] قتال گورخان [illegible] داده [illegible] غیر [illegible] تعبیه [illegible]

گرد کرده بصوب بلاد گورخان نهضت فرمود چون تانیکو طراز از حرکت سلطان مطلع گردید در عرض زمانی قراقرم را از ممالک

قراختای بسته توقف نمود خوارزمشاه بجیش پرطیش آنجا رسیده روز طرفین داد مصاف داده روز سوم لشکر قراختای شکست یافته

تانیکو با چندی از لشکر رسیده دستگیر گردید فحمد الله والاکبر بعد به خوارزمشاه شد حالا معاودت نموده چون لشکر

گورخان را با سپاه و پریشانی دید فرصت غنیمت دانسته سریر تخت تصرف این فقره چون ربط بتاریخ کرمان ندارد و از ا

متعرض نشد مجملاً بعد از انحلال و هلاک گورخان امیر براق بسبب سوابق آشنائی با جلال و متعلقان کدخدای سلطان محمد

رفته بسیور خدمتی یافت و به اتفاق سلطان غیاث الدین سرافراز و در زمره امراء آن حضرت درآمد تا هم ادراک میکند

تفصیل آمدن و توقف امیر براق با نزد خوارزمشاه تقریباً در کتب نسخه دیدم مدبر که به بندگی اختلاف ضبط کرده اند

اگر تمام روایات را نقل کنم از حوصله کتاب افزون است بر خبر دو سطر تا قمر چنان دانست پنهان را نگاشت و

قبل از این سمت گذارش یافت که براق بعد از انتقال سلطان محمد خوارزمشاه حسب الفرمان سلطان غیاث الدین

ولد دوم عازم هندوستان نزد سلطان جلال الدین را از آنجا بایران آورده تسلط زمینه دیگر دفع شده

تحول

مغول را غافیه چون بکرمان رسید شجاع الدین ابوالقاسم زوزنی را که حاکم آن دیار بود بکشت و در آنجا توقف کرد که

مرور در سنه ششصد و بیست و یک در هندوستان نزد سلطان جلال الدین رسیده برادرش سلطان غیاث الدین در

عراق متمکن و اکثر امراء و لشکریان در خدمتش مجتمع منتظر وصول سلطان هستند در سر خط فرمان بهند و براق

قراختائی را با آوردن سلطان روانه هندوستان نمود او چون بکرمان رسید شجاع الدین حکمران آنجا را بقتل

رسانیده در آن دیار فرمان روا گردید لهذا سلطان از راه کیچ و مکران بصوب کرمان ایلغار کرد چون به نتانه بعد

و همراه لشکر تیز عقب شدند بعد از آنکه بعضی کرمان در آمده در عقب منازل فرستادی امیر براق با نزل و پیشکش

پرسید و در قریه بهر انجرد در نزد حرنگ گو براهیت خود باستقبال سلطان آمده رکاب او را بوسیده والحق رعیت نمود

در حین ورود بکرمان کوتوال قلعه که گواشیر در این زمان ویران و مشهور بقلعه دختر است مفاتیح ابواب حصار را

ملازمان شهریاری گماشته سپرده سلطان دختر براق را بحباله نکاح آورده مهم زفاف را باتمام رسانید پس از چند

روز عزم عراق نموده سلطان به صفحات عراق بیلاقات حرکت بر این نهضت فرموده براق بهانه ورد بیاری از ملازمت

رکاب تخلف نمی‌ورزد اگر چه سلطان را در شکارگاه از قصد وی اعلام داده و دانسته بود از تقاعد و تعلل خواهد

غایت بحجت استمالت یکی از خواص خود را نزد وی فرستاد و پیام داد که در عزم سفر عراق تصمیم یافته و به مشورت امیر براق را

صدیقی با اخلاص و وفادار است چیزی نمی‌بیند بجز شکارگاه توجه کند اگر صلاح آنست که بجهت انتظام این مملکت در اینجا

توقف نماید فبها والا ملتزم رکاب سلطان باشد امیر براق جواب گفت سلطان هر چه صلاح خود را در عزم تصمیم دهد صلاح

اقرب است زیرا که مرا در خدمت مستفیدین طالع خدمت باید بود و از محل خدمت و تردد و عساکر بیگانه از حیز

استعداد و نظم افتاده اکنون از عهده حشم و اتباع سلطان برنمی‌آید این مملکت را از کوتوال و پاسبانی گزیر نیست

برای این مهم کسی از بنده مناسب‌تر نخواهد بود چه که بنده قدیم هستم و دختر خود را در عقد نکاح سلطان خواهرزن

شاهی که داده‌ام و بهتر این دیده‌ام را بضرب شمشیر مسخر کرده اگر سلطان رخصت دهد در شهر براحت بنشیند

تکمیلیه خائف شدند و به ترتیب از طرح محفوظ شده براق دختر خود کنکو سلطان را از کواشیر بار

سلطان پس از استماع این کلمات حس تقدیم و قوه انتقام نداشت ناچار به راه شیراز روان شده در سنه

ششصد و بیست و دو سلطان غیاث الدین از خوزستان رسولی نزد براق فرستاد و از توجه خویش بجانب کرمان

استیذان نمود و براق فرستاده عهد و پیمان بسته تقدیم سلطان را انتظار کشید و بدو گرد چون حضرت سلطان بحوالی کرمان رسید

بخواهش خود و حرمانه با نفوذ نزدیک روی بکرمان نهاد و امیر براق با اعلام آن دیار باستقبال شتافته و مجادلت که گیر

شهر را آمده براق همان داری قدیم خود که از مقام خود اعتراض نمود سلطان غیاث الدین در یک تهاجم شکسته

و در محاصره او را فرزند خطاب همی نمود روزی سلطان از او پرسید که این همه ثروت و عظمت را کی داد که تو دادند جواب گفت

آنکه سلطنت از سلجوقیان انتزاع نمود و تسلیمان شاه و خوارزمشاهیان نمود ارزانی فرمود بعد از ۲ روز

نزد سلطان اگمیت و به سلطان غیاث الدین را برای طلب نمود چون انکار و منع آن از خیر خدمت شاهزاده ممتنع

بود سر رضایت جنبانیده و گفت موقوف برضای خود والده است و آن ضعیفه به پایه بعد از جزع و فزع بسیار

تن در داد چون بر این قضیه چند روزی گذشت جمعی از جمله خویشان امیر براق خدمت سلطان غیاث الدین

آمده عرض کردند ما همه جهت براین شخص نتوان کرد در رخصت ده تا او را از میان برداریم و تو پادشاه

کرمان باشی و همگان فرمان بردار از اینجا که سلطان را طینت پاک بود در انکار اقدام نمود و چون فتنه

به استقلال بزودی (دو چیز به قلم باشی)

و بر نقض عهد و پیمان مبادرت نمود و چون اراده پادشاه به زوال استقلال دولت خوارزمشاهی متعلق بود یکی از

ندمای خاص سلطان غیاث الدین کیفیت واقعه را بسمع امیر براق رسانید او فی الحال بتجدید اقرار نشان داد

خبر از تحقیق معلوم شد هر آنچه گفته اند مطابق واقع بوده فوراً حکم داد و تعلیق جمعی اینها تمام عیار که آنان را

از هم جدا کردند و سلطان غیاث الدین را با متعلقان مغلول و محبوس نمود بعد از هفته حکم داد تا زنجیر گردن

آن شاهزاده در زنجیر گردون فرو نمایند و آورده کرده تا خفه کنند بیچاره هر چه فریاد کشید و قسم بر آخر عهد و پیمان را با یمان

مؤکد نموده ام هر قصه که گفتم گفتم فایده نبخشید مادرش چون دانست حال بر چه منوال است نوحه و افغان باوج

آسمان رسانید آن بی مروت گفت تا مادر او را نیز هلاک کردند و تمام خدم و حشم او را شربت ناگوار

فنا چشانیدند و کاسه سر سلطان غیاث الدین را با تحفه و سوغات کرمان و عریضه مبنی بر انقیاد و دولت

بمعتمدی نیکوکاران خدمت چنگیز خان فرستاد خان مغول فرستاده او را با یرلیغ سلطنت کرمان و لقب

قتلغ

قتلغ خانی را برای براق که با آن مراجعت داد و نیز براق علیحده ایلچی امینی به بغداد خدمت مستنصر بالله خلیفه بالجهر

بندگی و فرمانبرداری روانه کرده او نیز که با خوارزمشاهیان عناد و لجاج داشت از قتل سلطان غیاث الدین کمال مسرت بروز داده و تحفه

براق مبالغه نمود و توقیع پادشاهی کرمان را با لقب قتلغ سلطانی بجای او عنایت کرده و در آن نامه مشروح نموده در این اوقات اغلب

ممالک ایران را پادشاه معینی نیست آنچه از آن ممالک را تو متصرف شوی از جانب خلافت بتو فرمان و مجاز هستی چون نامه خلیفه به براق

رسید طمع ممالک عراق از راه شهر بابک و ابرقوه و یزد عازم اصفهان گردید ابرقو و آن نواحی را به آتش نهب و غارت بسوخت و یکجا دیار

وقتی را بر باد تاراج داده قرار به حوالی اصفهان را با خاک یکسان کرده و بمحاصره شهر پرداخت این خبر در گرجستان بسلطان جلال

منکبرنی

الدین منکبرنی رسید بجانب عراق و دفع براق اهتمام کرد چون این خبر به براق رسید دست از محاصره کشیده بجانب کرمان

مراجعت کرد و سلطان او را تکاپو نمود لکن در عرض راه بود و با اینکه براق در گواشیر قلعه داری مشغول گردید چون موکب

سلطان به کرمان رسید براق چند نفر از معارف کرمان را با عریضه و خراج روانه داشت و با استدعای آن دیار و الحاح

بندگی خدمت حضرت سلطانی فرستاد و نیز تحفه و هدایای بسیاری از برای خدمتی از حضرت ارسال کرد استدعای مرحمت سلطان را

نمود و متعهد شد هر ساله مبلغی بحضرت شاهی بفرستد و چون در آنوقت سلطان را استقلالی زیاد نبود او را مرخص نمود

در اواخر سنه ششصد و بیست و هشت در جنگ غیاث الدین برادر جلال الدین خوارزمشاه خبر بقاآن او در سال ششصد و بیست و پنج بسمع امیر براق رسید

پسر خود قطب رکن الدین موسوم به خواجه جق را با پیشکش و هدایای نفیس بتعزیت قاآن و تهنیت خان گلوران فرستاد و در حینیکه پسر

خود را آفتاب عمر براق بلب بام و دوره ملامه حیات باختتام رسیده و همان حکم براق را داوم کرده قاآن فرستادم تا در رکاب

اقدس بسته بسته خیانه بعد از مرگ این خادم کس او را بفرمان ایالت کرمان بحین سوی روانه دارند خلاصه امیر براق

تا سنه ششصد و سی و دو بفرمان روائی این مملکت اشتغال داشت در تیم در قصبه سه نزده از دار الامان بسرای آخرت رفت

حسب الوصیه در مدرسه برکت آباد که از بناهای خود او بود و گنبدی عالی بجهت مدفن خویش در آن مدرسه قرار داده بود دفن کردند

اکنون آن قبه معمور و آثاری باقی و مشهور به قبه سبز است میرزا عبدالمؤمن نام بردیری در این قبه جعل عمیق بود در این قبه تقریبا

خواجه عبدالرشید است و او معاصر شاه سلیمان صفوی بعضی و از اخبار کوسی برلاس و در سلطنت امیر تیمور گورکان حکمران کرمان

بوده است بنا افراد سیقی خط خویش جعل کرده بسنگینت صورت بناء مدرسه و ضرایع قبه سبز است در خواجه عبدالرشید خود

[illegible]

مرود از این جعل آن بوده خواجه عبدالرشید جد فرد است و از این قبیل خرافات بر آنجا است بعضی خوب و مکرر مینمود که گذشتن

آنها موجب طول کلام است. براق را پسری که نام او خواجه جق و لقبش رکن الدین بود و چهار دختر اول سونج ترکان منکوحه جغتای دوم

ترکان در عقد ازدواج اتابک شاه محمود سلغر داشت سیم ترکان خاتون معقود برادر زاده امیر براق سلطان قطب الدین

چهارم یاقوت ترکان در حباله امیر حسام نبیره اتابک پس از وفات براق برادرزاده او که ملقب بسلطان قطب الدین

بود بتکیه سلطنت گذشته مدت یکسال و انگی حکمرانی نمود این خبر بدربار اوکتای قاآن رسید

خواجه جق ملقب برکن الدین پسر براق در بیشتر نگارنده تحفه الاخیار و راقم لب التواریخ نام اصلی او مبارک بوده یرلیغ

سلطنت کرمان را از قاآن گرفته بصوب روانه گردید چون مسموع قطب الدین شد بر عکس از درگاه قاآن با حکم حکمرانی

بطلب رسیده وارد کرمان گشت او را مجال توقف نمانده از راه سیستان بدربار قاآن رفت رکن الدین روز

پنجشنبه هفتم شعبان سنه ششصد و سی و سه بجای پدر نزول نموده عروس کرمان را در کنار پدر گرفت مدت یازده سال بآسایش

خاطر سلطنت روزگار گذرانیده و هر ساله خراج کرمان را بتمام تقر اقیم دیگران ... قاآن فرستاد در اوایل

مملکت ساعی جمیل مصروف داشت و قالب رعایا و برایا و کافهٔ سکنه در نهایت رأفت سلوک مینمود و در این مدت سلطان قطب الدین

در متوقف اردوی قاآن بود هرچه سعی نمود منشور ایالت کرمان را صادر نماید با آنکه محمود یلواج که رکن رکین آن حضرت بود حمایت

از او خیلی به مرتبه مبالغه مینمود نتیجه نبخشید زیرا اولاً میل قلبی اوکتای قاآن به سلطان رکن الدین و ثانیاً حمایت رکن الدین میکرد

جغتای قاآن بود دفع قطب الدین را میکرد و در عهد قاآن و گیوک خان پسرش بی نتیجه گذشت تا آنکه منکو قاآن

بر سریر قاآنی نشست سلطان قطب الدین فرمان سلطنت کرمان را گرفته روانه شد سلطان رکن الدین ناچار بجانب

بغداد و بعزم خدمت معتصم (مستعصم) خلیفه شتافت چون خلیفه میدانست در ریاست جانب او مخالف رأی قاآن است لهذا اعتنائی

به وی و شخصاً بحضورش راه نداد و آن بیچاره ناچار بطرف لرستان رفت سلطان قطب الدین که خبر شنید بتوهم اینکه

شاید سلطان رکن الدین را کار بر مرام گردد از کرمان بجدیت قاآن رفت و در آنجا چند ماهی این دو نفر در اردو مقام

داشتند آخر الامر بواسطه آنکه منکو قاآن سلطان رکن الدین را هواخواه اولاد اوکتای قاآن میدانست او را بسلطان

قطب الدین سپرد و در دست او مقتول گردید سلطان قطب الدین مقضی المرام بکرمان مراجعت نمود رکن الدین براق را

دو پسر بود و شش دختر یک دختر او منکوحه تیمور سالار ابن چلاکو خان و تا سنه ششصد و پانزده در قید حیات و متوطن تبریز

بتقوی و عبادت میل تمام داشت و دیگری از بنات او در حباله اتابک علاء الدوله یحیی و سیمی ثالث در عقد اتابک

علاء الدین پهلوان صاحب ملک احمد ترک از طایفه آقوچ وزیر که اکنون نواده‌های او از این قرار از جانب سلطان رکن الدین

میباشند مجملاً سلطان قطب الدین بعد از آنکه چرخ گردون او را شانزده سال سرگردان داشت دوباره اقبال خصمی حریف

در ده شوال سنه ششصد و پنجاه و یک بکرمان رسیده و آفتاب دولتش از برج شرف سر بر زد و هر اقبالی در دامن وجودش او را

استقبال نمود به همین رأی و رویه و کفایت منکوحه‌اش ترکان خاتون بنت براق بود اکنی در زمان سلطنت او بر تمام ممالک شهر

و ولایات کرمان خوش گذشت در سنه ششصد و پنجاه و شش در کوه جوبار بضرب شاخ نگار بمرد و در اقلیم روضة الصفا

را اعتقاد و آن است مرحوم صاحب فراش گشت و در سنه بعد از آن رخت در گذشت او را دو پسر بود مظفر حجاج سلطان و

کهتر سیورغتمش و چهار دختر داشت اول پادشاه خاتون دوم کردوجین خواهر آمد دوم بیبی ترکان سیم ... قتلق

زوجهٔ بایدو خان و بوقلق در حبالهٔ عز الدین ابن ابرسام ... بعد از وفات سلطان قطب الدین امرای دولت

مدت مملکت کرمان بر حکومت ترکان خاتون اتفاق کردند و واقعهٔ شوهرش را معروض رأی منکوقاآن داشته از
سدهٔ قاآنی فرمان آمد که چون سلطان قطب الدین در مدت حیات مراسم بندگی را بجای آورده بود مملکت را
بفرزندانش ارزانی داشتیم بنابر آنکه پسرانش خردسال اند ملکهٔ عادله قتلغ ترکان مشهور بترکان خاتون از راه نیابت
ایشان بضبط امور و مصالح نظم جمهور اشتغال نماید الحق آن فرزانهٔ کافیهٔ مدبرهٔ خیره در تعمیر ولایات و ترفیه حال رعیت
و افاضهٔ خیرات و مشاهد حسنات و احترام علماء و انعام فضلا بنوعی قیام نمود که در عهد عمران از هیچ پادشاهی بظهور
نرسیده مدت مدیدی در ترفیه عباد و آبادانی بلاد مشغول داشت دران اوان چون لشکر جغتای بعزم محاربهٔ اباقاآن و
استیلای ایران از آب آمویه گذشت ترکان خاتون حجاج سلطان را با لشکر کرمان بمدد اردوی همایون بصوب خراسان
فرستاد در جنگی که میانهٔ آن دو پادشاه واقع شد حجاج سلطان وظیفهٔ جلادت و جان سپاری را بتقدیم رسانید
اباقاآن بعد از ظفر بر لشکر جغتای در ازای شجاعت و جان سپاریهای او در آن معرکه او را بانواع عواطف و نوازش
خسروانی اختصاص داده به یرلیغ سلطنت کرمان معاودت داد و آن جاهل بی تجربه بعد از ورود بکرمان با ترکان خاتون که

مناکحه نموده جانب مراد او نبود بنابر فضاحت و لجاج درگذشته ترکان خاتون بعمال و حکام ولایات کرمان پیغام داد در وقتی
بر احکام و اوامر و نواهی حجاج سلطان ننهند و خود راه آذربایجان پیش گرفت و بعد از اندک توقف حکم ایالت کرمان از اباقاآن
گرفته مراجعت نمود حجاج سلطان چون خبر مراجعت خاتون را شنید از راه بلوچستان بصوب هندوستان رفت مدت
ده سال در آن غربت و کربت روزگار گذرانید آخر الامر سلاطین آن دیار سپاهی وافر و فیلان جنگی بوی داده
عزم کرمان نمود که قهراً و غلبةً ملک از متغلبه بیرون گیرد در عرض راه در سنه ششصد و هفتاد بأجل طبیعی درگذشت و لشکر
هند بولایت خود معاودت کردند ترکان خاتون بجمعیت خاطر در اصلاح امور جمهور لشکری و رعیت اهتمام
سعی نمود در حوزهٔ گواشیر و بلوکات قصبات و قراء متعدده احداث نمود چنانچه تا تحریر این رساله در بعضی از
رقبات قنوات معموره طایفه‌ای بیرون میآید در میان آنها نام ترکان خاتون ثبت است و قریهٔ موسومه بترکاباد
و چترود در شش فرسنگی در شمال گواشیر واکنون معمور است از عمارات آن عادله مدرسه‌ایست در سر آسیاب یک طایفه
ودر کرمان که از نتایج خاتون هستند بوده مدت سلطنت او در کرمان بیست و شش سال بود سیورغتمش ملقب بجلال الدین

بن سلطان قطب الدین در حسب خاتون بود و بیشتر اوقات در شرق خدمت کرمان در شهر بابک و سیرجان

و اقطاع دار زوبه بود از جانب خاتون حکمران بود چند دفعه اورا با خراج و تنسوقات به آذربایجان باردوی

خان فرستاد تا آنکه اباقا خان بجهان جاودان برفت و مسند خانی بوجود برادرش احمد خان بن هلاکو خان آرایش

یافت سیورغتمش دران اوقات در آذربایجان بود بنا به حمایت و توسط بوغچان نویان منشور ولایت کرمان و عزل

ترکان خاتون را گرفته بدار الملک ان مملکت روان شد این قضیه در کرمان گوشزد خاتون گردید فورا بجهت رفع حادثه

بصوب تبریز نهضت فرمود و در یکی از منازل که بعضی از مورخین نام آن را سیاه کوه نوشته اند با سیورغتمش دوچار روی

ملاقات نمود چون فرمان حکمرانی او را با نشان عزل خود دید جهان تیره و تار گردید و از هوش رفت بعضی از ارباب

سیر نگاشته اند دیگر از ان غشی بحال نیامد و مرد لکن خبر صحیح آن است که از انجا به آذربایجان رفت خواجه شمس الدین

محمد صاحب دیوان و بعضی از امراء جانب صلاح دانسته که خاتون را با یرلیغ حکومت کرمان معاودت دهند همراهان

سیورغتمش بعرض احمد خان رسانیدند که اگر در این حال سیورغتمش معزول شود کرمان از تصرف ارغون خان و خول

بیرون رود چون سیورغتمش دم از استقلال میزند لهذا صواب چنان است که ترکان خاتون این زمستان را در

اردو توقف کند در بهار سیورغتمش باینجا آید امر حکومت کرمان فیصل یابد بدین سبب خاتون آن زمستان را در اردو

مقام ساخت و در تابستان به تبریز آمد از غایت غیرت و کمال خشم بمرض خفقان گرفتار گردید و بمنزل موعود شتافت

بنیو روانش پرانوار باد ـ سلطان جلال الدین در سنه ششصد و هشتاد و یک بکرمان رسیده بی منازعی بر سریر

سلطنت متمکن گردید پس از آنکه ارغون خان بن اباقا خان مالک الملک ایران گشت بحکم نام سیورغتمش را بعمل

شده بکرمان فرستاد و ایلچیان متعاقب به احضار سلطان جلال الدین رسیدند او با عده و عده بهمراهی

تمام روانه شد در یورغچاقان در مقام باز خواستش بر آمدند اگر عنایت بوقا جینکسانک شامل حال او نمیشد

از ان مهلکه خلاصی نمی یافت بجهت تخلیص وی تدبیری انگیخته خواهر او را که عروس ترکان خاتون بود بشاهزاده

گیخاتو داده و کردوجین دختر منکو تیمور ابن هلاکو خان را از خاندان ایلخانان در سلک ازدواج سلطان

جلال الدین کشیدند و تمام وجوهات کرمان را سالی ششصد هزار دینار رایج داده هر ساله بخزانه برساند با یرلیغ

مملکت رخصت مراجعت یافت و با حشم و خدم بدار الملک خویش روان شد و بضبط و ربط شغل فرمود الحق

پادشاهی نیکوکردار و ستوده اطوار بود ارکان خلیفه سیه خان نگاشت و استدعای مددی از لشکر این قوم

در آن فطرت سرحد و ثغور را ... ارغون خان التماس او را مبذول داشته چریک مغول از حدود ... تا

اوغان و جرون سنگفته ... و آن گروه مدتها در آن مملکت به ... مشغول داشته در ع...

خواهر او که در شهر سنه شعبده و قو ارغون خان بود با گیخاتو خان سر ... را وداع کرد کینه او برادرش آن روز ... ب

آن ... سلطنت برگذاشت و پادشاه خاتون را ... او سلطنت کرمان ... پادشاه خاتون

ترکان خاتون مادرش را از خاک بیرون آورده در ... گذاشته کرمان آورد و در قبه مدرسه ... ترکان آ

مدفون کرد و سلطنت آن ولایت مستقل گردید پادشاه خاتون را لقب صفوة الدین بود حسن صورت و نکوئی

سیرت را جمع کرده سلطان قطب الدین پدر او را در کودکی ... ... نام او را سلطان حسن شاه

کردی غیر از ... او کسی دیگر ندانست در ... در فضل و کمال مشهور عالم ... خط نسخ نسخ خلاف ...

به عقد نکاح سلطان احمد خان بن هولاکو خان و ارغون خان بن اباقا قاآن نوشته در زمان سلطنت او

اکابر علما و فضلا را کمال رعایت فرمودی ... او ... در مجلس او صحبت علمی داشته میشد شعر را نیکو میگفت

خصوصاً رباعی او در ... امتیاز را داشته و عفتی تخلص میکرد این چند شعر از اوست

من آن زنم که همه کار من نکوکاریست — بزیر مقنعه من بسی کله داریست — نه هر زنی به دو گز مقنعه است کدبانو — نه هر سری به کلاهی سزای سرداریست

جهان طلعت خود را دریغ میدارم — ز آفتاب در آن شهر گرد و نداریست — درون پرده عصمت که تکیه گاه منست — مسافران صبا را گذر بدشواریست

رباعی

بر لعل تو ... ز سنگ رقم — ... بر ... کردستم — ... بر لب تو — ... و آب زندگانیست بیچ

ولها ایضاً

آن روز ... ز ... — ... جان ... — ... نگار میکرد ... — زان روز ... در ... کرد

بحسن صورت نیکوئی سیرت و کمال فضل بر قتل برادرش سیورغتمش جلال الدین ... اقدام کرد

تفصیل آن اجمالاً آنکه در شهور سنه ... پادشاه خاتون سلطنت کرمان آمد چون نزدیک گیخاتو

رسید سیورغتمش و نکوان مغول ... از ... استقبال ... پادشاه خاتون برادرش را در خانه

محبوس کرد و خبر جنگیز شهرت داد که توقرای کس دیگر را قبل او اراده نموده و بعضی و تیره شاهزاده عادل
گردید کردوجین خاتون طلبا در میان مملکت آبای کرد پس شوهر او قتل سلطان جلال الدین طلب
بعد یار حصار ... بر آمده واز قلعه شیخ حسام الدین قاضی جهت با آنکه قاضی برادر نعمتها از لطف جلال الدین
خورده و خوتها دیده بود قبول کرد بخود پادشاه خاتون قتلاده برادرت که محبس فرار کرده بنا نه فرا آمده بود چه او
فرد ... روا ... شد خاتون اورا خواهی نخواهی از خانه قاضی بآمدن ملعونا ... کرده شب بحیث و هم ... رسیده شد
نور ... یک ... از شب گذشته بود میر خاتون اورا خبر کردند و چنین شهرت دادند که خود سم خورده و درگذشته
شهر ... ایرباق است ... ایراد به خود دفن کردند پادشاه خاتون در زمان سلطنت خود حکمرانی
سیرجان و شهر بابک و اقطاع و دشتبر را به بیبی ترکان خواهر اعیانی خود گذاشته بود بیبی ترکان خبر قتل سیورغتمش
برادر خود را شنید با ... تشفی توبیخ ... بسیار براو خواهر نگاشت و جواب ... رسید بمصرف در روی
به قتل هیچ برادری اقدام نمودی در حقیقت نخبه جهان ... بر خویش ... حکومت تورا تمکین داشت دراز
ای

این واقعه بهیچوجه وقعی بر احکام پادشاه خاتون نگذاشت و ولایت نوستای از آن سوی کردوجین خاتون نبیره
هلاکوخان در شکوه سیورغتمش بود از گوایش به ییلاق شیز نقل نمود بشیر سنگاین جبان داوغان برادرزاده خان زاده
کردوجین آمده اطوار ابی و انقیاد کردند و از حرکات نیز جمعیتی با وی ... آمده قبول بندگی و ملازمت او را نمودند
و از این فقره ضعف شدید بر تسلط پادشاه خاتون روی داد خبر گرایش ... مملکت ان مملکت است هیچ ناحیتی متابعت
از پادشاه خاتون نداشت مقارن این حال خبر رسید که بایدوخان ابن طرغای ابن هلاکوخان در شوهر پادشاه خاتون
دختر سیورغتمش در بغداد خروج کرده امراء و اعیان مغول با او اتفاق کردند پادشاه خاتون از این خبر مضطرب گشت
خواست مولانا صدرالدین قاضی را که خواهرزاده ... منصب قضا ... آید بفرستد و با استظهار او از عهده
بایدوخان محفوظ ماند اما از ضعف طالع این اندیشه از قوه بحیز فعل نیامد چند روز بقول مردم کرامات فروش و خوش
آمدگویان و تعبیر خوابهای مجعول و مدرسان ادعای نجوم معطل و عشق گذرانید چون کردوجین خبر خروج بایدو را
مستظهر گشته از انگشت ... تاختن ... پادشاه خاتون در شهر ... را بسته ... گردید

پس از چندی روزی به همراه امرا و معتبران خویش به اردوی گردوجین خاتون پیوسته مخفیانه با [illegible] در درب

شهر و قلعه را به تو خان زاده گردوجین خاتون [illegible] خان مشغول [illegible] و اکنون [illegible] و قلعه دختر [illegible]

داده گردید [illegible] پادشاه خاتون را به [illegible] در شهر در خانه موقوف داشته به کوکلان سپرده [illegible]

به اردوی [illegible] خان فرستاده از تصرف [illegible] پادشاه خاتون اعلام داده شد [illegible] خاتون [illegible] سیورغتمش

خبر گرفته [illegible] او را [illegible] خان [illegible] پادشاه خاتون [illegible] گردوجین خاتون او را

مصوب [illegible] حکم شد [illegible] خاتون دختر سیورغتمش از جهان شربت ناگوار [illegible] برادر [illegible]

[illegible] کردند نعش او را به کرمان فرستادند [illegible] ترکان خاتون مدفون [illegible]

و غازان خان [illegible] و غازان خان مستقلا بر سریر فرمانروایی [illegible] سلطنت

کرمان را به [illegible] شاه ابن حجاج سلطان بن قطب الدین [illegible] و فخر الدین نامی

را بوزارت معین کرده [illegible] کرمان [illegible] فخر الدین [illegible] کرمان [illegible] مردم [illegible]

قراختائی کرمان از [illegible] کرده او را [illegible] در اول سنه ششصد و نود و چهار هجری که غازان خان [illegible] ایام

قدرت [illegible] کرمان [illegible] ملقب به مظفر الدین [illegible] خوب صورت و بزرگ

منش و [illegible] اشرار و مفسدین که [illegible] قتل [illegible] کرده بود [illegible] در نظم

بلاد و ترفیه عباد سعی بلیغ فرمود [illegible] شام و صبوح [illegible] اشتغال داشت

بواسطه افراط [illegible] آن پادشاه عادل [illegible] بامراض متعدده [illegible] استسقاء مبتلا شده در سنه

هفتصد و [illegible] آخرت [illegible] خبر وفات آن پادشاه [illegible] غازان رسید حکم

حکومت کرمان را به اسم شاه جهان بن سیورغتمش [illegible] ملقب جدش قطب الدین ملقب

گردانید [illegible] روانه ساخت پس از آنکه [illegible] رسید [illegible] تمام ممالک کرمان [illegible] سکه

سیورغتمش [illegible] شجاع [illegible] ایلچیان و سفرائی که از جانب غازان خان به کرمان [illegible]

وقعی نمی گذارد پس از آنکه غازان خان سریر خانی را به برادرش الجایتو گذاشت و گذشت [illegible] شاه جهان [illegible]

انکار کرد و سلطان محمد البته توقفی ننموده او با بعضی از معارف درگاه بکرمان فرستاد شاه جهان را قوه انکار

نبود طوعاً و کرهاً سلطنه نیز در خدمت سلطان بسبب منصوبی از جرید او درگذشت اما دیگر روی سلطنت کرمان را ندید و

تسلط سلسله قراختای باختتام رسید شد از دیوان سلطانی از اینجو ناحیتی قطعی با و رحمت گردید با عیال روانه شیراز گشت

مرقد ایشان [illegible] در آن دیار [illegible]

و تا آخر عمر در آن دیار او را محترم میداشتند وارث او منحصر بیکی دختر در ناش قتلق ترکان و تعیش مخدوم شاه بود

در حباله محمد مبارزالدین ابن محمد مظفر میبدی درآمد شاه شجاع و جمال الدین و شاه محمود سلطان احمد از آن مستوره زائیده گشته

القصه سلطان محمد شاه چون شاه جهان را از مملکت کرمان معزول کرد خواست زمام حل و عقد مملکت کرمان را در قبضه

اقتدار یکی از بندگان حضرت نهد و از عهده اداره سپاه و رعیت کما یجب و ینبغی برآید قرعه اختیار بنام امیر مبارزالدین

ابن محمد بن مظفر که حقوق خدمتگزاری ثابت داشت و افعال و اقوال او پسندیده حضرت بود آمد در سنه سبعمائه و بیست

بکرمان نزول کرد تا سنه هفتصد و بیست و یک مبارزالدین محمد مظفر کرمان را تصرف نمود و ادای آن جهد با امیر مبارزالدین

محمد برازان با پسرش بیکفورد ملقب به قطب الدین از در سنه هفتصد و [illegible] خواجه علاء الدین ملقب نهاد و شاه

ازخمه

از سنه [illegible] سلطنت متوسط [illegible] توجهات آن دیار مامور گردید و شاه در آن مملکت توقف نمود در سنه هفتصد و هفت امیر صاحبقران

بایین خدمت مراتب دیار مامور شد برازان از جانب سلطان ابوسعید سلطان محمد بن طاش امیر چوپان سلدوز

و در آن وقت مملکت بنظم کرمان مامور شد طایفه جرمان و اوغان را که پس از صد بیرون نهاد و غارت اموال

رستاق و ولایات اشتغال داشتند بجای رسانید و مراجعت نمود در این وقت نوبت سلطان ابوسعید رسید در سیورغ

قطب الدین والی کرمان سر خود سری دارد امیر مبارز محمد تنبیه و اخذ او مامور گشت چون باول خاک کرمان رسید در چند

منازل با رفتند و نزول از حکمران کرمان با نامه اطاعت و انقیاد با امیر مبارز رسید و خواست تا نزدیکی رفسنجان

باستقبال آمده الطاف بندگی سلطان را نمود امیر مبارز مرحمتی و نامه به پیشگاه سلطان ابوسعید خان فرستاد و سیورغ

قطب الدین منسب ثابت قدم و جا گرم راسخ دم است چندی خلاف او را هر کس عرض کرده منسوب خلاف رعیت خواه

بود اینک شب و روز در خدمه و خیمه در مقدم و ششصد هزار دینار با وجوهات کرمان را ابداً از وضع مصارف و منافع

ولایتی بپرداخت و همین زمینی ارسال خواهد نمود و پیرا از فرستادن رسول بدرگاه سلطان تجویز جدا از مملکت کرمان است

نزول نمود بعد از چند روز ولایت هرات را باعتمادی از قطب الدین بستان نمودن فرستاده حکم امارت کرمان باسم قطب الدین

بمخالفت جانبه و امیر مصر مراجعت کرد و در سنه هفتصد و سی و هفت امیر مسعود شاه بن امیر محمود شاه اینجو تمامت ممالک

عراق و فارس و کرمان در اداره او بود حسب الحکم بنصب آمد امیر از القلم و نسق امور کرمان و وصول مالیات آن معاودت کرد

در سنه هفتصد و سی و شش سلطان ابوسعید بجهان جاوید خرامید و در ایران فتوری عظیم بادید آمد و هر روزی در هر ملکی

ملکی سر بر داشت ملک قطب الدین در کرمان استیلا داشت و در ان ایام قدرت و شجاع و جنجال طول کشید به خیال

گذشت در سنه هفتصد و ... امیر مبارز الدین محمد مظفر بنا بسبب آنکه مخدوم شاه دختر شاه جهان ابن [illegible]

بن سیورغتمش کرمانی در حباله نکاحش بود از شیراز باشلوه را امیر بر جهان [illegible] کرمان تاخت ملک قطب الدین بجانب کرمان

چند روزی در قلعه و شهر کرمان مدافعه کرد آخر چاره جز فرار ندید با لشکریان بهرات گریخت امیر محمد مظفر و [illegible]

نواب و عمال بولایات فرستاد و چون بحوالی هرات رسید والی آنجا جمعی از همیان را باستقبال او فرستاد

در مراتب [illegible] نوازی [illegible] تقصیر نکرد قطب الدین بوالی آنجا معروض داشت در دیار کرمان [illegible]

مخالفت در میان توانه [illegible] است و اهالی آنجا [illegible] از روی دل [illegible] دارند اگر والی عالی [illegible] فرماید فوجی از سپاه را

بهمراه فرمایند تسخیر آن مملکت بسهولت دست دهد والی هرات را ابدیت کرمان مطمع افتاد و یک دو هزار

[illegible] ملک قطب الدین به مصاحبت [illegible] روانه کرد [illegible] شب [illegible] خارج راه [illegible]

اکثر سلطان [illegible] و دیگر [illegible] چنانچه [illegible] از حال آن جماعت خبر یافت

چون جوان [illegible] از [illegible] که در آن [illegible] آگاهی یافت

[illegible] رفته [illegible] نرسانید.

جناب مبارزالدین [illegible] در طلب [illegible] در باب دفع دشمنان استعداد و استخراج لشکر [illegible]

طریق [illegible] لنا الیوم لنا لوت و جنوده [illegible]

گفته صلاح [illegible] است [illegible] مبارزالدین ناچار در

جوف [illegible] روانه [illegible] خورد

و بعضی از سپاهیان او در آن وقت در یزد بودند و ملک ... دیگر از کجا یافته از شیراز هم اشغال دارد و امیر

پیرحسین چوپانی در فارس است و لشکر زیاد داشت و صدیق در حق مبارزالدین بود با وزن دیگر خلاصه

شمس‌الدین صاین صاحب تاریخ آل مظفر می‌نویسد که چون امیر به یزد رسید لشکر یزد را طلب کرد و سعی

لطیف به شیراز فرستاد و از امیر پیرحسین استمداد خواست لشکر یزد بازدیدی بود پیوسته هنوز

به ولد شیراز رسیده بود که جناب مبارزالدین از اطراف اصفهان به کرمان نهاد و در فاریج در دوازده چاه

طاق با سپاه قطب‌الدین و ملک داود جنگ در پیوست نیران محاربه و نایره زبانه گرفت غبار

معرکه بر جانب ملک الله خورشید پیچید شاه شرف‌الدین پسر امیر محمد و شاه سلطان برادرزاده

او با جب وجب بسی حمله‌ها بشاشت کردند و در آن معرکه که از هول قیامت نشان می‌داد از روز

رستاخیز حکایت میکرد مردانه کوشش بسیار دلیرانه نمودند آخرالامر چوپانیان منهزم گشته روی

بفرار نهادند دیوار حصار را دو قلعه یکی بلدک و دیوار ساختند روز دیگر جمعی از ... به شیراز رفت

ابرا

امیر محمد رسیده او را با تمام سپاه تعقیب کردند نیز روز دیگر ملکان جنگ کرمان و داود جمعی از یزد را به

قلعه بازه جهتند مبارزالدین در کرانشهر در محله مردکان که این زنان جنو با برادرشاه شجاع ورود

آمد و غیر قلعه ارگ همه محلات شهر را بحیطه تصرف در آورد لوران بعضی هر حیث برخی خانان

از عارف رفت و دست از بقیه اسباب جنگ بازمانده بیش و الحال داود دست ...

محاربت میکردند بعد از آنکه چند روز دیگر در آن ملک داود از قلعه بیرون آمده در حوالی

خوابان کوی رنان جزو قریه سعیدی جوی ملک دشتکی کرمان است شدت قحط و قتل بسیار

از شیوع آمد از اکثر دلیران خود از لب حیات خورده گشته و بقیه السیف قلعه در جهت نهضه

دروازه آن آمده مولانا حاجی قاضی و امیر ایتک با سپاه در خواه امیر پیرحسین چوپانی از شیراز

بعد از آن پسر امیر محمد رسیده وارد قریه باغین هفت فرسنگی کرمان شده و چند روز دیگر در ملک

داود خبر آمدن قشون فارس را شنیده لب را به لشکر قطب‌الدین با شرذمه قلیلی بطرف بم رفت

طلب لشکر رفت ملک داود چند روز قلعه‌داری کرده از صدمات سپاه یزدی بستوه آمده متوسل به

انگیخت و به امیر پیغام کرد که من خود طمع ولایت کرمان را نداشته و ندارم دیگری برادر سلطان به دلول

الماس بعد در صدد هستم اگر مرام امیر بشارت گردد و اطمینان دهند مفاتیح قلاع و مقالید حصون را

به کسان حضرت سپارم و در طی الطاف خود مرحمت نمایم امیر عرض و التماس او را قبول و مهم

و قسم یاد نمود که ملک داود و همراهان او را امان دهد داد در حق وی راه و عنایت دریغ نکند امیر

مبارز بلاد را به زور و ضرب رحمت به کلی تعجیل به دل کرده چون فراغت از

ضبط و ربط بلاد کرمان فراغت یافت خیال تسخیر به عزم در این وقت امیر شجاع الدین را به

کمر داد در سلطنت سلطان ابوسعید بن سلطان محمد خدابنده که در آن وقت مرکز او بود بعد از انتقال

آن شاه و ملوک الطوائف که هرج و مرج شده بود شیراز را به تصرف کرده به کار است

رتبت آورده در سنه هفتصد و چهل امیر مبارز شاه را در گوشه به نیابت بگذاشت

دیگر

دیگر خود شاه مظفر لقب شرف الدین داده فرستاد تا ... در لشکر را به ... حرم

کرده امیر شجاع الدین ... ولایت ... کرده ... به جنگ اصفهان و ... امیر بود

سلطان که توقیا به هزار کام ... با ... داشت ... خبر ... کرد امیر شجاع

الدین به روزه از ... بر ... آمده لشکر امیر ... حتی ... اسمال گذاشت

هر چند جناب ... در ... لشکر ... شاه مظفر ... جعفر

ذیل ... سردار ... همراه ... توقیف کرد ... شاه مظفر ... را

همراه مشغول بود ... امیر ... رسید ... امیر ... رشته

طلب سپاه داماد ... سه هزار مرد جنگی از آنجا ... امیر ... رسید در سنه هفتصد و

چهل و سه ... شاه ... کرمان ... سپاه ... به عزم تسخیر ... حرکت کرد و در ...

... سلطان ... توقیا ... نرد

حمله نمودند محصور شد که از امکان دولت سبزوار گذشته بود امیر ولد و حسنک که مدتی از آن

سوی جمع محصوران از قلعت فرار شده بودن آمده بعضی خواجه ... الدین علی فاران را که ... و شیخ الاسلام

آن بلد بود بدو فرستادند و صلح آنکه ما همه در رعیت امیر تیمور ... جناب سبزوار بازدهد

چه بنده از حوالی جوری رسیده اخی شاه الدین؛ تمام سعی رسانیده آن بلده بکمک علی خواهند پرداخت چه

آنکه خط تو چون بر جرایم اعمال آنها کنند چون امیر از محاصره دلتنگ شده بود قول و وعده آنها را

باور کرده نسبت بخود حرکت نمود عمارت دخت یافته از آن شعیب بسوی آمده بر جواب جبیح

داشتند از کوکب و ملوک دختر بزرگ بودند امیریان بکمیت المدح یافت حاجی غیاث

الدین عقبه را با جنودی محاصره آنها مأمور کرده خود او بجوانب تور ساعدت نموده از حد گذر

گرده انبوه از هزاره بولکات جمع آوری کرده گرفت ثالث عقب به روان شده این دفعه

در تعقیب محصوران وسرشت محاصره افزوده آب قنوات در رود اب آنکوله و حوض را

جمع آوری

جمع آوری کرده بود در حصار را از ... دیوار را خراب کرده بود و مشرف گردید اخی شاه الدین در

ارک محصور بود آنجا هم در بایستی الکیا ده؛ فوت دولت نوزان بنها رسیده بود ... بیاری از

طرفی آمده شده بودند امیر ... را با بیان ... که بیان حال در ... و تمایل اخی شاه

الدین مرزوبان او سلطان پیش از بلده برآمده شتم در کفن کردن برابر پرده امیر در اه دو جمهور

پوست دارد قرار که نوشته اند این سوره اسعود امیر عوض کرد

من آمده ام بدست اسیری کفن بگردن گر میکشی بتیغ در میخور بپذیر

در بعضی از روایات در مزینه نجم هم ذکر کرده اند و لطف صحت ندارد رقم عفو جناب سبزواری

بر جرایم اعمال او کشیده شد دفعه خویت جانب کو استیفلف کرد ... اگر جوس معین الدین

بیدری نگارنده تاریخ آل مظفر و بطاهر آنکه ماخ این سلسله به سرخ امت ... معروف هند و نگه سبزوار

الدین را از آنجا که از قنات اخی شاه الدین طرفه رفته و اسم زنده اما از بابر کتب تواریخ معلوم

میشود که شاه شجاع الدین بکم مبارز الدین بقتل رسید. جمع امیر [illegible] نقض المرام وارد و کوشش گردید پس از سه
ماه نهم دفع فتنه الوار فارس نسبت بشهر بابک در خنجان بسمت بود. تفصیل این اجمال آنکه
بعد از زوال سلطنت ابوسعید که دوره زوال قوت بود الوار فارس که غالباً قشلاقشان داراب
و ییلاق آنها نیز دهات و مراتع فارس که با قراء شهر بابک متصل است بود. این
نشیم شهر بابک آمده مردم آنجا را غارت نموده بعضی از قراء و قلاع را متصرف شده برای خود
نیز بودند [illegible] در خنجان [illegible] عمارت [illegible] خط تملک بر بعضی دهات آنجا کشیده بعد برای
درسواشی مردم بیچاره را بردند و در آنجا تسلط و استقلالی بهم رسانیده بودند. خاطر جناب مبارز الدین
که از هم [illegible] بودند [illegible] فارغ گردید به قلع و قمع آن طایفه همت مصروف داشت
و به مهتر خویش مظفر و صاحب رکن الدین وزیر بصوب خنجان راند. الوار خنجان
[illegible] استقلال کرده عیال و اموال خود را بکوهستان راوند فرستادند که متصل بشهر بابک

در خنجان

در خنجان است بردند. امیر فرهنگ با سپاهی هم عقب ایشان روی بآن جبال آورده چون
نزدیک بمحل که بزرگ الوار بود رسیدند آن طایفه در برابر عسکر مبارزی از صبح تا
ظهر بجدال و قتال اشتغال نمودند چون [illegible] گشته نسیم فتح بر پرچم علم مبارزی وزیده اشرار
الوار بعضی قتیل و برخی زخمدار و اسیر شدند و جمعی قلیل بسمت جبال فرار کردند جیش
کیهان [illegible] آنجا تاخته اموال آنها را چپاول نمودند و جمیع [illegible] را در
آوردند [illegible] تا زنان و کودکان را [illegible] بصوب فارس که وطن اصلی آنها بود
بردند [illegible] این طایفه الوار فارس در چند سال قبل که سنه هزار و دویست و
هشتاد و شش بود هشت صد خانوار [illegible] کیهان [illegible] شرارت و فساد کرده دهات
مردم را بغارت بردند از معتمدین و ثقات قراء شهر بابک [illegible] شنیدم که [illegible]
گوسفند و [illegible] هزار گاو و خر مردم آنجا را بغارت بردند و در قطع طرق و بردن اموال تجار [illegible]

واقف و معتقد دین که تاسی کرده در این زمان ... قبر آنها از این قرار است

ناصری   عبداللهی   لو مهری   کیلچ   و بزرگ آنها رضا قلیخان بود

القصه در آن سال که سنه هفتصد و چهل و سه بود خبر تولد پسر شاه شرف الدین مظفر از یزد

به امیر رسید امیر محمد را که بسبب پدر داده نام او را شاه یحیی گذاشت   در این وقت جلال

ارباب غرض حسد سایه امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر که نهایت محبت بود بحال

بنقض عهد دگر دید ... امیر پیر حسین مبارز الدین را از شیراز طلب نمود ... کرد اگرچه [illegible]

تاریخ آل مظفر بنقض عهد امیر عذرها خواسته و اما حقیقت آنست که بسبب ... امیر محمد

امیر پیر حسین کرده ... حقوق احسان او را بعقوق عصیان مبدل کرده ... اما چون

امیر پیر حسین شکست خورده و به آذربایجان رفت شیراز بتصرف امیر شیخ ابواسحاق اینجو پسر

شاه محمود اینجو که ... در آن ولایت ... داشت در آمد ملک اشرف چوپانی اصفهان را مسخر کرده

خیال

خیال تصرف یزد ... رسید هشت هزار مرد باستعداد بصوب ... که در آن وقت در دست

کارگذاران امیر محمد بود فرستاد   سلطان شاه برادرزاده امیر که از قبل او حکومت یزد داشت

بصوب ... رفته لشکر بیگانه را از دخول منع نمود و با آن گروه معارک مردانه کرد امیر در

کرمان که ... خبر آمدن ملک اشرف را شنید با گروهی انبوه بیزد رفت چون

ملک اشرف خبر ... از اصفهان به آذربایجان مراجعت کرد امیر از دارالامان بدارالعباده باز

گشت ملک اشرف بعد از ورود بتبریز لشکری بسیار جمع آورده بمقام ... شیراز ... امیر

شیخ ابواسحاق بصوب فارس نهضت نمود و در آن حال ... که رسید ... بگذاشت

حروف ... را که آتش ... رسول چرب زبان کرمان نزد مبارزالدین محمد

فرستاد ... آنکه ... باتفاق در ... شیخ ابواسحاق کوشش نمائیم که شاید

دشمن ... خواه ... است اگر امیر در این حال ... مساعدت ... فرستاد ... محمود

بیان نکه خواهد گردید پس در جواب گفت اگر ملک سلغر را دلخواه چنان است که مدافعات از صدق و
صفا نخواهد بود لذا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته زبان بغیبت ملک میگشاید در اظهار
صندیسکن آن جناب تقرب بجوید مقید و مغلول نزد ما فرستند ملک اشرف صاین قاضی را
شناخته بود که آنکه امیر چنین کاری را بوده و جمله الملک را دلیل بود بر حسن
در خیانت کرد و سبب بر شایعه و جعفر اموری شد عالی قدری دارد که بر این نحوه
پیش کرد لهذا قاضی را مغلول نزد حضرت جناب مبارز فرستاد و آن جناب بعد از آنکه
جوانمردی و همت خود را نزد ملک اشرف و سایر ظاهر ساخت با قاضی کمال مهربانی کرده
با هم بمصحف و طلاق سوگند یاد کردند و سبب دیگر آنکه در آن وقت قلعه سنگ سپیدان
که از اقوات قلاع ایران و شرح آن بعون الله در جغرافیای این کتاب عرض خواهد
در تصرف عمید الدین برادر قاضی بود و امیر مبارز مظفر سه سال بمحاصره آن قلعه را نتوانست گرفت
درحق

درحق قاضی محبت نمود قاضی برادر خود را پیغام نگاشت قلعه سنگ سپید را بتصرف جناب مبارز
الدین داده و خود منصب امیر الامرائی منصوب گردید و در تمام حل و عقد امور جمهور را بید
قاضی مقرر دادند خواجه تاج الدین عماد کرمانی وزیر امیر بود آتش حسد در کانون سینه اش
مشتعل گردید بعد وقتی بدان مشغول شد قاضی را بدان داشت که رسالت شیراز را الزام
برای خود التماس نماید تا اسباب محبت را که میانه امیر شیخ و مبارزالدین تازه گی وقوع یافته بود
بمصلحت و دوستی مستحکم نماید امیر این رای را پسندیده صاین قاضی را بجهت ایلچیگری
بشیراز نزد امیر شیخ فرستاد پس از روزی چند خبث طینت و خیانت خواجه تاج
ظاهر گردید حکم بقتلش فرمود و بهیئت این شعر را با خط خود نوشت
بر تاج خواجه از سر لطف بخش   تا خیره تاج بخش گردید ترا
در آن وقت سعود بطرف الغان گردید اما بعد از چند روز بجزای اعمال خود گرفتار و مقتول

شد چون ملک اشرف بجهت اخبار وحشت که از آذربایجان شنید از ولایات تبریز معاودت کرد
شیخ ابو اسحاق را قوت زیاده شد و در شیراز سکه و خطبه بنام خود نمود و با لشکری فراوان از عقب
یاغیان روی بکرمان آورد چون بسیرجان رسید پهلوان علی دارا که از جانب امیر محمد والی کرمان
بود مقاومت نکرده بهرام گریخته و بقلعه سنگ سیرجان پناه جست شیرازیان آنرا
بجهت عزیمت در محلات کرمان از فرصت شیخ ابو اسحاق داشت که فتح آن قلعه بقلعه
ملک بست عنان عزیمت بجانب کرمان مستعطف ساخت در امیر امجد که از حال بدوک
بر دیده و دره خسته گریخته توقف نمود در آنجا معلوم کرد که تاب لشکر جمال اوغان
و اسباب جنگ همه احشام و حشر کرمان در جان نثاری امیر محمد را دم وفا بستند
بنا بر آن طالب صلح شد بعد از سعی در سای امیر ابراهیم ملقب بظهیر الدین که از امراء
بزرگ امیر چین بود در آن اوقات بخدمت امیر محمد روزگار میگذرانید مصالحت نزد
امیر شیخ

امیر شیخ آمده او را از مصاف امیر محمد دو توقف امیر امجد تخویف کرد امیر شیخ را از ظهیر الدین پسند
آمده بعزیمت فارس بازگشت پس از آن شاه شمس الدین حسین قاضی را که داد طلب فتح کرمان
بود با سپاه بسیار بفرستاد قاضی بولک لشکر دید و قطاع در آمده رود ساقی جمال واد غازا
بطل نیف اکثری بخود باز ساخت در محل خود که کرمان بنابر آنکه تنها گذاشت این خبر مسموع
امیر محمد گردید با جمعی از ملازمان که حاضر رکاب بودند از شهر کرمان کوچ داده در روک
قطاع شد و فتنه شد پس از سه روز بعد از محاربه غالب آمده حسین قاضی فرار کرد بعضی
از شجاعان لشکر امیر او را تعاقب کرده و سر او را که از خود جدا کرده بخدمت امیر آوردند
امیر کامران برادر ملک خویش بازگشت چون این خبر در شیراز بامیر شیخ رسید عالم در نظر او
تیره و تار گردید سپاهی انبوه از ترکمه و اعراب و شول و ایلات و لکان و سایر حشم فارس
گرد کرده کرمان گرفت از راه هرات و مروست و بهزاد بک و رفسنجان متوجه با میر تا نظام گو آید

دفعات نمود روز دیگر امیر مظفر با جمله لشکر از شهر بیرون آمده مصاف آغاز نهاد و از بام تا
شام به جدال و قتال اشتغال داشتند در این جنگ جی که قاید سپاه شیراز و از فرط شهامت و شجاعت
بسیار امتیاز داشت کشته شد شیرازیان دلشکسته شدند روز دیگر امیر شیخ ابواسحاق با لشکر زردار
تاخت و تاراج بلوک زرقان و کوهستان مأمور نمود در این هنگام جاسوسان این خبر را بسمع امیر مبارز
الدین رسانیدند او پهلوان علیشاه بمی و پهلوان زنگی شاه و پهلوان محمد را با سیصد نفر
در جوف لیل شیخ قشون فارس از شهر بیرون فرستاد پهلوانان بحیز دروازه شیرازیان
رسیده جمعی را قتیل و بقیه را دستگیر کردند لطفا که یکی از آنها نتوانست فرار کند
و پهلوان جلدی بحواشی برگشتند امیر محمد دانست که خبر شکست شیرازیان با امیر شیخ رسیده
ز سوء سرهای کشتگان را که دل ایشان افتند و به بنگاه امیر شیخ فرستادند امیر شیخ
چون بر این قضیه مطلع شد طمع از تسخیر کواشیر بریده از ظاهر آن شهر کوچ کرد و دنبال آن طرف
راند

از راه رفسنجان دارابجرد که این زمان بهرو مشهور و در دو فرسنگی شهر ... نزول نمود
دو سه روز توقف کرد چند باغ و عمارت عالی که از ابنیه امیر محمد بود با خاک یکسان نمود
در آنجا جاسوسان خبر آوردند که شاه مظفر پسر امیر محمد با جنود بی شمار در شهر یزد مستقر و مهیا که
منتظر وصول عسکر بیگانه است تا بمقابله پردازد امیر شیخ نیز از آن طرف یزد مأیوس گردیده
از راه نفت با برقو رفت در آنجا بخیال افتاد که ملک اشرف در آذربایجان جانب امیر محمد دیگران
مرده برادرش قوچقنه الکه ملک زمان طرفین بفارس در آمده نیز و سفا دست آنها را
نداریم نا به مصلحت صدرالدین قاضی ابرقو و ملک نصیرالدین حاکم آنجا را بجانب فرستاد تا از
قبل او عقد مصالحت با امیر محمد بندند لیکن چون قوم مصلح انجام شده عود کردند بعد از آنکه امیر
سفرای امیر شیخ را با بسیار از اجعت دادند بعزم قتال قبیله جرمان و اوغان[1] که در سرزمین یزد
داشتند بآن صوب نهضت نمود شمس الدین و شهاب الدین پسر ملک نیز جرمانیان بقتل

[1] - جرمان [illegible] از طوایف [illegible] اوغان و جرمان

چنین آمده و سیوغا متفرق شدند نقطه را که بزرگ قبیله اوغان بود به بوک جیرفت که در
آنجا ضیاع و قلاع محکمه داشتند رفت جناب مبارز شمس الدین و شهاب الدین جماعت زیادی جیرفت
فرستاده بقیه مردم جماعت زیادی از اوغان جمع آورده بنای مخصوص کردند که لشکر مبارزی آن
نان را شکست نتوانستند چون نقطه بزرگ اوغان به جیرفت رسید امیر مبارز
قبیله جماعت اوغانان را جمع کرده و گفت امروز قبیله اگر چه کمی محروب جمیع لشکر اصلند
مشغولیم اگر در این جنگ شکست خوردیم زنان ما و مردان قتیل و دستگیر خواهند شد در مقابله
مقاتله امیر مظفر ستم نشد و طبق برگه‌ای کردند و شمس الدین جماعتی را که در لشکر او امیر
می‌پنداشتند در قلعه توقف داشتند چون امیر به جیرفت رسید مردان آن قبیله و بیشتر از
زنان اسلحه پوشیده مصاف دادند آتش حرب بالا گرفت چون جیرفت جنگل و
درختان انبوه دارد که شطر ی خوانی از هذا الکتاب سیاه همیشه است و نقل است چه
که

کنند ملقب لعدم الکفی لشکر امیر شکست فاحش خوردند هزار نفر بیشتر از آنها کشته شد و جماعتی از اوغانان
اموال بسیار غارت کردند در آن معرکه امیر مبارزالدین زخم تیر کشته شد خودش هم زخم برداشت
در آن حال پهلوان علیشاه بن کوجانی نامدار و لشکر امیر السردار بود رسیده از اسب پیاده گردید
و به امیر گفت بر اسب من سوار شو و از این مکان برگرد امیر به جیرفت و پهلوان علیشاه آنقدر کوشید تا از ضرب
شمشیر به سلف پیوست بعد از سه روز خبر شکست لشکر و کشته شدن امیر به والده او بیاع
داد و اوش چند دشنام رسید آن ضعیفه گریان خود را به نزد پسر آمد که دشنام باع
و خواهر وقت آن دزد راست نبود برای فحص و تحقیق این خبر بسبب این واقعه به
فرستادند فردای آن روز خبر رسید که مبارزالدین را چند زخم رسیده لکن ترکش نیست و
الحال بقیه السیف دارد شود قاطبه لشکر امیر از رفتن و پیرامون اطراف شان جمع کرده‌اند و
دیگر سفینه‌ها در قرق بنشیند صدقات دادند در این سال امیر مبارز مظفر در کرمان بنای مسجد جامع

گواشیر را کرات ثانیاً عمارت فرمود ... در سنهٔ هفتصد و پنجاه باتمام رسید و تا اکنون که سنهٔ هزار و

۱- سیصد و بیست و چهار است[1] آن مسجد معمور و آبادست القصه چون ایلچیان داود غازیان که از جانب

شاه یزد آمده از وفات امیر جوبانی و حرکت اندیشناک شده بودند ... جلیه را از شیراز نزد

امیر شیخ ابواسحق فرستادند و پیام دادند که با استظهار تو این جنگ [فتح] را کردیم به یاری ابو ... د

کنیم تا گواشیر را که دار الملک این مملکت است تسخیر کرده سایر ولایات را از تصرف در آوریم

آن وقت کرمان ضمیمهٔ مملکت تو شود ازان سوی چون امیر به گواشیر رسید و قبر حضرت ... که عمادالملک

سابقاً او و امیر شیخ ... صدر الدین و ملک نصیر ... و معارضه واقع شده بود لهذا

خواجه حاجی که او را به شیراز فرستاده کیفیت شکست سپاه خود را به ولایات و طلب نصرت

کرد سوار و جوانان داودغان قبل از وصول خواجه حاجی به شیراز رسیدند امیر شیخ از شنیدن

این خبر خوشحال شده بود چون خواجه حاجی وارد گردید و ابلاغ پیام کرد و نامهٔ امیر مبارز را
الدین

[1] [illegible]

رسانید امیر شیخ بی‌تدبیر را نشاط رسید که گویی که زمام دولت در آغوش کشید با سران سپاه و جوانان

داودغانی ... کرده و به خواجه حاجی گفت پنجهزار سوار حاضر است هم اکنون بجانب کرمان

روانه و کمک به ... دشمنان کنید ولی خفیانه به سردار پنجهزار سوار سپرد که تو هنگام جنگ

امیر مبارز با جوانان داودغانی امیر مبارز را گرفته بکشند که گواشیر را تصرف نماید خواجه حاجی

مردی زیرک و مجرب بود ... حقه امیر شیخ را در یافت و گفت بسیار خوب

اینک سر حق ... به جان خریدم و مژدهٔ لطف شما را به ... میدهیم امیر شیخ قبول کرد خواجه

حاجی ... به کرمان گسیل نمود و تدبیر ... شیخ ابواسحق را پیام داد امیر مبارز به امیر شیخ

نوشت که بودن ... برای ... سپاه ... همین قدر که مردم بر اوقات

و ... ما را ابلاغ شد ... لشکر ... است چون ... تدبیر امیر شیخ به هدف مراد

نیامد فرستادگان جوانان داودغانی را از مجلس بیرون آورده خلعت داد و سلطان

جهانزاد نفر را با دو هزار سوار بکرمان فرستاد و خود عزم یزد کرد، قتلغ جان داد علی امیر محمد را
محصور کرد امیر را لشکر غنیمت و خود با بیست هزار سوار فارسی از راه قشه بصوب یزد کرد لطف
الطاف امیر محمد بود در آن روز از آمد در آنوقت شاه مظفر که از جانب پدر حکومت یزد را
داشت آنجا نبود چون این خبر بامیر رسید پدر شیرا بعضی از متجنده کرمان بیزد روان
شد و شاه مظفر خبر از امیر شیخ بعید در آنجا شتافت جنگ در پیش قلعه داری
مشغول شد مجملاً امیر شیخ بحوالی یزد رسیده توقف کرد و مدت یکماه تخمین
از صبح تا شام رواج نقب ها و جنگ اشتغال داشتند شاه مظفر جنگهای دلیرانه کرده
امیر شیخ از تصرف آنجا مرفوع الطمع گردید چند دفعه امیر و سید صدرالدین را از
اردو بقلعه آمده در آشتی گفتند آخر الامر شیخ با شاه مظفر صلح نموده در
خارج حصار یزد یکدیگر را دیدن کرده امیر شیخ بشیراز بازگشت آمدیم بحال کرمان

ازان

ازان روز چون سلطان جهانزاد با لشکر فارس بکرمان آمده متجنده کرمان داد علی را اتفاق
دیگر آنها برداشته بکواشیر آمدند در قناتغسان که تخمیناً نیم فرسنگ از شهر کرمان است چادر اقامت
افراختند امیر محمد از شنیدن این بلکوب آنها نفرستاد و چند مصاف شد بعد از آن جانب
کردند چون این خبر بامیر شیخ رسید خواجه علاءالدین محمود و سید صدرالدین را بجهت مصالحه
بکرمان روان کرد وقتیکه مصالحین بکواشیر رسیدند امیر محمد مقدم آنها را گرامی داشت و در چند
مجلس گفت که بعهد و پیمان امیر شیخ هیچ اعتماد نمیتوان کرد زیرا که بارها عهد بسته و بعد از آن
شکسته چند دفعه با مرا سپاه و پیمان را بقتل رسانیده و سلطان جهانزاد با سپاه
فارس و علاءالدین با سید صدرالدین بخدمت امیر شیخ رجعت کردند چون جماعت جهان
داد علی را با مرغانه لهذا از سلطان الخمسه المحاربت کردند امیر ایالت آنها را
قبول ننمود بعد از آن جمعیت را از هم متفرق شد و بعضی را بقتل رسانیده گردند آه

مقارن این حال امیر مهر بیگ داماد ملک اشرف چون از عقب مردان لکوان آمده استمداد نمود که عساکر

کوهان بعضی از دهات سنقر را که متعلق به امیر شیخ او بوده است تسخیر کرده روی استیلا نهند

امیر مهر قزلان جربای داودخان را با تعلق و جمع ملک زین آن جماعت مصحوب اردو بوقا

که از سرداران سپاه ملک اشرف بود بطرف اصفهان روان کرد و شیخ علی لقب الدیغ را

که او نیز یکی از سرداران قبیله جوان بود دیگر آن نزد خود نگه داشت و مقیم ساخت چون اردو بوقا

بود زنیه اصفهان رسید امراء جوان و داودخان را که دل در دوستی امیر شیخ بود اظهار عصیان کردند

این خبر را اردو بوقا به امیر مهر فرستاد امیر مهر شیخ علی الدیغ و بعضی از بزرگان آن قبیله را

که در کوهان بودند نصیحت نمایند و در عقب ایشان کسی را با جمعی همراه اردو بوقا فرستاد

و مرقوم کرد تا اعلام این خبر قبل از سپاه نزد اردو بوقا و کنند اتفاقا

آن شب در آن شیخ الدیغ رئیس قبیله جربای نزار بود چون به اردو رسید جماعت جوان

داودخان

داودخان اسب او را شناخته و در بعد از آنکه ما هریخته تاخت آوردند و قبیله که در اردو بی اردو بوقا بودند

با تعلق و جمع ملک نسبت ناراضی نسبت امیر شیخ شتافتند اردو بوقا سرداران را با سپاهی بطرف اصفهان

نمود و بگرفت در قشلاق آن طایفه بود در آن ساخت و گفت انک سلطان جهان بدرگاه

عقب سرش برسید تا با تسلط لکه تنگ در استیلاء امیر مهر کوشید امیر مهر داودخان زمستان

با قزلان کوهان مصحوب جرفت سفت خود و شاه شجاع را که در آن وقت شاهزاده بود

بود مصحوب خود نموده مخدوم شاه مادرش را در کوه اشتر خیابت گذاشت هزاره جوان

داودخان چون از آمدن امیر مهر مطلع خبردار شد بکوه سلوکی که ساینه بوک جرفت و

سردو بوقا پناه جستند امیر کبیر رفت در آمد و بسیاری از مراعی و مواشی و اموال طایفه را

غارت کرده و لقوبه در فارد که [illegible] که سیلوی است متوقف شد چون آنکه عقاب

سخت و جنگلی پر درخت داشت مبارزت فائق از آنکه [illegible] در این وقت سلطان جهان

با لشکر فارس به دروازه رسید چون قتلغ ملک جناب سلطانی بود با آن جناب پیام داد که اگر جناب مبارز
الدین محمد به این سو عزیمت نماید تشریف برد فرمنه به عزیمت رسم و لشکر بلکه میان منهم باید آن
امرا را جرئت کرده نقض نمود و سلطان جاندار و جمعی و فاکره به عزیمت پیوست که کمال انعام
و التفات را امید در سنه هفتصد و پنجاه و سه امیر شیخ به قصد شیراز عزم تسخیر نمود و کمان
روی به نهاد شاه مظفر بزرگان و کوچکان از سپید تا سیاه تیز کرد سلخ ذی‌الحجه داد امیر ادو
ممنون و قبول گشته و در دفع لشکر بیگانه اتفاق کردند مدت چهار ماه امیر شیخ دارالعباد
را محاصره نمود صورت فتح در آئینه مرادش جلوه‌گر نیامد اگرچه قحط و غلا در آن
بلده روی داد لیکن چون زمستان رسید فارسیان خوش بر جهت شیراز راندند در آن زمان
امیر بیک جکر که از امراء بزرگ ملک اشرف چوپانی بود از ملک مزبور روی گردان شده
در شیراز به خدمت امیر شیخ رسید و از آمدن امیر بیک جکر مستظهر گشته رایت تمام سپاه را

با دوازده هزار دوبیستی هزار سوار و پیاده و استعداد حرب به سبب آنکه فرستاد که برادرزاده خود
امیر کیقباد در آن صوب و ضبط آن گذاشته چون این خبر به امیر مبارزالدین محمد رسید تقطار و جمع ملک با تمام
مردان کار آمد جوانان دلاور غازی گجور آمده و محمد شاه و در شاه شجاع را نزد امیر شیخ
کردند و قسم یاد کردند که پس از این طریق خلاف نپویند امیر ابواسحق آن جماعت را قبول کرده
همه را به زخمی دلاور ... که این مرد کار از طبیعت شاه مظفر الزدی با سپاه آنجا
جمعی فرستاد و به صوب رفسنجان که بر راه ... بود بفرستاد نزد در آن شاه مظفر لشکر زد
با امیری پیکار کرده چون امیر بیک جکر سردار لشکر فارس شنید که امیر ... به طرف کرمان
در رفسنجان منتظر وصول لشکر بیگانه است لشکر را راه کج کرده به میز در آمد امیر از رفسنجان
بیرون آمده در صحرای پنج انگشت قدم ... کردید طرفین صفوف قتال آراستند امیر
و شاه مظفر را با سپاه بزد و اعراب کرمان و جماعت اودر... بیک را

میمنه و شاه شجاع را با برادران چون بایزید و اوغانی و قشون کرمان را در میسره گماشت ازان

طرف امیر بیگ جکار در قلب جا گرفت و امیر کیقباد برادرزاده امیر شیخ با طایفه یعقوب بای و تول

و کلوی نزار میمنه فرستاد و امیر محمد اتابک را با برادران قریشی خان و جرم و کارزار فقط را

میسره مقرر بود اول میمنه امیر بیگ جکار بر میسره امیر مبارزالدین حمله آوردند شاه

شجاع و مردم میسره او را شکست خوردند آخر الامر همه از روی بگریختند شاه مظفر مردانه کوشید

نزدیک بود که نیان غالب آید سر از تن کار شیرازیان از هم گسیخت امیر محمد شاه

اتابک و پیر کوچک و حسام الدین جهاندار با جمعی دیگر از معارف اردوی شیراز بعضی اسیر

در آمدند و شیرازیان روی بفرار نهادند بنه و بنگاه و خیام ایشان به غنیمت به پایان

نصیب لشکر کرمان شد امیر مظفر الدام کرد بشیراز رجعت نمود و شهر شحنه را اعلام قرر

در شهر منشور ... درجان بخود و بجهت تسلط منصوب بر رفت صاحب ... امیر

الدین

الدین راقم تاریخ آل مظفر نوشته اند در آنجا سید شمس الدین شاه جد سید علی صدرالدین نگارنده نامه

یکتا موی از محاسن مبارک حضرت ختم الانبیاء علیه و آله صلوات الله را بهدیه با میر مبارز

الدین داد امیر آنرا گرفته چند رقبه از ضیاع صحبت نهایت به اقطاع سید مقرر نمود

و جمیع چریک اصلیت که از جوانان داد و غازیان و اسباب و کمیسیری الطلب که دونده

بودند از یزد خویش بمظفر یزد نوشت که قشون مشرف آنجا را مصحوب خویش برکاب

حاضر آید و از آنجا از راه جیرفت و ... شد و به که این زمان کوشک مرغان گویند

بکوشک از زوره آمده اقامت نمود و از همه برکات ایلجاری بخواست پنجاه روز در آنجا

توقف نمود از حضرت حاکم کرمان عساکر و لشکر با او پیوستند و شاه مظفر از یزد

با سواره و پیاده مدتی امیر رسید در آنجا خواجه علاءالدین کرمانی که از امرای

امیر شیخ بود و صدرالدین قاضی ابرقو از جانب امیر شیخ رسیدند و هر چه امرا را بصلت

در رجعت امیر مغیث جانب سارو قبول نکرد و جواب گفت بهیچ وجه عهد و پیمان امیر شیخ
را با اتفاق اعتمادی نیست و از ارزو ... از راه فرک و خادم بجانب شیراز کوچ داد و آنجا را
محاصره نمود و چند دفعه امیر شیخ از شهر بیرون آمده مصاف داد شکست خورده بشهر بر
گشت مدت محاصره چهار ماه امتداد یافت شاه مظفر پسر مهتر امیر مبارز الدین که
پیوسته از جانب پدر بحکومت یزد مشغول بود در آن ایلغار ملازم رکاب بسبب رطوبت
هوای آنجا مریض گشته وفات یافت و مبارز الدین در سنه سبعمائه و پنجاه و پنج شیراز را
مع مضافات مسخر کرد امیر شیخ بصوب لرستان رفت و قلعهٔ سفید را مأمن ساخت
امیر بیگ جکار سپهسالار شیراز با محمد ناصرالدین وزیر و تاج الدین دستگیر شدند و بعد از چهار
پنجاه روز سپاه امیر شیخ را نیز اسیر کردند امیر بیگ را در آب کرده غرق نمودند پس از
تسخیر شیراز امیر مبارز الدین شاه شجاع را که در آن وقت از سایر اولاد او بزرگتر بود و در
رکاب

رکاب پدر ولیعهد بجانب کرمان فرستاد و علی سهل و کلو فخرالدین وزیر تاج الدین را
محبوس بدو سپرد شاه شجاع بعد از ورود کرمان کلو فخرالدین و تاج الدین را بکشت و پس از
اندک زمانی علی سهل را خفیه مسموم کرد و بشهرت دادند بمرض طبیعی درگذشته امیر مبارز
الدین پس از فرستادن شاه شجاع بکرمان سلطنت شاه برادرزاده خود را در شیراز گذاشته و
بجانب اصفهان رفت امیر شیخ از قلعه سفید بلول و نامه به بغداد فرستاده و از امیر
شیخ حسن ایلکانی استمداد کرد شاه سلطان پسر خواهر بوقار را با سپاهی همراه امیر
شیخ روان کرد اما بسبب تعلل لشکر بغداد بشیراز رجعت نمود چون غالب شیرازی زاده
او بودند بکلفت جنگ شهر را تصرف نمود در این حین شاه شجاع با سپاه کرمان
برادر بعزم فارس آمده بود از شیراز شاه سلطان گریخته به شاه شجاع
ملحق گردید شاه شجاع متعاقب بصوب شیراز براند چون در آن وقت امیر شیخ را قوتی

نتوانست خودداری کند شاه شجاع وارد کرمان شد لشکریان امیرشیخ در کوچه و بازار با سپاه کرمان
مصاف دادند . تیمور سردار لشکر امیرشیخ کشته شد و امیرشیخ دیگر به راه فرار گرفت و شاه
شجاع به دار الاماره نشست امیرشیخ به جانب اصفهان آمد و از آنجا به لرستان رفت و جمع آوری
سپاه مشغول شد از آن جمعیت لشکری فراهم آورده به اصفهان آمد نایب او که در آنجا
بود او را بیعت نمود امیر مبارزالدین مدتی به محاصره شهر اصفهان مشغول بود کاری از پیش نرفت
شاه سلطان خواهرزاده خود را به محاصره آنجا امر کرد و خود به عقب لرستان راه از(؟)
رفت شاه سلطان پس از چندی به علت روی گردان شدن بعضی معارف شهر از امیر
شیخ و سپردن کوتوال قلعه طبرک حصن را مسخر کرد امیرشیخ گریخت و به خانه امیر
الدین شیخ الاسلام مخفی شد بعلت اینکه چند سال قبل از این شاه سلطان از خالوی خود
مکدر شده به خدمت امیرشیخ پناه جسته در آن امیر عادل(؟) با ذل در خیرات و دادن

مردم و خرج طلاق(؟) و درویشان مبالغه نموده بود که فوق رغبت او اتفاق افتاد و پس از چندی
که مادرش هم اراده به صحبت او و خدمت خالو نمود شبی بی اذن و اجازه امیرشیخ از شیراز بیرون
رفت در قریه‌ای از قرای آنجا گماشتگان امیرشیخ او را گرفته به شیراز آوردند امیرشیخ او را
عذرت(؟) نمود بلکه به تشریف مشرف گردانید بعد از چند روز او را با تدارک و خدم و حشم به کرمان
خدمت خالش فرستاد لهذا چنان می‌پنداشت که سلطان شاه در گرفتاری او جهت تلافی
حقوق سابقه سعی نماید اما خیالش خلاف واقع گردید او را از تنور خانه شیخ الاسلام
بیرون آوردند و از ترس غوغای مردم اصفهان که قلباً محب امیرشیخ بودند در صندوقی
پنهان کرده به قلعه طبرک فرستاد و محبوس و مغلول نمودند در آن اوان امیر مظفر از
هم استان(؟) به دختر(؟) شیراز رفته بود شاه سلطان خبر به آنجا فرستاد و امر حکم کرد
امیرشیخ را با پای پیاده بیاورند شاه سلطان او را با سعیه(؟) نفر مستحفظ به شیراز فرستاد بنابر

اندیشهٔ هجوم عام که از مردم شیراز داشته او را از راه خیر منصرف ساخت این در وقتی که مقیم براد ق
خانه بازرس نمود آوردند امیر مبارز از او پرسید که حاجی قراب را چه گفتی جواب داد خیانت
کرده او را کشتم امیر مبارز پرسید حاجی قراب که قصد بوده گفت خون پدر ترا الجنید پدر
بزرگ گفت امیر شیخ ابو اسحاق پادشاهی عادل و باذل بود هرگز دست بخون او نیالایم
پس کمک محض خوش آمد سران پادشاه ذی‌جاه را از زمان جدا کرد این قضیه در روز
پنجشنبه سلخ جمادی الاول سنهٔ هفتصد و پنجاه و هشت اتفاق افتاد خواجه علیه الرحمه گوید
راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاق   خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
از قضیهٔ دلخراش شیخ ابو اسحاق اهالی فارس و عراق محزون و متأثر گردیدند در این
سال مبارز الدین از شیراز به اصفهان آمد پادشاه سلطان حاکم آنجا که امیر شیخ ابو اسحاق
را گرفته و اصفهان را فتح نمود چون فرمانش بزرگ کرده بود از قتل القا نموده نگاه داشت

را نتیجه

را نتیجه بر عکس داد امیر مبارز الدین مبلغ خطیری بسم نقد امیر شیخ تقاضا میکرد و داد او را
دشنام و نکوهش میرسانید لهذا شاه سلطان از امیر رنجش خاطر کرده بود در این حال
خبر رسید که جانی بیگ خان از دشت قبچاق آمده آذربایجان را فتح کرده و ملک
اشرف چوپانی را که بشرف خود اشتهار در دشت قبچاق رسانیده و پسر و بیرون پسر خود را
در آنجا گذاشته و به دشت قبچاق معاودت کرد در این سال نیابت قبیلهٔ چوبان
داده خان در بیلک رود بارگاهان در سر مرتع و علفزار نزاع شد توقتیا بلغه یغز
از این جهت خلق کشته شدند در این اوقات امیر مبارز الدین شنید که جانی بیگ برد
و پسر و بیرون آذربایجان را گذاشته به دشت قبچاق رفت و پسرش مسلم اخی جوق
که بیچاره استعداد ندارد صاحب ملک آذربایجان بشه لهذا بلوازم حرب به جانب
آذربایجان براند در سال گرفت اخی جوق مصاف داد نیم فتح ترجم

۴ سال در ری و در تبریز را متصرف گردید آن فتوا با اسم شاه یحیی پسر شاه مظفر که نبیره‌اش بود بدشت
در ولایت فرستاد و همه روزه شاه شجاع و شاه محمود را ایشان می‌نمایند و بگفت شاه شجاع را
از ولایت عهد خلع کردم و خیال داشت در حیات خود برادر کوچک سلطان اویس را به تخت
سلطنت نشانده و خود برداری قیام نماید القصه در تبریز خبر رحلت سلطان اویس پسر امیر شیخ
حسن ایلکانی از بغداد بدست آورده بیکباره بسمع امیر محمد رسید مصلحت در توقف آنجا ندیده
بصوب اصفهان بازگشت در آنجا شاه شجاع و شاه محمود پسران امیر مبارز الدین و شاه سلطان
خواهرزاده‌اش پیمان را بپایان مؤکد نموده حقوق پدر و فرزندی را بعصیان تبدیل کرده
امیر مبارز الدین را گرفته در قلعه طبرک محبوس نمودند و در شب نوزدهم ماه رمضان چشم او را
میل کشیدند خواجه علیه الرحمه گوید

دل منه بر دنیی و اسباب او ... زانکه از وی کس وفاداری ندید

شاه غازی

شاه غازی خسرو گیتی‌ستان ... آنکه از شمشیرش خون می‌چکید
سروران را بی سبب محبوس کرد ... گردنان را بیگنه سر می‌برید
عاقبت شیراز و تبریز و عراق ... چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان‌بینش بدو ... میل در چشم جهان‌بینش کشید

لکن حسب الحکم شاه شجاع او را از قلعه طبرک بیرون آورده به قلعه سفید برده و از آنجا
به شیراز آوردند چند روزی مطلق العنان بود و با حشام زیست کرد دیگر باره شاه
شجاع از او بدگمان شده به قلعه سنگ سفید بیرحانش فرستاد و از آنجا به قلعه بم آورده محبوس
داشتند در آنجا در سنه هفتصد و شصت و پنج وفات کرد نعش او را بمیبد نقل
کرده در مدرسه مظفریه که از بناهای او بود مدفون کردند مجملا چون امیر محمد مظفر
معزول گشت شاه شجاع سکه و خطبه بنام خود کرده از اصفهان به شیراز آمده فرمانفرمائی

کرمان را برادر کوچک عینی خود سلطان احمد عمادالدین بداد و بآن دیار فرستاد در اصفهان
دار و سلطنت آنجا را بشاه محمود که نیز برادر عینی او بود گذاشت و شاه یحیی برادر
زاده اش را در قلعهٔ قهندز محبوس کرد و بجانب کرمان روان گردید در بیرون کرمان از دیدار
مادرش مخدوم شاه مسرور شد در غرهٔ محرم سنهٔ سته و ستین [?] به بم آمده در آنجا که
نصرت آثار را جمع آوری فرموده بجهت انتقام عصیان جرمان و اوغان بجیرفت آمد
امرای عاصی خبر یافته همگی ببلوک رودبار مجتمع شده و قلعهٔ منوجان را که از قلاع
محکمهٔ مملکت کرمان است محکم کردند شاه شجاع از جیرفت عنان عزیمت بجانب رودبار
معطوف گردید مدت [?] بمقابله و مقاتله سه ماه اشتغال داشت و قلعهٔ منوجان مفتوح
گردید اما بسیاری از مردم جرمان و اوغان که در آن کوهستان مشهور بکوه بارز منزل
داشتند غارت کردند [illegible] بعد از [illegible] مولانا عبدالعزیز شیخ الاسلام
کرمان

کرمان [illegible] طلبیده جان [?] از قلعهٔ منوجان بکرمان شاه شجاع مشرف گردیده [?]
یافتند شاه شجاع ملک حکمرانی کرمان را بسلطان احمد گذاشته بجانب شیراز برگشت چندی
گذشت که میانه شاه شجاع و شاه محمود منجر بنزاع گردید شاه محمود باستظهار سلطان
اویس از اصفهان آهنگ شیراز نمود شاه شجاع سلطان احمد را با سپاه کرمان بحراست
دارالامان کرمان برکاب برادر پیوست و وقتیکه شاه شجاع از شیراز بعزم مقابله
بیرون آمده بود شبی با امرا و مقربان کنکاش جنگ با شاه محمود را [?] سلطان
احمد را پیش آمده که بجنگ برادر [illegible] حاجب و دربان گفته [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] تشریف بیاورید سلطان احمد گفت [illegible] مقصود [illegible]
بود و سعادت نمود [illegible] خواهش خویش با برادر [illegible] برادر دیگرش شاه محمود
شاه شجاع سلطان شبلی پسر خود را بجای او بکرمان فرستاد پس از روزی چند سپاه طرفین بهم رسیده

که سلطان شبلی بجوانیست شاه از عدم تجربه و تدبیر او در آن بلاد فتنه حادث شود لهذا او شاه

و ملک محمد را که برادر زاده خواجه قوام الدین محمد بودند و جوانی در نوزاد ادراک نامه

نامزد است بچنگال کرمان امور نمود بعد از فتح این در توقف باز رسیده گذشته

در لشکر شاه سلطان شبلی را از آن مملکت اخراج نماید و خود ادعای حکومت و استقلال ورزد

لهذا خواجه محمد امین قاسم را که مرد امین و کاردان بود با سپاه بگرمسیر در هزار لشکر

هزار الدهان کرمان روان کرد که آن ولایت را حفظ و حراست نماید و پیش از رسیدن

در لشکر شاه سلطان شبلی بن شاه شجاع و امیر سیورغتمش جلایری بر حسب فرمان جمع آوری

لشکر نموده که بعد شاه شجاع برادر زاده داراب چون در لشکر شاه با سلطان شبلی ملاقات کرد

سخن چند بوجود شهزاده بیان نمود که او را از رفتن فارس متردد نمود و نیز در لشکر شاه این جاد

اتفاق نمود خواجه جلال را که لله و دعاگوی سلطان شبلی بود بر آن داشت که بتدبیر غیر

معقول

معقول شهزاده بی‌راه را بمرور از فارس بهرات بردن ببرد از اطراف چون در لشکر شاه احوال

مملکت شاه شجاع را شوریده و متشتت دید هوس حکومت کرمان در ضمیرش استحکام یافت بعد از

شاه در گذشت ملک محمد صلاح در آن دید که از درد و خواجه محمد الدین قاسم را به امر بکار

قتل کرمان خواجه جلال لله و حاجی نام امیر آخور شبلی را از میان بردارد روز

دیگر برادر را بچشم زخم مسموم کرد و سلطان شبلی را در قلعه که الحال سلطانیه است در

قلعه دختر آنجا دار و محبوس نمود خزینه کرمان را متصرف گردید اسباب خزاین را

گذشته مصدر عام در داد در اندک زمانی لشکر بسیار جمع کرده ترتیب اسباب مقاومه

اشتغال نمود چون که متصرف شد بسبب طمع ملک محمد را طاعت شاه محمود منسوب نمود

سکه و خطبه بنام شاه محمود کرد چون این خبر به شاه شجاع رسید غضب کرده پهلوان را

با امیر سیورغتمش جلایری که از عمال سلطان اویس بود بکرمان روان کرد تا آن بر حسب خود

بطرف آمده چون استعدادی نداشت بدون جنگ راضی شده بشیر معاودت نمود برگشته چون
شاه شجاع قوهٔ مقابله با شاه محمود نداشت از ترس تسلیمی شیراز را بشاه محمود گذاشت و خود به
آمده مدتی در آنجا توقف کرد و با سعید برادر بعزم تسخیر کرمان و تدبیر پدر شاه بطرف کرمان
داد چون بشهر بم که اول خاک کرمان است رسید چند روز توقف نمود از اعراب کرمان
و بعضی از ولایات توقع یاغیه بسیار در ظل رایت او مجتمع شدند شاه شجاع از آنجا
بعزم تسخیر سیرجان حرکت کرد در قریه برسم مهیشران که مابین دارابجرد و کرمان است
و شاه از گراشیر با چهار هزار مرد در جواه رسید و اول تودرب جنگ در بیرجانی بعد از
مصرف کرمان که باسپاه و شاه بعضی بدست شاه شجاع پیوستند مجدداً شاه شکست
خورده بکرمان مراجعت کرد شاه و اخوی او بفرمانی که این شاه شجاع کرده بود شاه
منیر او را تعاقب کرده در ابرآباد که یکی از نواحی کرمان است چهار روز دولت در
آنجا

بشهر معروف خواجه توران شاه وزیر شاه شجاع بشهر رفته پدرش را با پاره سپاه باو پیوستند او را
برخاست و از فارغ بشهر نزول کرد در آنجا اطلاع یافت شاه رسیده کرمان شاه برادر خیال مخالفت است
ندارد چون که با وی اتفاق داشته تعقیب ننمایند و از همه بلوکات و ولایات کرمان لشکر بجز است
و از بهر بجز آمده چند روزی توقف کرد تا سپاه از تمام بلوکات کرمان برو پیوسته بعلاوه
اولیای و اوزبکان کرمان گذاشته و خود با سپاهی که حاضر داشت بطرف فارس رفت چون
از یزد و اصفهان گذشت بجهت مقدم گرفتن علیق و آذوقه میان جوانان و سپاه نزدیک
کرمان نزاع شد طایفه جوانان و اوغانان از اردو بیرون آمده بطرف جیرفت و
بعد از که در طی آن جماعت بود برگشته شاه شجاع لابد کرمان مراجعت
نمود و تدارک جنگ آن جرفه را دیده بسبب جیرفت با لشکر سیرجان که در آن وقت
زیر آن جرقیله بود تا صد شیراز نزد شاه محمود فرستاد و طلب امداد کرد و

قلعه بمت حوزه را محکم نمود و بعضی از حشم و تبعهٔ خود را بقلل جبال عمان که جنگیهٔ سلیمانی مسکن دارند

جای داد در کامبی شاه شجاع سه ماه زمستان را در جیرفت اقامت نمود بهیچ وجه آثار فتح

بر پرچم علمش نوزید چون قاصد و نامهٔ سیورغتمش در شیراز بشاه محمود رسید خواستند که دیده

شاه یحیی را با سپاهی بمدد طایفه جوبان و اوغان فرستاده و گفت میخواهم بجیرفت بروم

و با سلطان اویس جنگیده بعد که مرا استخلاص نمائی شاه یحیی نشنیده عم اکرم از راه فرک دارم

دارزویه تا حوالی بوک رود و بر رواند از آنجا رسیدی در پایین خدمت عموی خود شاه شجاع فرستاده

اظهار بندگی کرده و طلب دختر او را نمود خواجه معین الدین منشی جیبی صورت مراسلات آنها

را بعینها در تاریخ نقل کرده شاه شجاع مراعات او را قبول فرمود و با او گفت که

پیشنهاد تو مقبول است بشرط آنکه بیرا از جیرفت بکشی و بیزد که مقر حکومت تو است بروی

و منتظر فرمان ما باشی شاه یحیی حسب الامر عم اکرم تلطف بیزد رفت چون طایفه جوبان و

اوغان

اوغان از امراء اویس گردیده بر سلطان انگیخته که شاه شجاع از جیرفت بکرمان برجعت

خواهد کمال ما بخدمت او طاعت داریم شاه شجاع به دارالملک کرمان آمد سیورغتمش

و سایر امراء جوبان و اوغان بخدمت پیوسته شاه شجاع بعضی را بعضی را گفته ایشان را

نوازش و دختر خود شاه سلطان را بجهیزی بسیار بیزد برای شاه یحیی فرستاد و شهارک تسخیر

شیراز مشغول شد از عام بوکات و حشم کرمان استمداد نمود و از یزد نیز لشکر بخواست در

اواخر تابستان بعزم شیراز از آنجا بقوریه رفت و از آنجا بجانب گنبد سرچهان سر راه

در آنجا و حوش و چهار و لشکرها جبیلد شدگان را نیه تا با تاسپاه از ولایت و

کرمانات برسد آنجا رسیدند و در آنجا شاه منصور با سپاه یزد نیز بقوچان برادر خود

شاه یحیی بخدمت عم بزرگوار رسید شاه شجاع سلطان جهانگیر پسرش را در شهر کرمان

نیابت گذاشت و سلطان زین العابدین پسر دیگرش را با تاسسپاه سرچان بعقب فرستاد و

و هرچه دیگر ز سلطان اویس و سلطان شبلی را ، امراء کرمان ملتزم رکاب ساخت و با لشکر
ساخته بجانب شیراز در اهتزاز آمد چون شرح معارک چندان ربط بتاریخ کرمان ندارد
لهذا بتفصیل آن نپرداخت مختصر شاه شجاع معارک متعدده در نواحی فارس با شاه محمود
نمود در اغلب فتح با کرمانیان بود تا آنکه شاه محمود شیراز را گذاشته باصفهان که تیول خود
بود رفت شاه شجاع پس از تصرف شیراز بعزم ملاقات شاه یحیی بیرون آمده در یزد
از دیدار برادرزاده و دخترش شاد گردید چند روزی در آنجا بعشرت گذرانیده بشیراز مراجعت نمود
دلیران خود سلطان جهانگیر و سلطان زین العابدین را از کرمان بفارس احضار کرد در ایام
حکومت آن دیار را به پهلوان اسد که از نبایر مؤید الدین آیبه خزانه‌دار
حضرت شاه شجاع بر جریده بداد پهلوان در کرمان بخیال خودسری افتاد اما بجهت آنکه خود شاه
و در شاه شجاع در آن وقت در کرمان نبود پهلوان اسد را مقتدر نمود دست تعدی از آستین

بیرون

عصیان بیرون آورد چند دفعه مخدومشاه بنوشته خود نگاشت که پهلوان را خیال مخالفت
و خیال خیانت است شاه شجاع سخن را است ، در راه حرص وقوف نمود و اعتنائی نکرد تا پهلوان
کنیزکی از خواتین کرمان آمد که نامش ششک چکک بود رفیقه کنیزکی که زن ایلسر
پهلوان رئیس بود گفته شش خواتین بخیانت مخدومشاه که کرمانی بود خوشحال شده پهلوان
کرمانیان را قلع ساخت و خود بعد بسرای برله کوه ورود با بزاز و ملازمت گذرانیده عصر آن روز
پهلوان اسد را دیدار بغیرت تحریک آمده گفت پهلوان خواتین را اسرار که در وی جمع
خواتینی که در بازار گذرانیده مخدومشاه چون شنید متغیر شده گفت کنیزکی که زن
خودش هم سعی دارد در بازار گذراند که خواتینش را ذلیل بدهد خواتینها را بزنید و از
بازار بیرون آیند در آن روز مثل سیاه مردم کرمان و خراسان در میان بازار نزاع شد چند
نفر از طرفین مقتول و مجروح شدند مخدومشاه چادر برانداخته از منزل بیرون آمد که

بوده پهلوان آمده خوب نیایند و آتش دهد خواجه محمد کرمانی ملقب قطب الدین از انکار بر
کرمان بحث نکند فقط عوض آن عذر می‌نماید که هیچ جا تیغ شاه شجاع مدنی ضابط خود را
دهید اگر مخصوص فرمایند پس شرح و بزرگ را گفته و قصد را بر سر او خواب کنند خلاصه
هر چه فرمودن کرد نکرد خدمت پیرا از طغیان پهلوان را همین شاه شجاع چنین
استنباط نمود که پهلوان آمده با شاهزادگان قرچقای خان که از اقارب محمود شاه
هستند همراه سلوک نکند لهذا آن شاه خدمت محمود شاه پهلوان آمد را جنایت و
خلاف ستم می‌نماید خاقان چون از جانب شاه شجاع مأیوس در قطع الطمع گردید
از کوه اسپید سلوک سرعت نمود پهلوان آمده خاطر مکاره ازرک خود بیرون و
طغیان اشتغال نمود مقارن اقبال سلطان اویس پسر بزرگ شاه شجاع که مادرش
خواهر امیر سیورغتمش جرجانی بود از هجر و دوری کرمان پیشه از شیراز بجانب آمد از آنجا

دقیق

و قیمی مجهول بنام پهلوان نگاشته و بخاتم شاه که همراه داشت مختوم نمود مضمون آنکه ما
فرزند خود اویس را بحکومت کرمان فرستادیم پهلوان آمد به شیراز باید و این فرمان را
از جیرفت نزد پهلوان آمد فرستاد با آنکه او دانست این حکم مجعول است عذر آورد که
سایه می‌رو شاه نامه است و آن نشان در فرمان نوشته لهذا حکومت را به سلطان
اویس وا گذاشتم اویس تیره بر تیر هدف مراد نمایند راه اسپاهان عزم ستم خویش
شاه محمود پیش گرفت و بدین سبب حکومت و استقلال پهلوان آمد مکرر برقرار شد
و موجب زیادتی طغیان او گردید چون این خبر در شیراز بسمع شاه شجاع رسید با
برادرش سلطان بایزید و برادرزاده اش شاه منصور که شجاعی مشهور بود با لشکری
آراسته از راه فرک و طارم و دارابجرد و جیرفت بجانب بم راند امیر سیف الدین حسین
که از جانب آن شاه دیباچه در آن قلعه حصین کوتوال بود مقدم شاه را استقبال کرده

علیق و نزول با حضر و پیشکش تقدیم نمود این خبر در کواشیر به پهلوان اسد رسید و سلطان انگیز قول
خواج بود بشرط آنکه شاه شجاع شیراز را بجهت خود مسلم دارد بعد بت سپردن گردید شاه
با دو منصور ملک و نگاه بهر طرف شده آنجا چهار پنج سنگ بهر کرمان نزول نموده و از
آنجا بحوالی بهر راندند پهلوان ، جمع کثیری از خواجها و کدخدایان بیرون آمده تقریب
بعهد کرده قرار نهند شاه منصور و سلطان بایزید کوششهای مردانه کرده جمعی را قتیل و
دستگیر نموده پهلوان ، بقیة السیف فرار کردند و این دو شاهزاده تا پیر دروازه کرمان را
تعاقب نمودند اصحاب کواشیر بی‌عهد و قرار یافت امیر بهر کشته آمدند در این
اثنا پهلوان به شاه یحیی که در یزد و محرک سلسلهٔ فتنه بود مراتب حالات را اعلام نموده
و طلب امداد نمود شاه یحیی که بسبب ظاهر از مساعدت به عاجز بود در خفیه قاصدی
بشیراز نزد پهلوان خرم که بموجب فرمان شاه شجاع بضبط و ربط آن مملکت مشغول

بود

داشت فرستاده پیغام کرد که چون مولد و منشأ تو نیز شیراز است لهذا واجب چنان می‌نماید
که پهلوان اسد را در این واقعه مدد کنی و چنان از این ورطه و اخذ بیرون خواهد که
قوم از طریقهٔ حزم خارج گردید و تدارک اسباب حرب و ادوات عصیان مشغول شده
خزانهٔ بیگانه بسیار اعیان کرمان فرستاد که ظاهر است تا پیشی از منافق اهالی خطهٔ
شیراز صادرات ... از جانب شاه یحیی و اتفاق شیرازیان با شاه محمود اکثر تیم
اگر حادثه روی نماید تقصیر از ما نیست سلطان صاحب خرابت بود و نقش لوح ضمیر خرم را
مطلع شد برادر خود سلطان احمد ملقب بعماد الدین را با شیر کرمانجی را
کرمان ، بازداشت و سلطان زین العابدین پسر خود را در خدمت عم گذاشته
متوجه فارس گردید سلطان احمد در محاصرهٔ کواشیر صبر و جهد بلیغ نمود در خلال
این احوال رسولی از پیش امیر آمده عرضه داشت که بنده کمی از نان کرمان گرفته پادشاه است

دفتر از آمده باشند و با شخص خود گرفته بعد از خوش تسخیر آن کرده ایم در بابت او سپرده داود در
امانت خیانت نموده از نقض عهد ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
نیندیشیده رعایا و صادق و همه واثق است که با هر وجه از وی استرداد در دو
در جواب کفران لا یحیق المکر السیئ الا باهله را در باید الحکم لله مرد ناهنجار
که چون گران رود زهره دار   زمانه زبالا بزیر آوردش بجز بر خویش بسپاردش
وقتی پهلوان اسد بر قول خود صادق و در عهد او واثق است که پدر و برادر خود را
سهل نبات و فرستد و متوقع از وی آن است که ما را گذشته آن برادر تسلیم نماید
و ار از بازگذاشت حکومت کرمان مضایقه ننماید والسلام

دستخط شاه شجاع که بسلطان احمد بر سبیل تهدید نزد پهلوان فرستاد او در پنهان خاطر
گرداند و چون به خاطر خود مستظهر بود و با محمود و سپاه سپاهان آماده و ار ستیز کرد

ولذا جرئت خیانت نمی‌شمارد همه دانند که سلطان احمد و پهلوان اسد از پادشاه درخواست نمایند
که از جرم این بنده درگذرند و بنده مال بخزانه برساند و سکه و خطبه بنام پادشاه موشح گرداند
شروط آنکه محافظت مملکت و رعیت کما ینبغی بجای آورد و اگر از جانب نخواهد و در رفع نمایند چون
بنده در سینه عمر خود را بخلق می گذرانید و از ننگ بجای خود در جهت ساباط که او از
عمر سلطان صفت لطافت ابر ساطع گردد در عقایه که در دایع حضرت
فائق الرای حضرت بلادء علو دلباء علو مقبل نزند سلطان احمد ایلچی بفرستاد
فرستاده تا صورت واقعه پهلوان اسد را معروض رای پادشاه گرداند شاه شجاع
در جواب سلطان احمد رقعه بخط و انشاء خود مرقوم فرمود ـ

صورت نامه ایست که شاه شجاع برادرش سلطان احمد مرقوم داشته

برادر عزیز بعد از اشتیار و شتاب ملکان بسیار و ... غرب تیغ آبدار در جبهه

احترام

جادله پرداخت. در این اثنا امیر محمد پاشا که در شهر سمت پهلوان محمد و منصور بود بیعت
سوار فرار کرده به حضرت سلطان احمد او را نواخت و در محاصره شهر سهل انگاشت
راه بیرون آورد که هیچ جا راه رفتن شهر میسر و مقدور نبود و نیز طرق و شوارع
چنان مسدود بود که هیچکس بجز خواست نمی برد. امراء طایفه مزبوره
که از سادات و اعاظم شهر بودند به چهارصد سوار در نیمه شب به پناه شاهزاده ملحق شدند
در شهر قحط و غلای عظیمی بدید آمد. بطوریکه روزی شصت و هفتاد هزار نفر از گرسنگی
تلف میشدند. کار شهر از این جهت به اضطرار انجامید. پهلوان امر حکم کرد که عجزه و مساکین را
از شهر بیرون کنند. در آن وقت یکصد و بیست هزار نفر از فقراء و مساکین را از
دروازه شهر که سمت شرقی شمالی که شیرایت بیرون رفته به حضرت پیوستند. علاء
الدین سلطان احمد آن بیچارگان را قوت و رعیت داده مردان کار آمد آنها را

نگاهداشت و باقی را به ولایات متفرق ساخت. بنده نگارنده اوراق گمان میکند که این عده هیچ وجه
محل شبهه نیست زیرا که خواجه معین الدین زمچی که در همان زمان در تاریخ نوشته و
صاحب روضة الصفا که زمان او نیز قریب بوده تصدیق کرده است. از این عنوان
فهمیده که آن زمان این بلد چه قدر آباد و مردمش بیش از اکنون
گرسنه [blank] است بوده اند زیرا که در سنه هزار و دویست و نود و یک عده
نفوس این بلد را که به شماره حکمران بطور تحقیق ولی بطور تخمین معین کرده اند
معادل شصت هزار نفر بوده. و آن زمان فقرائی که بیچاره و بیکاره بوده اند
یکصد و بیست هزار نفر عده نفوس آنها بوده. سایر آبادانی را به قیاس میتوان
دریافت. مختصر نزدیک به آن رسید که سلطان احمد شهر و قلعه را تسخیر نماید. سلطان
شاه الیه و لیعهد به تاریخ نوشته میوه بجانب شیراز فرستاد که اینک گوهر شهر مفتوح

در حدود طارمی بکم نادی به نوبح گردید این چو که از آثار عهدا سته ها دارد که ذیقو تا تحت این

بلد را جنبه توقیف خواهند در این حال فرستادگان پهلوان پس از اصفهان مراجعت نمودند

از اعادت شاه محمود مأیوس گردید ... از خوض را با تحفه‌ات بسیار بخراسان نزد ملک

غیاث الدین پیر علی حاکم هرات فرستاده درخواست سپاه نمود ملک غیاث الدین

بنابر خصوصیت و محبتی که با شاه شجاع داشت سفیر پهلوان را وقعی ننهاد و از امداد

استغنا ورزید فرستادهٔ ۳ نیز بی‌ثمر مراجعت کرد در این وقت فرستادهٔ سلطان

احمد از شیراز با دوستانه جواب عریضهٔ او را با خط و مهر شاه شجاع آورد

دستخط شاه شجاع بسلطان احمد چنین بود قضیه جلادت

مردانگی که از آن برادر عزیز ... ظاهر میشود هر آینه موجب ازدیاد اعتقاد

ما میگردد همین ... که جا و دیوان مردانه او توقیت صورتیکه تو را هم

زو ما دها

زو ما دگی ... فی حد ... حضرتی ... روز بروز ... اکمل الحبیب حق بجانب اخوی ابنای

این امر خطیر باتمام رسید او را بکرام و انعام خاص و مشفق بر دارد و اگر نقدی ... نصب

حکومت کرمان نایبی شایسته که اهتمام بر ملک و قطع او ها بنمود و دادیم نزد

آن گرفت ... آن برادر که کار کرده داشتیم سلطان لعنه از این دستخط جواب

دلسرد شده دیگر اهتمام و جهادی که لازم بود در تسخیر کرمان نکرد و اگر که ...

لابتی جمع و مصر بود البته مفتوح میشد موضع داشتن بابی سرد اعمال فرستاد

مضمونش اینکه بنده را عدد رنت آن حضرت بر همه مقاصد دنیا و آخرت ... ترجیح

رجحان دارد و جز از این طاقت مقاومت ندارد همیشه ... این خدمت

بدیگری حواله رود چون عریضه او به شیراز به شاه شجاع رسید پهلوان خرم و پهلوان

عیش ... نزد خان ... را البرداری لکو و تسخیر کرمان ... ببنمو و سلطان احمد را

که شود برادرزاده‌اش سلطان زین العابدین روانهٔ شیراز شوید که مرا اشتیاق دیدار شما بر حد کمال

است پس از رسیدن [illegible] پهلوان [illegible] راه شیراز گرفتند در این وقت تمام

آذوقه و علوفهٔ پهلوان اسد تمام شده بود و چاره جز مصالحه نداشت از پهلوان خرم التماس

[illegible] پهلوان علیشاه [illegible] را [illegible] علیشاه ایلچی [illegible] در [illegible] مصالحه

برآورد [illegible] که [illegible] اتفاق پهلوان خرم شیراز را

دار [illegible] و [illegible] را [illegible] پهلوان علیشاه [illegible] پهلوان

اسد در قلعهٔ کوه [illegible] دست و کلان از رشتهٔ سلطنت [illegible] پهلوان علیشاه [illegible]

نزول کرد و [illegible] گذاشت خواجه [illegible] راقم تاریخ آل مظفر می‌نویسد

که در این وقت قحط و غلا آن قدر بالا گرفته بود که مردم [illegible] روپیه [illegible]

می‌دادند و یک من غله نمی‌گرفتند القصه علیشاه [illegible] پهلوان اسد را [illegible]

به جولان

[illegible] کرمان [illegible] و عیال [illegible] پهلوان اسد را [illegible] در قلعهٔ کوه [illegible]

روز [illegible] و لشکریان [illegible] که با عیال و اطفالش عازم خراسان شود و گاهی

می‌اندیشید که شهر [illegible] کرمان را غارت کند و در قلعه تحصن نماید و در بعضی اوقات [illegible]

[illegible] را [illegible] علیشاه [illegible] جز نام [illegible] از دست او بیرون رفته بود

دفع علیشاه [illegible] در خلال این احوال پهلوان علیشاه [illegible] از جانب شاه شجاع

ساختن پهلوان اسد [illegible] آورد [illegible] پهلوان اسد اگر در دفع

او [illegible] این جانب اتفاق نماید [illegible] شاه شجاع [illegible] خود در [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible]

طلب [illegible] پهلوان علیشاه [illegible]

[illegible] پهلوان [illegible] علیشاه [illegible]

میرزا طبیب را طلب کرده او را محبوس و مراقب ، خود با سپاه در قلعهٔ خاتون بلاغ تسلیم او کرد

میرزا بقلعه آمده و به گفت علیشاه : در این چهار ماه [illegible] از من برای سلطنت توقع دارد از

من [illegible] همیشه دارم . دیگر او را از [illegible] بجا زده فرستم جز پهلوان آنچه بگوید

دعوات اندرون میگفت همراه وقت گلابتون و کارد بخوان [illegible] اول شغل را

بکشم و بعد خود را بکشتن دهم از این حرف خاتون اندیشه نکرده در هراس بود و نبود

روح که سه روز [illegible] شب مستقیم شد همه روزه میرزا بجهت ملاقات باندرون میرفت

در آن روز سلطان را لحظه‌ای [illegible] گفت و [illegible] را تبلیغ نمود او خاطر

بدفع او قرار داد او نیز خیال مسموم کردن آنچه را نمود [illegible] کشته شد

[illegible] پهلوان همه را [illegible] رسانید در [illegible] هلاک [illegible] دیگر کردند بطوریکه در

قلعهٔ بالا که [illegible] و [illegible] آن در قلعهٔ پایین بالا [illegible] که [illegible] واقع شده بود

آن قلعه

آن قلعه را که سنگ بزرگی میان [illegible] دارد زمان اردشیر بکابان نقبی از قلعهٔ بالا بقلعهٔ پایین بود

که از آن راه تردد مینمودند در این وقت از جانب پهلوان آنچه که [illegible] ، جمعی نفر مستحفظ

آن نقب بودند آن [illegible] زن پهلوان [illegible] که [illegible] عمهٔ [illegible] دختر و [illegible]

برخاست و توسط طبیب بپهلوان علیشاه پیغام داد که از راه نقب نوبت کار آنچه را

باتمام رسانند علیشاه بکمک [illegible] مرد مسلح در جمعهٔ یازدهم رمضان سنهٔ هفتصد و هفتاد و

هفت از راه نقب فرستاد در وقتیکه پهلوان آنچه با سه نفر [illegible] در درون اندرون

ایستاده بود و خیال رفتن حمام داشت در اینجا [illegible] شده او را بقتل رسانیدند علیشاه این

خبر را بعجله برای [illegible] فرستاد شاه شجاع خوشنود گردیده [illegible] آن را به امیر

اختیارالدین حسن قورچی داد و [illegible] از جانب [illegible] او در آن بلاد [illegible] و صلاح

حال [illegible] در آن مملکت سعی بلیغ نمود خواجه [illegible] تاریخ آل مظفر در اینجا

رفته رفته لطف از عدالت و کفایت او شرحی مبسوط رقم زده اند مجملاً امیر اختیارالدین در آن دیار

حکمران بود تا سنه هفتصد و هشتاد و شش که شاه شجاع در شیراز از مرض سل و استسقا مبتلا شده

چون مرگ خود یقین کرده بنا بر آنکه سفر آخرت از مقوله صندوق و لوازم تجهیز و تکفین و

تابوت و وصیت و نصیحت به بازماندگان قیام و اقدام داشت امرا و سپاهیان و معارف

درگاه سلطان بر دو فرقه شدند بعضی هوادار سلطان عمادالدین بعضه که او را پادشاهی

بگشند و برخی به رعایت سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع میل داشتند بین مطلب نزدیک

بود که فتنه و غوغای بزرگ پدید آید تفصیر به عرض شاه شجاع رسید اول سلطان زین العابدین

را احضار و او را زر و نصیحت بسیار فرمود پس از آن برادر را طلبیده بعرض رسید و با زبدن

هر دو برادر نزد هم و دراز آن داد از طلبه کردند حال آنکه شاه شجاع برادر را نصیحت کند که سلطان

احمد را مستثنا بود تا حق خویش بودند روز دیگر شاه او را گرفت و گفت برادر چون

سایه ابر و دهر ل خواب ثبات و دوامی ندارد لهذا او را در روزه زیست نباید فتنه انگیخت و

چون بگذرانی زیست برادرزادگانت بر دوست و محبت سلوک کن ان شاء الله الاعز بقوم

حق پذیر و ما را بفهم دارالامان که این وطن اصلی است زیرا که مادر و پدرم آنجا و برطرف

و مجرب که پدر ما بود است آن مملکت طاهر و مطهر است برادرزاده داشتم بندگان خدا

که ودایع آن حضرت اند رفق و مدارا سلوک کن و بعد از وفات من صابر باش بدرگاه حضرت

پروردگار رسیده است از این سو گلی مقبول درگذشت باد و فردای آن روز

پسر شاه شجاع را که وزیر سلطان احمد بود جعفر روت کینه و ما بعد در حرکت برادر کرمان جمع

سلطان احمد به تبعه خود روی به کرمان نهاد و در راه از قضا ناک بود که امیر اختیارالدین را

سلطنت زیاده است اگر مملکت کرمان متصرف ماند و از در محاربه و مدافعه در آید کار

لشکر است از طرف معتمدین نوروز امیر اختیارالدین رسانیده که همراه مملکت و تسلیم نمودن

ثابت نگردد و استعداد و ذخیره و خزینه و حشم و تهیه دارد اینک شاه شجاع در خرمی صحت است و
حالت نزع در اغلب بلاد ایران هرج و مرج است دفع سلطان بسهولت ممکن است امیر
به تدبیر مطلق سخنان مفسدین را گوش نداد تا قریه میرزا بردسیر باستقبال سلطان بشتافته و از
دلیسفت تراد اتفاق نهادند و در سرکشی لجوج آمد و فردای روز بعد از ورود امیر [illegible]
و رفقش برادر زنبور سلطان خرم گرد به چند روزی ناموعده تا خبر صحت شاه به اگندها
نوشته و قصه دیگر روی داد تو مرا ابتدای بهره ور در این مملکت کی کمان مختار خواهی بود بعد از
چهار روز سرعتی از شیراز بگواشیر رسید خبر ارتحال شاه شجاع را آورد و قصه وفات او شب
یکشنبه بیست و دوم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بود سلطان دو سه چند روزی به تعزیه داری
و سوگواری مشغول بودند قاطبه متوطنین گواشیر از زن و مرد لباس ماتم پوشیدند وزیر بچه امیر بانیه چون
یکی از وصایای شاه شجاع این بود که امیر اختیارالدین نعش او را از شیراز به مدینه منوره بفرستاد

و دران

و دران مکان معتکف بیرون نسازد لهذا امیر از سلطان اشخاص حاضر کرده و عرض نمود سیورغتمش اوغلانی
مجروح است رنجور به لشکر او و توسط بعضی امیر دیگر اولادها بنشینند که برحسب فته خواهر شاه و بعض
دولتخواهان دیگر که سعادت عرض سلطان رسانیده به عزم دهشم خویش متوجه شیراز گشت در این
حال بکور اوغلان که قائم‌مقام و ولیعهد سیورغتمش بود به پیشکش و هدایای لایق تهنیت شاه در حق
کرده و استدعای اطلاق سیورغتمش را نمود شاه ساده دل سیورغتمش را خلع ساخته و به جانب بوک
قطلغ که سید قرآن قبیله بود روان کرد هرچه امیر مهرجو با عرض رسانیده که مصلحت اقتضا نمیکند
به سیورغتمش اعتبار معمول فرمایند مؤثر نیفتاد سیورغتمش چون به بوک قطلغ رسید قبایل خود را
جمع کرده بنای خودسری گذاشت سلطان به غلبه سپاهیان از نهب جانب آن بوک بشتافت
نمود چند قریه ای میرزا رسید جمعی از هزاره جوانان و داعیان به رسم طغیان شده داد از آنجا بیافت
[illegible]ت امیر سیورغتمش خود را در دسیسه سلطان رسید به طایفه خویش بلوک ارزوییه رفت سلطان

از باب توقیع چهار گنبد نقل کرد. در اینجا نوشته شد که دفتر علی الظفر نام که از نوکران معتبر سلطان و حاکم
سیرجان بود بنظر امیر رسانیدند که سیورغتمش نوشته و او را با دو طغیان نوکر نگه کرده بود سلطان
از چهار گنبد شهر سیرجان براند. علی الظفر را بزار رسانیده اند و خشته او را انگشت این نخبیده و متعلق است
ارزومیه تا حصن آورد سیورغتمش قلعه را بجمشید نام از نوکران خود داده بود از رود کاری سپرده و چون
با سایر مردان درمیان جنگیده بطارم که از اعمال فارس و ده فرسنگ از ارزومیه است گریخت فردای
آن روز سلطان بطارم رفته و شهر ارزومیه نزول فرمود قلعه را محصور و جمشید را دستگیر و خون
آنها را بعضی قتل و برخی اسیر نمودند سلطان علاء الدین به فتح و نصرت شهر را صاحب بود
در این وقت قطب الدین حیدر را بجنگ دیگر از خدام امیر تیمور گورکان که از شیراز رسیده بود
از او سلطان علاء الدین آوردند سلطان ایلچیان را با نعام و اکرام که هنوز بچند روز داشته
جمعه آن هفته در مسجد جامع سیرجان که از بناهای امیر مبارز الدین محمد مظفر است سلطان بنام خطبه بنام امیر تیمور

خوانده شد و سکه نیز باسم آن شاه مضروب گردید پس از آن سفراء را با پیشکش با بند نزد امیر
تیمور فرستاد و بنابر شهرت که حال تحریر در گذشته بسمع و شعور سیمجه پیش از شب بنهاد. در خلال
این احوال سیورغتمش از شیراز استمداد کرد شاه زین العابدین پهلوان زین الدین شهر بابک را
با گروهی انبوه بعلاوه نیروی او روان نمود سیورغتمش مستظهر گشته متوجه ابراهیم گردید در بابک
قطاع و از ارزومیه فتنه و غوغا برپا کرد. امیر محمد حاجی و حیدر را بعرض سلطان رسانید. او جواب
مقنعی جنگی متوجه دفع او گردید. امرا عرض کردند صاحب مصلحت کشتن شاه منت جمعی از
عمده ها را نوشته تا دفع او قیام نمایند. بعد از استشاره در تمام صفرتیری پهلوان علی گورچی
بر کرمستم رمان خود و معذبه مسوده کرمان بود فرستاد. حسب الامر سلطان پهلوان علی بی
با لشکر جرار حرکت نمود با امیر محمد حاجی برخورد. مقارن این حال خبر آوردند که امیر
سیورغتمش با لشکر شیراز حرکت نموده و نزدیک رسیده اند در قریه رابر بتقارب نشستن گردیده بود

در یورت دران سوکه سیورغتمش و امیر جهانشاه بهم رسیده جنگ کردند شکست یافتند سیورغتمش نیزه‌ای بر جهانشاه
حواله کرد کارگر نیفتاد امیر جهانشاه برادرزنه از اسب درافتاد پس از نوکران پهلوان علا از مرکب
فرود آمده و سر برهنه و خنجر اورا کشته سلاطین زنان بهمراهی داشت از این جدا گردید سپاه
او چون در این حال چنین نهب رفتند پهلوان علا قورچی و پهلوان امیر جهانشاه ایرانی
را با سرهای کشتگان بگواشیر فرستادند غنایم فراوان بدست لشکریان افتاد از عاقبت سلطان
احمد با بیست هزاره جوانان و دو خان پهلوان علا قورچی متوکل شد در سنه هشتصد و
هشتاد و هشت سلطان ابویزید بن محمد مظفر که از قبل برادرش شاه یحیی حاکم بلوک نطنز بود
بسبب غلبه لشکریان شاه زین العابدین که از فارس فرستاده بود فرار کرده بطرف کرمان
بیامد این خبر که بسلطان احمد رسید حسن قورچی را باستقبال او فرستاد تا احترام دارد
بهترینکه چون بدو بیک که اول خاک کرمان بود رسید لشکریان که مردم جیرفت و پا...

بردند بنای غارت اموال مردم را گذاشتند این خبر که بسلطان احمد رسید آشفته خاطر گردید حکم کرد که برادرم
ابویزید از دارالملک کرمان بیرون رود ابویزید وقعی به حکم برادر بزرگ ننهاد و برفسنجان آمد سلطان
احمد نیز با لشکری آراسته از گواشیر بآن صوب روان گردید چون سلطان ابویزید را قوه مقابله
نبود از راه ابرقوه بیزد رفت و با شاه یحیی پیوست و هم در این سال امیر تیمور گورکان پرتو التفات
بضبط ممالک عراق عجم انداخت تمام شاهزادگان آل مظفر چون شاه زین العابدین و شاه
منصور بخدمتش رسیده قبول اطاعت و انقیاد و پیشکشی یافتند امیر صاحبقران سلطنت کرمان را بسلطان
احمد داد ابرقوه و سیرجان را ضمیمه نموده بسلطان ابواسحق بن سلطان اویس بن شاه
شجاع داد و اورا بجانب عراق عجم امر نمود مقارن آن حال از ماوراءالنهر خبر رسید
که توقتمش خان از دشت قبچاق بماوراءالنهر آمده و غالب بلاد آنجا را برهم زده است
امیر تیمور فسخ عزیمت از توقف در شیراز نموده بترکستان بازگشت دران حال که سلطان احمد در

اردوی صاحبقران بود سلطان ابویزید سپاهی از اراذل و مردمان هرزه هر جا جمع نمود بکوک ارزوئیه

و کوشک و هرمزان آمده بنای غارت و تاراج رعیت را گذاشت کرمانیان بطمع مال رعایا

از هر جا در اطراف جمع شدند سلطان احمد چون از تبریز مراجعت کرد این فتنه را شنید و چون پاره‌ای

لشکر و خزانه مملکت فارس را بدفع و رفع برادر قرار داد، بلکه خبر ترقی بود بجانب اقطاع

نهضت نمود قلاع و حصون گردید و جنگ عظیم روی داد در آخر روز لشکر ابویزید شکست خورده

و سلطان ابویزید دستگیر گردید سلطان احمد او را از خطر رهایی داد و سلوک و تمهیدات او را

عفو نمود بعد از چندی به املاک خویش باز گشت سفیر و پیشکش بدیع بامداد ابلهه به درگاه

صاحبقران روان کرد و ولایت جیرفت و رودبار را سلطان ابویزید داد و با اسباب گسیل نمود

چون سلطان ابویزید به رودبار رسید سکنه قلعه منوجان از دادن خراج و مالیات انکار

کردند سلطان ابویزید آن قلعه را محاصره نمود چون تسخیر آن قلعه بغایت کمال صعوبت را

داشت

داشت بلطایف الحیل تسخیر آن قلعه را بچنگ آورده نمود و در استقامت از او گرفته معاودت

بکرمان و بعد از مدت برادر رسیده مورد نوازش گردید در سنه هفتصد و نود و یک میانه سلطان

زین العابدین و شاه یحیی و شاه منصور خلاف کاملا ظاهر گشت در آن زمان شاه زین العابدین

اصفهان و مضافات را متصرف شده بود و شاه یحیی ولایت یزد و توابعات آنجا را و شاه

منصور ممالک فارس بود و پیوسته لشکر بجانب اصفهان و یزد میفرستاد و خرابی بار

در آن ساحات میکردند بطوریکه رعیت یزد و اصفهان در کمال هراس و اضطراب بودند و ولایت

نهایت خرابی و وحشت شد بود شاه زین العابدین از اصفهان قاصد و نامه بجانب حضرت

عم اکرم سلطان عماد الدین احمد فرستاد و طلب معاونت و امداد نمود سلطان احمد جواب

نوشت که من از شما بزرگترم و هم توهستم هر وقت و سعادت دهم بسلطان منصور نامه

برادرزاده ام شاه منصور مینویسم و بعد از این اعمال ناشایست منع و ممانعت نمایم اگر

بسمع رضا رسید که متوجه جنگ خواهد بود و هرگاه بشنید از فرستادن سپاه برای شاه منصور تعلل نماید و
سلطان معظم الیه حسب الامر نامه مشتمل بر نصیحت و نکوهش بسیار بشاه منصور نوشته بشیراز
فرستاد او جواب نوشت که هر چه حکم اکرم فرماید اطاعت میشود ولی دست از ولایات خود نمیکشید
تا که در همانحال از اصفهان افزود در سنه هفتصد و نود و دو سلطان ابو یزید بن جهان
مظفر در سن ... بمرض سکته درگذشت سلطان مراسم تعزیه داری بجای آوردند مورخ تاریخ
آل مظفر گوید پنج روز هر روزی هزار قاب پلاو با لوازمات آن در عزاداری او صرف شد در پنجم
محرم سنه هفتصد و نود و سه سلطان احمد بنابر مواضعه که با شاه زین العابدین داشته بعزم تنبیه
شاه منصور و تسخیر شیراز با سپاه کرمان بآنجا نهضت فرمود سلطان ابو اسحاق که در آن اوان
بحکومت سیرجان مشغول بود شرایط خدمات و استقبال بجای آورده و شاه زین العابدین با
قشون اصفهان در آنجا بموکب عم رسید و از سایر بلوکات کرمان و هزاره جوان داوغانی نیز

جمعی ملحق شده بموکب سلطان پیوست شاه زین العابدین و سلطان ابو اسحاق و امیر مسعود جوکار و جمعی از امرای یزد
بجانب شیراز روی نهاده در آنوقت شاه منصور در دارابجرد فرنگ بود چون لشکر کرمان بنزدیک
منزلی شیراز رسید قاصدی ... از شاه یحیی آمد که عم اکرم در روز ... توقف فرمایند تا بنده
با سپاه یزد بخدمت برسیم هر چه شاه زین العابدین و امراء سلطان احمد عرض کردند که صلاح
در توقف اینجا نیست شیراز خالی است به ... رفت هیچ چیز کرارا در مخالفت دامن
نخواهیم ... مال و عیال و سپاه شاه منصور در شیراز است چون لشکریان او خبردار شوند در شیراز
متفرق شده از جیش او تخلف نموده بما ملحق خواهند شد جز تقدیر تسخیر شیراز نبود سلطان احمد
رای صواب آن جماعت را نشنود چند روز در خرمه و سروستان بانتظار شاه یحیی نشست
شاه منصور از دارابجرد همراه برق و باد خود را بشیراز رسانید چون سلطان احمد از آمدن
شاه یحیی مأیوس گردید بجانب شیراز آمد از ورود شاه منصور با سپاه فارس هر روز از شهر

بیرون آمده، با لشکریان مقاتله مینمود در اغلب معارک فتح با ایشان بود سلطان احمد از ظاهر شیراز
برخاسته بجانب کرمان بازگشت بقیهٔ مردم متفرق گردیدند شاه زین العابدین عم خود را وداع کرده
بجانب اصفهان رفت و سلطان ابو اسحاق در سیرجان که مستقر حکومت او بود مرده، عم توقف
نمود شاه منصور در سنهٔ هفتصد و نود و چهار پس از کور کردن شاه زین العابدین بجانب
یزد آمده شاه یحیی در آنجا محصور گردید بعد از چند روز محاصره ایلچیان شاه یحیی بخدمت شاه منصور رسیده
نزول و پیشکش کرده تنبیه الناس بر وجوب اورا نموده شاه منصور از آنجا برخاسته بجانب کرمان روان
شد چون ببلوک ابرقو رسیده نامه و تغییر کجائی نزد سلطان احمد فرستاده متضمن الحذر من در که هر جا
و فاعم الکرم صفت بقیه ایام و الحذر بین عاک آمده ام قصدم تصرف کرمان نیست و مقصود
بسته علیم آن است که عم بزرگوار لشکر کرمان را همراه من نماید و بعد رفتن و دیتن ما فاعل فرمید که
این منبه با تو فارس و کرمان بجانب و خان روم و گذارم امیر تیمور از جیحون بنطرف

آید

آید سلطان احمد جواب نوشت که تو بجای فرزند منی سرد و گرم روزگار کمتر چشیده ای ما را آن بخورد
باز نوشت که با امیر تیمور همتراز و شریکم پس از ارسال این مکتوب خود با لشکر انبوه بجانب کرمان
راند شاه منصور هم در مقابله و مقاتله سلطان احمد بجانب یزد بازگشت اغلب قرای و قصبات
آنجا را غارت نمود و شهر را محاصره کرد پس از ده روز شاه کرکین خان سردار لشکرش
بزخم تیر در بارهٔ آخر رفت شاه منصور از این معنی ملول گردیده راه بعد از نیم بجانب کرمان
آمد در بلوک رفسنجان بنای قتل و غارت گذاشت سلطان احمد از کرمان بعزم قتال بیرون
آمد چون بمنزل کبوترخان نزول نمود بعضی از سپاهیان شاه منصور با تبعه و حواشی از
جیش او تخلف کرده بخدمت سلطان احمد پیوستند شاه منصور با کمال ملال بسیرجان
رفت در آنجا سلطان ابو اسحاق را فریب داده همراه خود به دشت شیراز که مستقر ایلش
بود بازگشت و بعضی قرای و طبر و علم دمیه کرمان روی آورد اول بلوک اورزوئیه

وارد شده بنای تاخت و تاراج نهاد چون این خبر مسموع سلطان احمد گردید از بم کرمان بعزم شیراز
بیرون آمده به بلوک قطلغ رسید و چند روزی در قریه بافت اقامت نمود سلطان ابو اسحاق چون
از آمدن عم مطلع گردید از بلوک ارزوئیه بسیرجان که مقر حکومت او بود بگریخت در بافت
بوجه سلطان احمد رسید که پهلوان قطب الدین حیدر که در گواشیر نایب و قائم مقام پادشاه بود
با سلطان ابو اسحاق مواضعه دارد لهذا یورش سیرجان را موقوف فرمود مقارن این حال
ایلچیان شهنشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان به بافت رسیده پیغام آوردند که رایات
منصوره متوجه ایران است شهنشاه اعظم سلطان احمد شاه باید بلشکرگاه بار دوی اعلا
ملحق شود سلطان احمد از بافت بگواشیر نقل نمود روز ورود پهلوان قطب الدین را نقیب جانیه
و ترتیبات لوازم درگاه صاحبقران مشغول گردید چون غره محرم سنه هفتصد و نود و پنج
رخ نمود خبر ورود امیر تیمور بایران بوجه رسید که از کناره دشت قبچاق بگرگان در استراباد

وارد

وارد شده و بعد از فتح قلعه ماهانه سر مازندران و لرستان و از آنجا گذشته ولی از تسخیر قلعه سفید از آنجا
عازم شیراز گردید شاه منصور از شیراز بیرون آمده با شرذمه قلیل با آن دریای لشکر مصاف
داد و چنان جلادتی نمود که تا آن زمان کمتر چشم و گوشی دیده و شنیده جز در بطن تاریخ
کمان ندارد بتفصیل آن نپرداخت خلاصه پس از قتل شاه منصور امیر تیمور دیگر باره
سفراء بجهت سلطان علاء الدین بعهد کرمان روان نمود سلطان علاء الدین و
مهدی بن شاه شجاع و سلطان ابو اسحاق بن سلطان اویس بن شاه شجاع از کرمان باردوی
صاحبقران پیوستند سیورغامیشی و التفات یافتند ولی پس از چند روزی در قریه مهیار من
حال اصفهان با سایر شاهزادگان آل مظفر در دهم رجب سنه هفتصد و نود و پنج بحکم
امیر تیمور بقتل رسیدند اف علی الدهر و ابنائه راقم اوراق عرض میکند چون
کلک شکسته رقم این تالیف به بنا رسید فرزانه آقا خان گفت جباری این تاریخ بر

خفتا و جغتا بود اکنون اختصاری در آن مدخل نشود حصر ضمنا در احوال آل مظفر جواب او را
گفتم که تتمه این تاریخ تدقیق فاضل از خود روایت بطور اجمال اگر یک کلمه از هر جا عبارت
آن بر داشته شود مطلب ناقص خواهد شد در احوال الذات و حکایت آل مظفر حیف داشتم
از اتفاقات وقعه آنها را اغماض کنم ولی حسب الاراده خوانندگی بعد از این در کمال ایجاز
نگاشته خواهد شد صاحب ظفرنامه می‌نویسد که بعد از قتل سلطان احمد امیر تیمور حکومت
مملکت کرمان را به میرزا که برادرزاده امیر ایکو بود بدست داد چون حکمران مزبور به کرمان
کرمان نزول ننموده بود و مثل سلطان احمد او را بلکه ضبط کرد در خلال این اوقات که سلطان
احمد جلایر این از کرمان با [illegible] مسافرت کرده بود مرد شاه نام که خود را از نژاد اتابکان
سلغری می‌دانست در آن وقت در هرمز و جدران فارس لوای استقلال میافراشت بعضی
از قوم و حاکمات رو به راه نهاده جمعی [illegible] لشکر گرد کرده شهرها و موضع‌ها را
بگرفت

بحیطه تصرف در آورده امیر ایکو که خلیفه لشکری آن جانب و ستاد سهوا مراجعت کرده
در آن حال که سنه هفتصد و نود و هشت بود مردی نام طبسی که از نوکران شاه یحیی مظفری بود
با سلطان قلعه یزد سرخودی بر داشته داروغه آنجا را که از جانب امیر تیمور بود بقتل رسانید
و مالیات و بسیاری آنجا را که در تحویل خزانه آن ولایت در آن وقت در خزانه قاطبه و تحصیلدار
بود متصرف گردید و انتشاری که بجهت برای یک آغا در آنجا بنا بر قتل غارت کرد
و متمولان شهر را جریمه نمود امیر ایکو با لشکر کرمان با امیرزاده پیر محمد بعضی از
امراء اطراف به جانب یزد به مردی مزبور محال استخلاص ولایت روی به راه کرد بعد از رفع
و دفع امیر ایکو به مقر حکومت باز گشت در اواخر سنه هفتصد و نود و نه امیرزاده پیر محمد
از دارالسلطنه [illegible] امیر جمشید را معاونت امیر ایکو و غارت به جانب یزد نامزد
آن امیر مشهور آمده و با حکمرانان آنجا متوجه شدند از آنجا جلال الدین جمشید

بعد از بوجیتان برادر تاگیچ برفت و قتل و غارت نمود لکن بوجیتان بخوارزه تعرض حکام
کرمان ننمود جمشید از آنجا سالماً غانماً بجون فارس عودت امیرزاده پیر محمد آمد امیر ایدکو
مردی نیک نهاد و خوش عقیده بود و با عدل و داد همیشه با او حجت مملکت کرمان را انجا نه
امیر تیمور میسپارد در سنه هشتصد و شش در موقع حرکت راه عقب گرفت حاجی ابوالعزمان امیر
صاحبقران سلطان اویس پسر او بحکومت آنجا سر افراز آمد در سنه هشتصد و هشت که
امیر تیمور از اینجا رخت بسرای باقی کشید منزل بمنزل گور منزل گزید چهارده ماه در میان اولاد
او پدید آمده کسی متعرض کرمان نشد و سلطان با ایالت دیوان نمود سلطان اویس را از
دیوان مملکت کرمان مملکت تمام بدست آمد خزینه معمور و لشکر آراسته فراهم نمود در
سنه هشتصد و نه میرزا ابابکر بن میرانشاه بن امیر تیمور پس از آنکه از قرایوسف بارها شکست
خورده از آذربایجان بکرمان آمد سلطان اویس او را استقبال کرده اظهار نوکری و چاکری

نمود

نمود میرزا ابابکر در شهر کرمان توقف کرد و همه روزه سلطان اویس لوازم خدمت و تعظیمات و
پذیرائی بجا آورد میرزا ابابکر بشاهزاده پیغام کرد که مرا داعیهٔ فتح آذربایجان و استخلاص
از قرایوسف است بر شما لازم است در این باب مدد کنید او جواب داد پس از انتقال امیر تیمور اهالی
این مملکت بسبب هرج و مرج خراج نداده و هرا اهالی جمع نشده لشکر هم بواسطهٔ عدم
اسباب و تدارک سوقات کوچ کردن ندارند لذا این جواب میرزا ابابکر با همراهان
بجانب سیستان رفت و از آنجا بوظیفهٔ خدمت عم خود سلطان شاهرخ بهرات شتافت
سخن آنکه از عم اکرم هیچ کردار بگذرد و مدد خواسته بکرمان رفته آن مملکت را از پسر ایدکو
انتزاع نمایم و از مال و رجال آنجا تدارک کرده متوجه آذربایجان خیمه زنگان
با ایوان که در آن مملکت استقلال یافته سعی خواهم ساخت هر شهری که مفتوح شود
خطبه و سکه بنام آن شاه دین پناه خواهم نمود چون شاهزاده سلطان شاهرخ رسید با آنکه اولاد

امداد بود و استعداد زیادی نداشت که بکار برادر معاونت برادرزاده بعضوب سیستان فرستاد میرزا
ابابکر از لطف عم خود مستظهر گشته عنان رجعت بجانب کرمان انعطاف داد چون وارد بم
شد بم و ولایات حول و حوش را متصرف گردید کوتوالی که از جانب سلطان اویس در
ارگ بود بقلعه داری مشغول شد پس از مدتی در باب تسلیم شده ارگ را بگماشتگان شاهزاده تسلیم
کرد آنچه سید ظهیرالدین بیک زنده بنامه مفصلاً شرح وقایع و معارک میانه میرزا
ابابکر و سلطان اویس را نگاشته ایراد آن در این رساله موجب طول کلام است مجملاً این خبر بسمع
سلطان اویس رسید با جنودی آراسته روانه بم شد در حوالی قریهٔ دارزین بهم [illegible]
فریقین روی نمود میرزا ابابکر که بشجاعت معروف و مشهور بسعادت موصوف بود با اینکه
قشون سلطان اویس مضاعف لشکر میرزا ابابکر بود او را شکست داده منهزماً بجانب کرمان آمد
شاهزاده بتوبه مردم لرستان که نیم فرسخی بم است متوقف گردید سپاه فرستاده

جیرفت

جیرفت و رودبار را بحیطهٔ تصرف آورد و دستگاه شاهزاده در آن نواحی [illegible] کند
سلطان اویس کرهٔ ثانیه بعد از فراهم جمعیت فراهم آورده بجانب بم روان شد میرزا ابابکر نیز از
بم بیرون آمده در نزدیکی قریهٔ راین تقارب فئتین دست داد پس از کوشش و
کشش سپاه سلطان اویس شکست یافته بکرمان مراجعت کردند لشکر شاهزادگان
مراجعت و درهم شکسته و ایالت و شوکت راین را دادند و بجانب بم روان گردید چون به آنجا
رسید متوسلان بم دروازه‌ها را باز نمودند و ولایات آنجا جمیعه را مصادره نمود در هنگامیکه
بجمعیت باندازه مستبد کرد اهالی آنجا حضرت سید شمس الدین ابراهیم [illegible]
که آن رساله محتوی است بشرح ضمیر نفانی و دیگر مدت روضهٔ آن سید بزرگوار جمع شده
از تعدیات کسان میرزا ابابکر شکایت کردند هرچه آن جناب ملفوظاً و مکتوباً
میرزا ابابکر را از تعدی بندگان خدا تخویف و تهدید نمود وقعی بر فرمایشات او ننهاد

و چون سلطان اویس از ارادتمندان آنجناب سرایت در هر مقام بگوش کرد کبوتر خونان
سید را نیز از تحمیل معارف باشد و در غیاب آن جناب سخنان زشت و نه بدین بگفت امیر
میرزا ابابکر در فصل زمستان بجریت براند سلطان اویس که ثالث سپاهی انبوه از شهر و
بلوک فراهم آورده بالغرب روان شد صاحب منامه گوید که سید شمس الدین در چهار ماه
قبل خبر داده بود که در ماه شعبان میرزا ابابکر شکست خواهد رسید در ماه شعبان سنه هشتصد و
یازده در قریه ابو حربه من قرای جیرفت میانه آن گروه جنگ عظیم روی داد بطوریکه از
گرد و غبار روز روشن چون شب تار بنظر میآمد در آخر روز سپاه میرزا ابابکر منهزم شده خود او
نشانه های سعادت و ثبات خورده تا آنکه از ضرب تیر و شمشیر مقتول گردید سلطان اویس
مظفر الدوله بجانب بم آمد بنه و اسب و قدق میرزا ابابکر که در بم بود کلیه تصرف در آورده و کوه آنجا
که مقر ایالت بود بازگشت و کمال استقلال داشت تا سنه هشتصد و بیست و سه که سلطان

شاهرخ

شاهرخ در هرات و بلخ آنکه برادرزاده او و سایرین که در ماوراء النهر دم از استقلال میزدند
منهزم شده در خط اطاعت او درآمدند تمامت بلاد آن مملکت ضمیمه بلاد خراسان
که در تصرف سلطان شاهرخ بود گردید چون میانه او و قرا یوسف ترکمان جنگ واقع شد
بجنگ با کک گذشت سلطان پس از فتح آذربایجان بعراق عرب آمده بود از ممالک گذشتگان
گذشت و از شیراز بعزم تسخیر کرمان روان گردید سلطان اویس که از مقاصد و
مقاصد سلطان بود چون ارادت زیاد بسید شمس الدین بم داشت و آن سید عالیمقام بحقایق
عادات و کشف کرامات معروف بود سلطان اویس چاره منحصر بآن دید که همراه سید
باستقبال سلطان رود شاید پادشاه از جرایم او درگذرد و مملکت حکومت کرمان را
بدو تفویض کند پیشکش و هدایای بسیاری همراه برداشت در سنه هشتصد و بیست و چهار در
سیرجان باردوی شاهرخ پیوست سلطان اویس اول بشرف پابوس حضور سلطان شاهرخ حاضر گردید

سید چند دفعه ببارگاه همایون رفته درخواست عفو و اغماض جرایم اویس را نمود سلطان شاهرخ
جواب داد این کار از دست ما نیست زیرا که پیش از این توجهات ما را از نظر انداخته بطرف دیگر میل نمود
ابلاغ درجهٔ حکومت رسید و حقیقتاً این شخص و امثال او از نادانی خوار حال شده است دیگر و
شنیدیم که چندین مرتبه کفران نعمت ظاهر کرد و میرزا را بکار انداخت و آنکه دستیقت داده اش بود یکسر
کرده بم او را از نه دست بکشم الکن که آنجناب شفاعت نمودید او را به هرات نوشتیم و
اسباب معیشت او را مهیا نمائیم آنجا باشد سید باین سند راضی شد سلطان شاهرخ اویس را
به وکلای سید سپرده و از راه یزد و طبس بهرات فرستاد و در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد شاهرخ
شاه از سیستان بجانب قندهار تشریف فرما گردید سید شمس الدین ابراهیم را با انعامات گرانبها
و انعامات روانه فرمود از اینجور هم درباره آنجناب تجلیل و تعظیم فرمود از غرایب این واقعه
سلطان اویس بیست لک ... در خزانهٔ سلطان نگردید حصاری که بجزیرة الدین بگرد
از کشیده

بیرون کشیده بود سلطان گردید حسب الامر آن شاه دیگ باره حصاری ملک بگرد بیرون کشیده و بعضی از عمارات
خارج شهر قندهار را خراب کرده بودند در دامنهٔ کوه سمت غربی شهر واکنون معمور و مسکون هم بوده است
سلطان است بامر آن سلطان ساخته شده سیف الدین که نامش مسعود خان شاه بوده است هم که در آن
وقت در میان بعضی فرمانگاه شهر کنار متوقف بود و سابقاً در دارالسلطنه هرات تاکنون
با سلطان شاهرخ ملاقات کرده بود حسب الحکم حضرت شاهرخ از میان شهر آمده تجدید
ملاقات بعمل آمد و آن شاه دیگ باره در باب حکومت آنجا با امراء گفتگو نمود قرعهٔ اختیار
بنام امیر غیاثین که از امراء و مقربین درگاه سلطان بود آمد توقیع ایالت بنام او صادر گردید
موکب شاهی بدارالسلطنهٔ هرات حرکت فرمود امیر غیاثین هم به ایالت آنجا
رابع بهیه دلقتیم به درگاه سلطان ارسال نمود در سنهٔ هشتصد و سی و شش هم
در آن عهد بر جهت ... ملازم آمده جمیع از عمالات آن

[illegible]

جناب ایشان رقم داریم در کتاب بستان السیاحه مرحوم حاجی زین العابدین شیروانی ملقب بمستعلیشاه نعمت اللهی شرح
کرامات آنجناب را نگاشته در همین مجمع نیز شرح مبسوطی از سیاحت و مسافرت عادت آنجا
او را در حالات آن بزرگوار قسمی که مینویسد چون حاجی زین العابدین صاحب تالیف دقیق حقایق است
لهذا اینجا عین آن تفصیل بجهت اطلاع از سیادت صحیح النسب بودن وی نقش
نورالدین اجدادش در دوره [illegible] توطن و مسکن داشته خود آن جناب بدار العباده
یزد در سنه [illegible] و یک سالگی در ابتدای شباب بتحصیل علوم رسمیه نزد سید رکن الدین
شیرازی مشغول گردید ولی از آن بسیاری علوم را حضرت سید شمس الدین یا سید شمس الدین جوادی
اخذ کرده در حکمت الهی ماهر گردید و شرحی بر فصوص الحکم محیی الدین نوشته پس از آن
دست ارادت بسید [illegible] که از شاگردان اول سید حسین اخلاطی بود داده راقم
تاریخ معتبر گوید در زمان [illegible] شاه نعمت الله مجذوب بود در وسط زمستان به بلدی که

در کرمان

در کرمان معروف که ده ماه زمستانی [illegible] گوگرد و اربعین بعبادت [illegible] بجهت اعتکاف
دو تمام ایام را صائم و [illegible] افطار [illegible] العهدة علی الراوی و مریدان
نیمه [illegible] که [illegible] اربعین بجهت [illegible] روان شد و اربعین هم در
کوه [illegible] در آن مکان حضرت رجال الغیب رسیده از آنجا به بلدی [illegible] روان شده
در موضع [illegible] از آب چشمه وضو [illegible] در بعضی تالیفات [illegible] بیان
وضو [illegible] [illegible] حسب [illegible] [illegible] که مخالف عرف [illegible]
وضو [illegible] شریعت مطهره است البته آن سید بزرگوار مخالف نخواهد بود [illegible] این
مسئله آن سید جلیل القدر با آب مطلق در صورت شرعی دارد و وضوی [illegible]
را بجهت استشفا [illegible] الحاصل [illegible] اربعین [illegible]
حضرت سید [illegible] امام موسی کاظم و امام [illegible] تقی [illegible] از آنجا [illegible]

شاه ولی بنجف اشرف رفته در حوالی مقبره چاهی را حفر نمود تا آنکه در این عهد هم اگر آب

شیرین خوبی بود آب آن چاه در کمال عذوبت و گوارائی است از آنجا با احرام بیت الله

به از راه مصر بطواف کعبه مشرف گردید در عرض راه این بزرگوار کرامات و خوارق عادات

بسیار از آن بزرگوار ظاهر گردید که ذکر آنها موجب طول کلام است آنچه از تاریخ [illegible]

معلوم میشود در آن سفر خواجه ضیاءالدین آذربایجانی و خواجه شرف‌الدین یزدی در ملازمت

حضرت سید بودند برادران بخدمت شیخ عبدالله یافعی رسیده هفت سال بموافقت یکدیگر

بسیر و سلوک مشغول بودند دیگر باتفاق در مکه معظمه عبادت کردند و هفت نوبت

حج بجای آوردند چون مدت صحبت آن دو بزرگوار به هفت سال رسید شاه نعمت‌الله

شیخ را وداع کرده راه سمرقند پیش گرفت چون بآن بلد وارد شد امیر تیمور

گورکان او را معزز و محترم بداشت و مقدم او را گرامی شمرد چندی در آنجا [illegible] در

آن

آن ولایت بسر برد از آنجا که مادرزاد افراد قبیله مغول در میدان آستان سید جمع شدند این خبر را

ارباب حسد به امیر تیمور معروض داشتند امیر تیمور بتوهم آنکه شاید فتنه حادث شود شیخ و همراهانش را

دلخور ساخته سید نورالدین را از آنجا با متعلقان و همراهان طلب فرمود و در آن منزل خود

شان توطن کردند پس از چند سال شاه را مسیر بسوی شیراز افتاد بجهت نفوذ درویشی که عامه از

آن جناب بودند متوجه آن مدینه شد شیوخ و معارف شیراز خواجه شمس‌الدین محمد متخلص بحافظ

علیه الرحمه و سید شریف جرجانی که از اکابر بودند از آن جناب دعوت حضرت شاه سید کسب علوم

صوری و معنوی می‌نمودند چون بشد در آنجا توقف نمود بعضی گویان در رجعت نمود

حضرت سید چند سال گاهی در یزد کرمان و گاهی در ماهان به عبادت و افاضه مشغول داشت در

آن زمان که شاه بهمنی پادشاه دکن و گلبرگه چون اینگونه ارادت داشتن به آستان سید

فرستاد امیر غیاث‌الدین حکمران کرمان گفت تعارف آن تا شوا [illegible] کرده هفتاد هزار

تومان شد مردد بود مطالبه نماید یا نکند آخرالامر این مطلب را در بار سلطان شاهرخ عرضه کرده
جواب فرستاد آن پادشاه با شکوه خود که ارشاد آقا مشورت نمود آن حضرت گفت اگر
ملک این تنخواه را از سید مطالبه کنی تاریخها خواهند نگاشت که سلطان هندوستان این قدر
تنخواه به آن گاه سید فرستاد که شاهرخ شاه پادشاه ایران از ملک آن نتوانست بگیرد لهذا
آن شاه سطوت پناه به والی کابل نوشت که مطلقا تعرض ننماید الحاصل آن جناب
در پنجشنبه ۲۳ رجب سنه هشتصد و سی و چهار در دوره کیان بنیان خوانده مدت عمر آن بزرگوار
یکصد و چهار سال بود یک شب قبل از ارتحال به یاران وصیت فرمود که مرا غسل داده
کفن نموده در مسجد جامع ببرید که از بناهای سید برهان الدین حضرت جد امجد من است نماز بخوانید
بگذارید که قطب زمان و ولی حق در میان نعش حضرت منتظر بوده که امام
نماز گذارد آن گاه سید شمس الدین ابراهیم بن حیدر راقم بنامه که مستغنی الوصف است
بالمرد

ابرو صورت خاک آلود از هم دار دور شد نماز آن جناب قیام نمود نعش را به میدان هند کشیده
بالای بلده در همان موضع که سید شمس الدین مصلح دیده دفن کردند چون احمد شاه بهمنی
پادشاه دکن سلطنت خود را به واسطه برکت انفاس شاه نعمت الله میدانست و تقصیر آن
در تاریخ فرشته که در هندوستان تحریر گردیده مسطور است ارادت کامل شاه به نعمت الله داشت
تنخواهی کافی به کرمان فرستاده بر مزار آن سید عالی مقام عمارات عالیه بنا نهاده و در مرور
زمان بر تعمیرات آنجا افزوده گردید تا زمان سلطنت محمد شاه قاجار مسجد و گنبد مبین
حالا که محصولی که بنده دارد وقف به مزار سید فرمود همه ساله آنچه از خارج ضمام زیاد
آید صرف تعمیر آنجا میشود ۱

---

۱ برای رفع اشتباه خوانندگان تاریخ که بنده‌ها از خود فقره ۱ که در متن کتاب تاریخ چنین مینگارد «بنده نگارنده
ابن الحسین تا امروز چنانکه همه ساله آنچه از موقوفه آستانه شاه همه از ثلث بیش نمی‌گذارد و بعد مخارج
اندازه دارد شاید در قدیم آنطور بوده لکن این ایام همین است که عرض شد عذر میخواهم »

القصه غیاث‌الدین در سنه هشتصد و سی و شش در حوالی سیستان سر از جهان گذشت ملکزادگان کرمان باهم
گشتند صاحب تتمه الاخبار گوید در سنه هشتصد و سی ملک سیف‌الدین حاکم نیمروز و حدود آن
فارس به درگاه شاهرخ رفت و از برادرش نورشاه شکایت کرد که تغلب ملک او را
مالک شده شاهرخ شاه یرلیغی بکلانتران کرمان نگاشت که بگو آنها بحدود رفته آن دیار را
از نوذران انتزاع نموده بملک سیف‌الدین سپارد در سنه هشتصد و چهل حاکم کرمان بحدود
فارس شتافته کار را از پیش نبرده مراجعت کرد الحاصل تا سنه هشتصد و پنجاه که شاهرخ شاه
در قید حیات بود بنیادگان حکومت آن ملکت در تصرف ملکزادگان ایشان بود بعد از آن
بابر میرزا از خراسان امیری بضبط آن دیار فرستاد بسبب هرج و مرج که در آن زمان در
کرمان بلکه در تمام ایران روی داده بود و شاهزادگان تیموری بدیگری اشتغال
داشتند استقلالی در آنجا نیافت تا سنه هشتصد و پنجاه و پنج که جهانشاه قرا یوسف را

که آن

که آن سلسله را قراقویونلو گویند و سالها سلطنت آذربایجان را داشت اصفهان آمده آن بلاد را
تسخیر و قتل عام نمود امیر ابوالقاسم نام پسرش را متصرف و خزانه‌های کرمان روان ساخت
و در اشتغال سیف و سنان آن ملکت را متصرف گردید و همه ساله مالیات باستان جزی
می‌فرستاد چون جهانشاه آهنگ خراسان نمود او را با سپاه کرمان بخواست ابوالقاسم بابر
در آنجا گذاشته با سپاهی آراسته در هرات بتخت سلطنت رسید و قریب مرغاب خبر
طغیان حسنعلی پسرش بجهانشاه رسید با سلطان ابوسعید گورکانی صلح نموده خراسان را
بوگذاشت بشرط آنکه طمع در سایر بلاد ایران نکند و مراجعت کرد امیر ابوالقاسم بمقر
حکومت خود کرمان بازگشت حاکمی رئوف و عادل بود تا سنه هشتصد و هفتاد
و دو که پدرش در جنگ حسن بیگ بایندری مقتول گردید حسنعلی برادرش در آذربایجان
بر اریکه سلطنت کرد ابوالقاسم بکرمان اشتغال داشت جز پریشانی ادراک و

ملکت و سپاهی بی سر شده بخیال سلطنت تمام ایران افتاد و از کرمان بجانب یزد روان شد چنین

شهر آنجا محکم بود نتوانست کاری کند فوراً دهات و قصبات آن حول و حوش را غارت کرده متوجه

اصفهان گردید صورت فتح در آئینهٔ مرادش جلوه گر نیامد در این وقت سپاه او و جمیع پراکنده

بی سر و سامان شد و گشت بطمیان کار نزد برادرش فتح آن دو دانه برادر را تقبیر آورد

و خوب برای عمر خود رسید مقارن آنحال که سنهٔ هشتصد و هفتاد و سه بود ابونصر

حسن بیگ پادشاهی که آن سلسله را آق قویونلو گویند در آذربایجان بسلطان ابوسعید گورکانی

غالب آمده او را دست زینل بیگ پسر حسن بیگ اسیر گردید و بحکم حسن بیگ بقصاص گوهر

شاد بیگم کشته شد حسب الامر آن پادشاه حکمرانی کرمان بزینل بیگ مفوض گردید او

بآن مملکت آمده ذخایر و دارائی ابوالقاسم بن جهانشاه را که بود بتصرف درآورد

در سنهٔ هشتصد و هفتاد و چهار حسب الامر پدر بجنگ بسیار با ساده بهرام تاش کرمان بصوب

خراسان رفت میرزا یادگار محمد گورکانی را در هرات مقتول گردانید سلطان حسین میرزا را

بطرف میمنه و فاریاب گریزانید و بار دیگر کوس سعادت زد در سنهٔ هشتصد و

هفتاد و پنج بمعارف قاین ضرب است ابونصر حسن بیگ از تعدیات شهزادگان گورکانی

شکایت نمود او یعنی نام خود زینل بیگ نگاشت که تنبیه رفته آن ولایت

را ضمیمهٔ کرمان سازد او هم بآنجا تاخت و قلعهٔ گورکانیه را از آن حال پرانده کرمان

مرحب نمود و تا سنهٔ هشتصد و هفتاد و هشت در آن دیار حکمران بود حوالی تاریخ

دیوک بود در این سال حسب الامر قدوم آذربایجان موکب پدر بجوی پیوست در حدود

آذربایجان بسلطان محمد عثمانی خوندکار روم جنگ واقع شد زینل بیگ بقتل رسید ابونصر

حکومت کرمان را ضمیمهٔ مملکت فارس کرده پسر دیگرش سلطان خلیل داد از جانب او

امیری بکرمان آمد تا سنهٔ هشتصد و هفتاد و نه که ابونصر حسن بیگ بجوار رحمت ایزدی پیوست

و سلطان خلیل به ترکشت سوی فارس و کرمان نزد الوند بیگ پیرک کرد در سنه هشتصد و
هشتاد و سه که سلطان یعقوب بن حسن بیگ برادر خروج نمود و امراء آق قویونلو سلطان
خلیل را در باب ... کشتند سلطان یعقوب بر وسادهٔ سلطنت جلوس کرد بایندر بیگ
را که از امراء بزرگ بایندری بود با لشکر فراوان به جانب فارس و عراق و کرمان به دفع
کوسه حاجی که در صفاهان و الوند بیگ که حکومت فارس و کرمان داشت فرستاد بایندر
بیگ کوسه حاجی را به تیر کوفت و الوند بیگ را از جانب عم خود امان داد و در
سنه هشتصد و نود حکومت آن ولایت با الوند بیگ بود و در این سال حکمرانی آن دیار
به سلطان یعقوب واگذار و ابراهیم بیگ شهره آیه سلطان ... خلیل که از بنی
اعمام او ابوالفتح حسن بیگ بود گردید آن ... کلاهی ... آن دیار اشتغال
داشت و کلاهی ... در سنه هشتصد و

نود و

نود و نه که سلطان یعقوب از این سرای سپنج به عالم دیگر انتقال یافت ... که از
امراء بزرگ بود بایسنقر بن یعقوب را به سلطنت برداشت رستم بیگ بن مقصود بیگ
بن حسن بیگ را در قلعهٔ آلنجق محبوس کردند در این حال سلیمان بن بیژن که از
متعینه آق قویونلو با سپاهی از دیار بکر آمده در حدود قلعهٔ ... را کشت
و خود حلقهٔ ... بایسنقر گردید مقارن آن اوقات ... سلطان ... بعضی
... رستم بیگ را از قلعهٔ النجق بیرون آورده به سلطنت برداشتند و ...
و بایسنقر ... دادند بایسنقر ... در ... گریخت ...
... رستم بیگ در سنه هشتصد و نود و
هشت ... سلطان ...
... سلطان ...

وفق وفات شوال دهشت تا سنهٔ هشتصد و دو احمد بیگ پسر اغورلو محمد بن حسن بیگ که مادرش
دختر سلطان محمد عثمانی خوندکار روم بود در آنجا بر رستم بیگ خروج نمود و جنگ نموده رستم
بیگ را گرفته بقتل رسانید احمد بیگ ملقب بگوده احمد بر تخت سلطنت جلوس نموده
سلطان مخصوص رفت کرمان که در اداره ابو ناصر کوسه از جنوب آمده پس از
ورود با ملکت سیاه آنجا را متصرف نمود که بشیراز آمد قاسم پرناک والی
فارس او را استقبال نمود با کمک رفیق سلطان احمد اتفاق کردند بعد خبر مخالفت آن
در امیر بوجی سلطان احمد رسید بجهت دفع آنها از آذربایجان سپاب عراق کوچ داد آمد
سلطان قاسم پرناک از شیراز با سپاه فارس و کرمان سپاب ایشان سلطان گردید
در حوالی قزوینه خواجه حسن از سپیدشات آنجا تقرب ذیقین شد در ربیع الثانی سنهٔ
هشتصد و سه جنگ عظیم نمودند سلطان احمد بقتل رسید محمدی بیگ بن یوسف بیگ بن حسن بیگ

در آن اثنا در موکب سلطان احمد بود از جنگگاه فرار کرده بدار العباده یزد رفت و بعدها
بیگ و اشرف بیگ بنیمروز که در آنجا بعد او را سلطنت برداشتند و بکوه گیلویه رفته از آنجا
بر قاسم پرناک تاخته و در دهنه شعب بقتل رسانیدند محمدی بیگ غالب آمده ملک
شیراز را بمنصور بیگ خانه داد و مملکت کرمان بعد از ظفر با احمد بیگ بآذربایجان
رفته الوند بیگ بن یوسف بیگ بن حسن بیگ را سلطنت برداشت و خواهر خود را
میرزا شاه که محمدی بیگ بر آمده و از آنجا متوجه آذربایجان شد الوند بیگ و ایبه
سلطان از تبریز بعزم مقاتله او بیرون آمده در نوزدهکی هشترود بین الطرفین
جنگ واقع گردید ایبه سلطان که حلقه الملک الوند بیگ بود در معرکه کشته شد
وقایعی که مابین محمدی بیگ و الوند بیگ و سلطان مراد که هر سه در آن
زمان مدعی سلطنت بودند واقع شده جز ربط تاریخ کرمان ندارد متعرض نشدم

امیر ابوالفتح بیگ برادرزادهٔ حاجی بیگ بایندری که از قبل ابیه سلطان در کرمان

نایب بود چون خبر قتل مذهب خود شنود دم از استقلال برزد و در آن دیار فرمانروا بود

در اواسط سنهٔ تسعمائه و شش در حوالی مزار فیض آثار نبی الله دانیال علیه السلام که میانه [illegible]

و همدان است سلطان مراد و الوند بیگ بعد از رسیده جنگ بزرگ نمودند آخرالامر

بر سلاطین آق قوینلو صلح واقع شد بین قرار که آذربایجان

و دیار بکر در تحت ارادهٔ الوند بیگ باشد و عراق و فارس و کرمان متعلق به سلطان مراد

و لذا با فارس آمده قاسم بیگ را که قریب اختیار در آن دیار حکومت می‌کرد

گرفته با [illegible] بیگ هلاک کرد یعقوب خان برادر ابیه سلطان را

حکومت فارس داد و خود به جانب عراق و کردستان رفت در سنهٔ تسعمائه و هشت

ابوالفتح بیگ که در کرمان سر خودسری برداشته بود با جنود آنجا به عزم تسخیر فارس

حرکت

حرکت برانه یعقوب خان مقابله او در [illegible] نموده از طرف بیضا به در رفت ابوالفتح

را در آن مملکت اقتدار تمام پیدا آمد سپاه کرمان را غنیمت کلانی به چنگ افتاد در زمستان

همین سال ابوالفتح به یزد رفته آنجا قتل و غارت کرد و بعد به کرمان رفت از قلعهٔ کوهی

بعیادت و [illegible] در ربیع [illegible] آق قوینلو در کرمان باد مستوجب گشت مقارن

آن حال [illegible] از جانب سلطان حسین میرزای بایقرا از کرمان آمده همه آن

دیار را متصرف شد در آخر همان سنه که حضرت شاه اسماعیل صفوی فتح فارس

نمودند فرمانروایی آنجا را از شیراز خان محمد از طایفهٔ استاجلو ملقب به سلطان که از امرای

بزرگ آن دولت بود بخشید [illegible] فتح کرمان و حکومت آنجا با سرور محمد بیگ ترکمان

با [illegible] الوار و [illegible] المعروف محمد را گفته [illegible] سعادت نمود

خان محمد را به رحمت [illegible] آن مملکت مسلم شد در [illegible] عباد [illegible] کشید

نیز در کرمان گذاشته به رکاب سپهر جناب شرف و حکومت دیار بکر و مضاف(?) عماد الدوله
ذوالقدر مأمور گشت و در آن مملکت خدمات شایان کرده از آن جمله در پی عبده(?) الدوله را
در جنگ بکشت در سنهٔ نهصد و بیست و نه محمد خان شیبانی سه هزار سوار از هرات به تسخیر
و تاخت و تاراج کرمان روان نمود اوزبکان از راه خبیص و قاینات به حدود کرمان
آمده آتش نهب و غارت افروختند مع ذلک آن بلوک را تاراج کردند گرد قلعه‌ای که وجود
را که در فراز تل رفیع بود حصاری رزین و منیع داشت مردم آن قلعه اوزبکان را
به زخم تفنگ و ریختن آتش و سنگ دفع و رفع کرده اوزبکان از خبیص متوجه راور
شدند مردم آنجا به قلعه رفته و آنها را … هر چه از مراعی و مواشی که در صحرای آنجا
دیدند تصرف کرده به بنه(?) زده تاخت آوردند آن بلوک منهدم(?) الطور کرده روی
به جانب شهر نهادند نایب محمد خان با … که اگر از شهر بیرون آمده در دروازهٔ زنگ آباد

مقدمهٔ ذبیح(?) شد قتالی صعب دست داد جمعی از طرفین مقتول گردیدند از فتح شهر مرفوع الطمع
شده راه خراسان در پیش گرفتند چون این خبر به سمع اعلیحضرت سلطانی رسید قاضی نور الهدی(?) را
به تیغ بدیع(?) بیگ جان خان نزد محمد خان به رسالت فرستاد و او را از ارتکاب این حرکات منع
فرمود خان شیبانی از امرای اوزبک در راه برگاه مسعود(?) فرستاده و در صحیفهٔ خود اظهار
غرور کرد در سنهٔ نهصد و شانزده حضرت شاه اسماعیل بیگ جان خان … را که محمد خان را
در حوالی مرو بکشت تا سنهٔ نهصد و بیست هجری حکومت کرمان با محمد خان استاجلو بود
و دواب(?) و عمال او در آن مملکت رتق و فتق امور بودند در این سال خان محمد در
معرکهٔ جنگ شاه … آذربایجان رفت در جای(?) دلیران خود در مصاف ایرانی و رومی با بسیاری
از امرا به شربت شهادت چشیدند متوجه … که کرمان به نام لعل(?) سلطان چاوشلو(?)
تفلن(?) استاجلو نوشته شد و آن دیار سکرانی(?) مشغول بود تا سنهٔ نهصد و سی و دو که

شاه اسمعیل آغا چلبی پیوست احمد سلطان در کرمان حکمران بود در سال نهصد که ابتدای نهضت و
سرور بود سایه قبیله استاجلو در دو طرف که در هر سه جا سلطنت دارا بوده آنها ایران را هزار
نفر چند تن عظیم به دیدن آمد احمد سلطان از کرمان با سپاه بسیار طایفه خود بجز ایران آمدن
دارالسلطنه با تجمل و دیدن آمد پس از آنکه چنین گذشت میانه استاجلو در دولت صفویه ف
داخل گردید آخر در سنه نهصد و سی و سه کپک سلطان امیر قاجار استاجلو در جنگ با تقی
رسید دیو سلطان بزرگ طایفه روملو در امیرالامرائی ایران منفرد گردید آمد احمد
سلطان بعد از فوت برگشته در سلطان مرادی مرادی بود تا آنکه دیو سلطان روملو
بامر شاه طهماسب کشته شد چوهه سلطان تکلو بمنصب امیرالامرائی سرافراز گردید احمد
سلطان بتوسط امیر تکلو خلع گشت را دیگر بحکومت کرمان مامور نشد حکمرانی آن ملک
با شاهقلی سلطان پسر سلطان قلی سلطان افشار مفوض گردید سلطان مزبور گاهی خود در آن

دیار

دیار بود و هر وقت در موکب شاهی کوچ میداد نواب و عمال او بضبط و ربط امور آنجا
مشغول میداشتند در سنه نهصد و چهل و سه شاهقلی سلطان با سپاه کرمان برکاب همایون
ایران بجانب خراسان رفت حسب الامر اعلی حکومت هرات و استحفاظ آنجا به شاهقلی سلطان
مرحمت گردید او خیانت به بیت و شنیعت از عهده برنیامد از خوف مخالفان مردم را
گذاشته به دربار اعلی پیوست در سنه نهصد و پنجاه و دو که شاهقلی سلطان حکمران کرمان
بقتل آن سرحد و سامان مامور خراسان شد که بجای او معصوم بیک صفوی قلعه خبوشان
را که عم سلطان خوارزمی تصرف کرده بود تسخیر نماید حکمران کرمان با سپاه کرمان بجانب
رفته به دربار معصوم بیک ملحق شد معصوم بیک پس از تصرف خبوشان به هرات
مامور هرات و دفع فتنه قزاق خان پسر محمد خان شرف الدین اغلی که لله شاهزاده
محمد میرزا بود شاهزاده مزبور را تمسک کرده و دست بر حکام شاهی بگشاد اردو چون لشکریان شاهزاده

زمرات ازدواج کرده بود گردید چون معصوم بیگ سردار با تبعه به ابرست رسید ذوالقدر شفق

مادر الفراق گوش رسید پدرش جعفر و برادرش حسنعلی با وراء البهز گریختند هرات تصرف

امرا و شاهی درآمد و قوتان کرمان بعد از خدمات شایان در مغور و خویشان بیمبر مألوف

بازگشته محفوظ ماند کولین شاهجهان سلطان در زمان شاه طهماسب که حکومت کرمان داشت

پسر مصطفی سلطان افشار بود در آن زمان شاهجهان سلطان دیگری از امرای آن حدود بود

او پسر حمزه بیگ افشار بود و بخدمت مهرداری و امارت دیوان سرافراز گشت و غالبا

امور حکومت چون سعد و قرار بخ میشد پس از فوت شاهجهان سلطان افشار حکمرانی

کرمان نصیرالدین خان پسر معصوم بیگ صفوی که از بزرگان شاه عالمقام بود مفوض گردید

و نیابت آن ملک روان کرد در سنه نهصد و هفتاد و پنج که محمد خان الدینی درگذشت کرمان

و بعد از دو سه سال شاه را مقتول نمود معصوم بیگ از سنه سلطنت تمیز گسید ان

تمر

زیرا محمد خان آن سامان همه سپه کرمان بهمراه نصیرالدین خان در آن بوده

المامی در سنه نهصد و هشتاد و چهار که شاه دیگر شاه به ارفع حبل خراسید شاه اسمعیل ثانی

به پادشاهی نشست محمد سلطان افشار را بحکومت کرمان سرافراز نمود در آن جانب قسمت محمد

سلطان در آنجا حکومت داشت عجب الحیاء بتول مزاج و لوی سلوک شاه اسمعیل

در این دو سال که سلطنت کرد او را از حکومت کرمان معزول نمود در سنه نهصد و

هشتاد و پنج که آن شاه معزول شد در خانه پر محمد ... از ... کرمان

ثانیه حضرت بجیون آرام گرفت و سلطان محمد میرزا این شاه طهماسب برادر بزرگ

سلطنت ایران مرسم گردید نام حکمرانی کرمان در سلطان محمد بود پس از آن

در سنه نهصد و هشتاد و شش حکومت کرمان بولیخان افشار مفوض آمد شمس الدین محمد

کرمانی که مردی ... بود در ... بعبارت دیوان اعلا رسید و همیشه شاه ... له

نکاح شاه نعمت الله ثالث که از فرزندزادگان شاه خلیل الله بن شاه نعمت الله
معروف باشد داده لهذا بسبب این دو شخص که رعیت از اهالی این مملکت میکردند
و در آن دیار آنها به دلیل حب الوطن میکوشیدند که کرمان از تظلمات و اجحاف بیرون و
محبوس بود در سنه نهصد و نود و شش که سال دویم جلوس شاه عباس اول بر سریر
سلطنت بود بکتاش خان پسر ولی خان افشار که در کرمان به نیابت پدر حکومت مینمود
بواسطه آنکه بکتاش خان در جنگهای امراء با نواب شاه سلطان محمد خدابنده و سیده مادر
شاه عباس را کشته و با آنها همراه بود لهذا به حکم آن پادشاه ذی جاه او را کشته سرش را
بحضور اقدس آوردند شاه عباس از ولیخان پدرش که مردی پیر و معتبر در آن درگاه بود سؤال
از سبب این حرکت ولیخان سر پسر را شناخته و چنین گفت که برای اینکه گفت این سر پسر
من است هر کس به ولینعمت خیانت کند سزایش این است محمد بیگ از آن کلمات آن

عرض

عرض کرد آری ولیخان مرا گماشت و آن دیار آمد نامه نگار عرض میکند که در باب قتل
بکتاش خان روایات مختلفه دیده شد در نسخه دیدیم که حسب الامر شاه عباس یعقوب خان
حاکم شیراز او را در حوالی یزد کشت و سرش را به دربار فرستاد القصه در سنه نهصد و نود و نه
که در سلطنت شاه عباس بود بعد فوت بکتاش خان اوزبک در خراسان اغتشاش نمود و کرمانیان
بی سپاه کرمان حمله کرد او لشکر آنجا را به دستور از راه کوهبنان و بافق بطبس راند
وقتی به طبس رسید که مصطفی خان تکلو حاکم آنجا را جماعت اوزبکیه محصور کرده بود
تا عبدالله خان اوزبک خواهرزاده محمد تیمور سلطان را با گروهی مأمور فتح طبس
نمود تیمور سلطان یک ماه حصار طبس را محاصره کرده و مصطفی خان که از جانب اولیای
دولت شاه عباس حکمران آنجا بود در تنگنای محاصره و دیوار گرفتار گردید کارش
بجان رسید که ناگاه قراول سپاه کرمان رسید خبر به سلطان اوزبک شاد داد

که جنگ کرده در این وقت ولیخان با بقیه سپاه رسیده جنگ در پیوست ازبکان منهزم شده
فرار اختیار کردند در همین ایام سلطان نقیچی فرستاده که گرگیکان به جهت خزینه درخواست
از فرار سعدی خان شو میزند خواهد هم خواهد گرفت ولیخان سرهای مقتولین را به
بسیار از ازبکیه پانصد سر را صحیح فرستاده و تعریف و خلعت سرفراز آمد مجلد ده
در سنه هزار و چهار ولیخان حکمران کابل در نفس کوهی با جمعی طلیعه درگذشت نعش او را
به کابل برده در جوار شاه نعمت الله دفن کردند خبر فوت حکمران کابل که به شاه دارا
در کابل رسید به کابل کهنه نوکر امین دلش نوخت و باز با ازبکان را نوخت حکومت
کابل گنجعلی خان زیک را رحمت نمود بعضی که کابل کتاب مشهور نمایند که زیک نام
قبیله ایست از قبایل اکراد و خان مزبور در زمان کودکی عباس عباس میرزا و تالیق
عنقریب خان بیشتر با امور حکومت و توقف هرات بود گنجعلی خان در جنگ خدام

خصوص دستعبرانه شاهزاده منظور داشته که اولاد بزرگوار به رخت پادشاهی حق کفایت ظاهر کرد در
پس از آنکه شاهزاده در جوار تبریز به دست مرشد قلیخان به جلو افتاد گنجعلی بیگ در رکب
داخل بود در بهشت مقبرش حق مرشد قلیخان گنجعلی بیگ لقب خانی سرافراز کرد
و شاهزاده کمالی او را با خطاب سفیر بود و خان به اعتبار نمک جاوید تا آنکه
تدریج لقب بابای هم جزو القاب او شد در اول سنه هزار و پنج که با یکه دار
الملک کرمان است وارد گردید رعیت و سپاهی آنجا را نواخت بعد در انتظام و عبا
را به نسبت و دلداری حال ملتزم کرد در سال حکمرانی گذشته هزار و شش به موجب
الوس شاه ایران با حکومت کرمان از راه یزد و سیستان به کمک ایل و پیش دو در
آنجا با ازبکیه متغلبه تصرف متعدد نمود حسن کفایت و مهابت را ظاهر
که پس از آنکه عبدالمؤمن خان و سایر تبعه او را از هرات و خراسان به ماوراء النهر

چنانچه شاه عباس از ... قزوین مراجعت کرد گنجعلی خان نیز مرخص شده بمقر حکومت
کرمان بازگشت و بامور مملکت اشتغال ورزید و در سال ... ولایت ... بعاملین ... سپرده
سنه هزار و یازده که شاه خلد آرامگاه بجهت فتنه عبدالمؤمن خان اوزبک متوجه
خراسان گردید گنجعلی خان را که از جمله امرای بود بسپهسالاری جیش خود فرمود خان عالیشان
جیش کرمان بجانب ... رفت و معارک متعدده با جنود ماوراءالنهر کرده پس از
دفع و رفع اتراک که شاه عباس الحظه مراجعت فرمود گنجعلی خان بمرکز حکومت بازگشت و
کرمان نیز بابنیه عالیه گذاشت طرح میدان و کاروانسرا و بازار و حمام و چهارسوق را
گذاشته بمرور بقسم رسانید مرقد ... که ... الملک کرمان است از آن
مرحوم ... از آنجمله آب انبار که او ساخته و ... آنرا ... علیمردان خان در
کتابه آن نگاشته و قضیه آقا محمد خان که آنرا محاصره کرد لطفعلی خان که در آنجا محصور

بود از جهت فقدان شرب ... که ... بعد شرب از همه آب انبار بیرون آورده
گلوله ... صرف کرد و اکنون آب انبار معمور است آب انبار دیگر در میدان ارگ
که بانیه کرمان و ... است و حمام آنرا لوت گویند ساخته و دکان خارج آن ... زمین
زمان آنرا حوض خان گویند ساخته در صحن او در ... است اگر راقم اوراق
شرح آثار و ابنیه آن کرده عمارت همه را بنگارد کتابی مبسوط شود در اغلب بلوکات
نیز آثار خیر از او هست از رقبات موقوفات که احداث کرده هنوز معمور است
و در دست متولیه که ... ورثات او هستند و بعد از آن وقف آستانه متبرکه
حضرت رضوی است که با ماحصل بازار و کاروانسرا همه ساله میرسد و در سنه هزار و سیزده
که شاه مغفرت پناه بجهت دفاع لشکر روم متوجه آذربایجان شده بود گنجعلی خان را
بسپهسالاری جیش خود فرمود حسب الامر با ... شایسته ... در فتح ایروان و نخجوان

کمال جان نثاری و خدمتگذاری را بجای آورد. متعاقب آن جغال اغلی سرعسکر روم شهر تبریز
را متصرف گردید. گنجعلی خان و ذوالفقار خان متعاقب سپاه بودند. پس از دفع عسکر
روم از تبریز شاه عباس بشیروان روان گردید. و قلعهٔ شماخی را محاصره نمود. گنجعلی خان
با سپاه کرمان در جانب جنوب آن قلعه سنگر و سیبه درست تفنگچیان کرمان خدمات
نمایان کردند خصوص تفنگچیان بوک که آقا دولتخواه آنها مورد التفات شاه
گردیده انعام گرفتند. و قلعهٔ شماخی در پنجم صفر سنهٔ هزار و شانزده مفتوح شد. اسکندر
بیگ منشی رحمة الله علیه در عالم آرای عباسی می‌نویسد در زمانی که قلعهٔ شماخی محصور بود
بعضی از تفنگچیان کرمان که نامبرده گی منوچهر بیگ غلام خاصه بتحفظ حوالی قلعهٔ دربند
باب الابواب مامور بودند. مجملاً در این سنه گنجعلی خان و سپاه کرمان که تقریباً سه
سال در آذربایجان در رکاب شاه ایران خدمات نمایان کردند مرخص اوطان گردیده

و بعضی

و بعضی از تفنگچیان و قشون کرمان بمنازل خود مرخص شدند و مامور تسخیر قلعهٔ بم اردیه
گردیدند. ولی از تسخیر قلعهٔ آنجا مرخص خانه شدند. در سنهٔ هزار و بیست و دو گنجعلی خان
با سپاه کرمان بعزم تسخیر بلوچستان از راه جیرفت متوجه آن نواحی گردید. ملک شمس
الدین از نژاد صفاریهٔ سیستان که بعضی از بسیاری اورا عرب دانند دران مملکت
فرمانروا بود و دار الملکش قلعهٔ بنجهن که این زمان بمپور گویند. استماع این خبر را
کرده از بیم کرمان که در تحت حکم او بود لشکر بجرئت و جمعی قتال گردیده در کوچ
کردن بنجکسان بمپور با سپاه کرمان مصاف داده منهزم بقلعهٔ بمپور تحصن جست
و کاهش بعد از دو ماه محاصره قلعه مفتوح و ملک شمس الدین دستگیر آمده او را محبوساً
بپای سریر اعلی فرستاد. و ریاست آن دیار را بملک میرزا که نیز از آن سلسله و از نژاد
صفاریه بود واگذار نمود که همه‌ساله خراج آنجا را بکرمان فرستد و از رؤسای تبع

و در زنگ و قندهار گرفتار گردیده بسر برجت نمود اکنون که سنه هزار و سیصد و بیست و

چهار هجری است منزل کوچه‌ای اینجانب که حضرات گهرها را آنجا منزل داده در نفس گوهر

در محله ... بسه محله ... مشهور است پس از جنگ ... که در زمان سلطنت سلطان

قطب الدین محمد خوارزمشاه ... سپاه لشکر ایران آمده ... جنگیده ...

ایران و چینیان در تحت حکم ... که از نژاد ... بود تا زمان سلطان

محمد خان ... ایشان ضمیمه مملکت گردید در سنه هزار و بیست و پنج گنجعلی خان با سپاه

ایران حسب الامر اقدس در آذربایجان موکب اعلا ... و بیگلربیگی ... باشی دیگر

ذوالفقار خان ... بکمک دوست هزار عسکر رومی ... قلعه ایروان اشتغال داشت گنجعلی خان

و ... سیفی خان ... با امرای دیگر تاخت و تاز

روم مأمور شدند در آن وقت از جانب پادشاه ... خان ... در قلعه ایروان بود

پس از

پس از شکست سپاه روم سلطان مرتضی ... پادشاه روم برده و ... باشی ... از جانب سلطان ...

آذربایجان آمد گنجعلی خان و لشکریان ... معارک شده ... جنگ در روم کرده مورد التفات

شاه گردید پس از دو سال دیگر ... ایران ... حکمرانی ... در سنه هزار و

سی و یک که شاه عباس عزم تسخیر قندهار نمود گنجعلی خان با لشکریان ... رکاب بود

بعد از تصرف آنجا گنجعلی خان بحکومت دارالقرار برقرار گردید و در آنجا اقامت نمود چون

سالیانه سال بود و علیمردان بیگ پسر او که در ... بنیابت پدر به حکمرانی اشتغال داشت

لهذا حسب الفرمان بقیه عمر را در آنجا توقف کرده پس از وصول ... ایالت ...

... روانه قندهار گردید ... خان ... ایالت ایران مأمور نمودند اما

چینیان در سال قبل از خروج ایران ... شده حکومت آنجا را از جانب ...

دولت ... میرزا ... صفوی واگذار شد و حکومت میرزا ... آنچه ...

مدتی که در اینجا حکومت داشت بازار ظلم و ستم که در عهد ... او را انظار نظر رحمت کرده و ترفیه

تاج و ... و طلب و زراعت و اسب سبز و سبزه و در عهد ... حکومت ساخت چون قلعه آشیان

گنجعلی خان در مدت ... کرمان آثار ابنیه عالیه گذاشته معروف بود کرمان که

وقف ... بنا آن ... است و طاقیه که تا اکنون ... توضیحیه و ... است

بوالدین او ... عیب ندارد اگر بقیه حالات او را اظهار حال ... کنم در سنه

هزار و سی و یک گنجعلی خان از حکومت کرمان معزول و بحکومت قندهار منصوب گردید

در سال هزار و سی و سه در حضور ... ... شب بعد در تخت خوابیده نزدیک

صبح خواب آلود بجهت ... از بام بصحن خانه افتاد و افتادن همان و مردن

همان چون این خبر بشاه رسید پسرش علیمردان بیگ را بخانی و لقب بابا ... ...

... ... بحکمرانی قندهار گماشت ... در اینجا حکمرانی را تا زمان سلطنت شاه صفی

میرزا طالب خان اردوبادی که وزیر اعظم ایران و شوهر خواهر علیمردان خان حاکم قندهار بود

بحکم شاه بجهت تقصیری مقتول گردید علیمردان خان از قندهار خبردار گردیده او هم ترسید

بدربار سلطان خرم ملقب بشاه جهان که در هندوستان لوای سلطنت می افراشت پناهنده

و بکلی ... کرده قندهار را بتصرف گماشتگان شاه جهان داده خود با عیال و

خویشان و خدم و حشم بهندوستان رفت و حسب الحکم پادشاه هندوستان در آنجا

مقیم گشت و در حق او ... و املاک ... چون ربط تاریخ مخصوص کرمان ندارد

لهذا از بقیه حالات علیمردان خان ... نمی شویم القصه در سنه هزار و سی و پنج ...

خان که حاکم کرمان بود در رکاب شاه عباس به بغداد رفته بعد از فتح ... محافظت ...

... لشکر روم که شاه ... سلطنت مرخص کرد در کرمان مریض شد ... [illegible]

آزار عصبی ... که ... در زمان ... ... پرهیز نکرد در گذشت شاه

جلد بعد ترجمه حسین خان قورچیباشی پسر معصوم بیگ دکتر السلطنه که از بنی اعمام شاه غفران پناه
دختر داماد شاه عباس نور الله مضجعه بود اقدام کرده خود قورچیباشی و حاکم ممالک گردید
و کلیه احوال بجواب رسید پس از آن امیرخان حاکم کابل بمنصب قورچیباشیگری سر
افراز آمده برادرش قراخان بنیابت امیرخان حکمران و بمنصب مهرداری که نیز از
مناصب امیرخان بود بعد به بیگ ایرش رجعت شد در این سال بعضی از بعضان افغان
و غرباء چراغ خان و ... را بصوب احمد بیگ قورچی ... کابل فرستاده
در سنه هزار و چهل و دو که سال پنجم سلطنت شاه صفی بود امیرخان قورچیباشی خراسان
کرمان با لشکر ... و بعضی از علماء ... و قورچیان سرداری خراسان مامور
گردیده و فضل بیگ سردار سابق آنجا به دربار شاهی مشرف گشت امیرخان در آنجا
مشغول با ... نموده و سال بیشتر در آن حال به اموال و قتال مشغول بود و داشت

خدا آگاه حکمرانی کرد امیرخان پسر رستم بیگ کلبعلی که از سرداران در آن ایام ملازمت
شاه بود تفویض نموده و در سنه هزار و سی و هشت که شاه عباس رحمة الله علیه بدرود جهان
گفت حکومت آن دیار را تعلق داشت پس از آنکه شاه صفی بر سلطنت شاهی
در ایران جلوس نمود کلانتری ... که این ... امیرخان شد در سنه هزار و سی و نه
که سال دوم جلوس شاه صفی بود ... بیگ ... از بابت ... علیشکر
آمده حاکم امیرخان ... که این ... شاه ایران ... در آن ... جلال الدین خلجی
که ... تفنگچیان ... خدمات ... کرده جمع گردید در سنه هزار و چهل سپاه
که این ... شده و در این سال دوم سلطنت شاه صفی بود چراغ خان پسر
شیخ شریف از نژاد شیخ ... که از شاه جوان ... بطمع داده ...
از جاده مستقیم منحرف ... و بعضی امور که موجب ضرر ... و آخرت بود ... ایران

ج

تا در سنه هزار و صد و پنج بمرض طبیعی درگذشت این خبر در آذربایجان بسمع اعلیحضرت شاه
صفی رسید منصب قورچی‌باشیگری و حکومت کرمان تفویض [illegible] پس از
ورود بموکب شاهی بهمچنین که آن زمان متوسطیت بود جانی خان شاملو ایشیک آقاسی
در سنه هزار و چهل و یک منصب جلیل قورچی‌باشی و بعضی بعضی حکام کرمان سرافراز شده علی
مرتضی قلی خان آمده نیز آنجا گذاشته و خود بدربار شاهی مراجعت کرد در سنه هزار و چهل و
هفت سلطان خونکار روم عزیمت تسخیر بغداد کرد در آن وقت در تصرف گماشتگان شاه
صفی بود بود جانی خان حسب الامر پادشاه بمعاونت همراه تفنگچیان کرمان که بسیار دست
و شجاعت مشهور بودند طلب داشته بهمچنان عازم آمده امداد جمع امرای حاج تفنگچی آقاسی بیرون
خلف بیگ باستقلال قلعه بغداد و مرد و بیگتاش خان حاکم آنجا روان شدند پس از محصور
شدن بغداد و خندق سایه امراء از جمله خلف بیگ و بیگتاش خان

بغداد

بغداد بتصرف سلطان مراد آمده و غالب تفنگچیان کرمان مقتول و در خدمات نیز جانبازی
و بهادری بخرج که شاه [illegible] بعد تغییر منصب و موجب جلیل
نیابت خلف او عنایت شد اما در سنه هزار و پنجاه و دو که شاه صفی بدار
البقا خرامید سلطنت بحضرت شاه عباس ثانی رحمه الله الملک المنان انتقال کرد جانی
خان حکمران کرمان بود در جلوس شاه عباس ثانی جانی خان که کماکان بمنصب قورچی‌باشیگری
و حکومت کرمان سرافراز داشت در زمان سلطنت آن شاه دیگر به علاوه منصب
مزبور و حکومت آن مملکت جمله الملک و ارباب دار گردید و جمیع تغییر و تبدیلها
ممالک محروسه برای و رویه او محول بود آخر سبب سختیها و غرور که بآن مجبول بود
منظور بود بعضی میرزا تقی اعتماد الدوله بشریب و رونق که وزیر اعظم آن دولت بود
مبادرت نمود و پس از چندی در حضور شاه عباس ثانی بتیغ مرتضی قلی بدرود

جوان خان نمود حاجی آباد واقع در خارج حصار گورستان که بنام مشهور به مزار کلان شهرت دارد
و اکنون که هنگام تحریر این بیانات مشهور است از محدثات حاجی خان مزبور است و قتل
او در سنه هزار و سیصد و پنج واقع گردید از سنه سلطنت نظر بیگ قورچی ضبط اموال
و اسباب منزل او سپرده که در کرمان بود و گرفتن الغ خان برادر حاجی خان که نیابت آنجا
در مرتبه دوم کرمان حکمران بود مأمور گردید حسب الحکم قتل شاه نظر بیگ کرمان
آمده اموال حاجی خان را که هر چه بود و نقود در خزانه از عهد او بحیطه تصرف آورده و الغ
خان را گرفته مقید ساخته بدربار حکومت کرمان و منصب قورچی باشی برگول مرتضی قلی خان
ولیک آقاسی گردید مخفی نماند که در زمان دارائی شاه عباس ثانی مرتضی قلی خان
هم از امرای بزرگ آن دولت بودند اول این مرتضی قلی خان که در عهد سلطنت
شاه مزبور ایشیک آقاسی و بعد از قتل حاجی خان قورچی باشی و حکمران کرمان گردید

تا

[illegible]

میرزا مرتضی قلی خان خلف محمد اسمعیل خان قاجار که در اوایل سلطنت پادشاه مطلق ایالت مرو
بهمه معتمدین آن دیار گول بود بعد از این عمل معزول و منصب ارجمند سپهسالاری تمام سپاه
و حکومت قندهار و علیکان منصوب گشت الحاصل وقتیکه پادشاه بعزم فتح قندهار حرکت
فرمود مرتضی قلی خان قورچی باشی حکمران کرمان بالتمکین این مملکت که در همه ایران
بجلادت و شجاعت معروف و مشهور بودند در موکب شاهی کوچ سوار دادند پس از
ورود بطرف قندهار و محاصره آنجا سنگ و سیاه بارسنگ اولی پسر ده مرتضی قلی خان
حاکم کرمان و بعض از امراء بجلادت نشان گردید سنگ و سیاه حسب الحکم بپای آن
قلعه رفتند مرتضی قلی خان سپهسالار قاجار شد و بعض از سرداران بشجاعت و صاحبش
مأمور گردیدند [illegible] آب و دیگر [illegible] بسیار بستن سنگ و پیش بردن
سیاه و کوچ سلامت [illegible] به تقدیر [illegible] لهذا آن طرف را [illegible]

خود گذاشته بقیه تفنگچیان کرمانی در هنگام محاصره بهمه روزه اظهار جلادت و شجاعت میکردند
در از شاه عباس ثانی در انعام نمک فتنه بطوریکه آقا داد خداداد تفنگچیان کرمانی از شاه عباس در رسم
میساخت پس از تفرق فتنه ها روز رفعت حوالی و حواشی آنجا در موکب همایون بهرات
رفته و در اوایل سنه هزار و شصت که موکب اقدس بدار السلطنه اصفهان نزول فرمود
تفنگچیان کرمانی رخصت اوطان گردیدند در همین سنه مرتضی قلیخان قورچیباشی از منصب
و بعد حکومت کرمان معزول گردید منصب جلیل مرتضی قلیخان تا به عباسقلی بدر قریم
موکول شد در سال هزار و شصت و چهار که دارا شکوه پسر سلطان خرم ملقب بشاهجهان پادشاه
هندوستان با لشکر و حشم بقصد قندهار آمده به تسخیر مقصور جهت کرد بسبب انجه
قندهار محصور و منازعات آنجا بطریق تفنگچی و گرانی در آن حال خبر آمد
حسب الامر پادشاه دنیا پناه حکمران کرمان ده هزار خروار غله از راه سیستان بجهت قندهار کرد

داده

در سنه هزار و هفتاد و هفت که شاه عباس ثانی به رود جانقلیخان [illegible] و شاه سلیمان پور اکبر شاه
خلد آرامگاه عباس ثانی اوان بتخت شاهی ایران گردید قورچیباشی بیگلربیگی کرمان منصوب بود از
قبل او نایب آن مملکت روانه گردید حاکم مرحوم بجا نقاشی در کرمان شد در محله بازار
که هنوز معمور است در زمان سلطنت شاه سلیمان نماند در سنه هزار و یکصد و پنج که شاه
سلیمان بدار الجنان نقل کرد دارا به حذف وصیت آن پادشاه سلطان حسین را
از سلطنت منع و سلطنت میرزا ابو دیگر آن بر جهت پادشاه را به سلطنت مستحکم
کردند حکمرانی کرمان با مرتضی قلیخان قورچیباشی محول بودند عوض که در زمان سلطنت شاه
صفی [illegible] محمد اوغلان حکومت کرمان به بیگلربیگی قورچیباشی محول میگردید
چون در آن زمان منصب قورچیباشی [illegible] همه مناصب بود لهذا اکثر خود
قورچیباشی شرف [illegible] و نواب دعوی او در کرمان که [illegible] کرمان بیت بدون

زادی چند هفته در آن ایام محمود پسر میرویس غلجائی اوغان بقتل گرگین خان حاکم قندهار اقدام
کرد چون شاه سلطان حسین درگاه جمیع امور خزانه و کار ممالک محروسه را بچند نفر گرجی و ترکمان نادان
گذاشته بود لهذا آنان بعوض کیفر و دفع او شمشیر غلاف مرصع و لقب حسینقلی خانی برای او
فرستادند و کار محمود پس از استقلال از راه سیستان با سی هزار سوار اوغان بعزم تسخیر کرمان
شتافت که اول خاک آن مملکت است وارد شد چون غله و مایحتاج اردو در آنجا نبود ده روز
توقف کرد چند دفعه پس و پیش نزدیک تا پای قلعه آمد خسته او را بجهه و سلیمه خوانت
ذخیره نمود و قلعه را تسلیم کرد کلانتر او که تیر عیش بهدف مراد رسیده مرفوع الطمع
گردید از زبان شیر یعقوب بم رانده قراول و حوش قلعه را مشیر سر استان و مهد آب
و حیش آیند را غارتید اگرچه سختی این دهات اموال و اشیاء نفیسه را بقلعه نقل کرده
بودند محمود از راه شهر داد و در این نقطه بر کرمان ورود کرد که این برج در ...

شهر را بر دوان رسیده از شیر محکم نمودند افاغنه را از دخول شهر بتیر و تفنگ و فلاخن و سنگ
منع کردند اوغانان که حمله از سمت شمالی شهر بود از ناطق و صلابت بر دو جهت
تقرم بالعرف محله آنجا را غارت کردند این بزرگان شهر که به امن ... بودند
از مردم شهر و محله شهر داران روزی که ... گبرمحله در دروازه توکل داره
داشته که هزار و سیصد و بیست و چهار هجری است از آن گلوله ها رجعت و آن فرد
دار اگر حمله کردند در آن دروازه شهر کرمان که آن سمت ... دروازه گبری خواهند
داد گرچه رحم ... حاجی علی خان وکیل الملک در سنه هزار و دویست ... آن دروازه را
تعمیر کرد چون سابقاً افغانان ... دروازه خواجه ... لکن مردم ... بعادت
قدیم ... دروازه گبری ... کرمان ... القصه محمود
در خارج شهر ... افاغنه چوب زبان زد

کرمان فرستاد که بصلح نیز اصرار شود آنان جواب دادند که قبول امر سردار افغان محمود

دارد وکلا مشغول او مقبول نخواهد شد در این مدت جمعیت نیز زیاد و نامه تسریع بجهت

روان کرده واز اصفهان دولت شاه بهرام ارجمند سبب اختلاف میانه امراء گرجی و ترکمان

دلوه تدبیر متوقف با بساط سلطان لشکری مأمور بکرمان نشد تا آخر فرمانی و حاکم شیراز

نزد لطفعلیخان که بیگلربیگی فارس برادرزاده فتحعلی خان وزیر اعظم بود فرستادند که با چون

مأمورانی که بصوب کرمان رفته بدفع افاغنه را از آن مملکت نماید بیگلربیگی ده هزار

نفر سوار فارسی و قشقائی و غیره هم گرد آورده از راه یزد و سیرجان بجانب کرمان روان

شد گویند در آن اثنا سردار لکهنه شتر شراب خلار همراه داشت چون محمود از آمدن سپاه

فارس مطلع گردید برای آنکه از سی هزار بود داشته باستقبال جنود دولتی قشون کشید در حوالی

بمن کوشک فرسنگ کرمانشاهیات تقارب فشیر به چون در آن روز لطفعلیخان مست بود

دلاور

دلاوران قشقائی را با پیاده سوار خصوصیت بود بعضی مشغول آلات حرب لشکر فارس بود در

نموده نهادند بیگلربیگی بر خلاف اراده فارس پیش گرفت بسیاری از رجال و سپاه فارس

در دست افغانان مقتول شدند محمود مقتضی المرام با روی خوش که در خارج حصار کرمان بود

بازگشت سلطان آن حال خبر شکست فارسیان قندهار در استقبال برادرش حسین رسید

سردار افغان اهل بصوب قندهار بازگشت امور مغشوش آن کار را انتظام نمود در سنه هزار و

یکصد و سی و سه خبر اغتشاش ممالک محمود رسانیده خوشنود گردید هشت هزار

نفر افغان و بلوچ از راه سیستان گرفته بصوب کرمان راند در این دفعه کرمانیان

از امداد سپاه دولتی نومید ولی از شهر قحط و غلاء و محاصره ترسان بودند علما و

درویش گروهی باستقبال محمود رفته کلام الله را شفیع نمودند او آنها را اطمینان داده

وارد دار گردید و مستحفظ بجواب و روح آن به فرستاده قلعه در جانب جنوب

گویا گذاشت که در دست آن وحشی بوده است و یک دست تعدی کشیده‌اند و اکنون محمود ر
دا از قلعه محمود گرفته غالب گشته آن قلعه توپچی و سرباز و فراش و قواچی هستند بهرحال
چون این خبر به دارالسلطنه رسید وقتی بود که فتح خان گکی اول که نسبت با [illegible] ل
آن دولت بوده تدبیری کرده بود از عزل سعدول و نکول و مهر علیخان شاملو قورچی باشی را و
وزیر اعظم و مختارالدوله گردیده بود بعد از استشاره و استمزاج علیخان خواجه خود را با
سی هزار سوار روانه فارس کرده که از آنجا با لشکر فارس بجانب دارالامان کرمان شتابد و دفع خوارج
و تغلب را نماید سردار در کمال وقار به منزل را او منزل کرده تا نزد کرمان که یک منزلی
شیراز است رسید سواری چند فرستاده که چند نفر طرف سرحد [illegible] که مشهور اغلب [illegible] و
اصفهان است به چند نفر از اولاد شنکول که مردم آنجا خطیر [illegible] کرمان بایوردو فرستاده
بجهت [illegible] خدمت چند نفر سرکرده از شاه میر محمود خان [illegible] خطیر کرمان
عرض [illegible]

خدمت سردار آورد سردار به بشارت دلها بداده هم آغوش و تحفهٔ محمود که نزد [illegible] کرد
چون این خبر در دارالسلطنه منتشر گردید اولیای آن دولت سید عبدالله خان حوزه را که از
خواص اهل [illegible] آن دولت بود به سرداری فارس کرده که به سرداری لشکر [illegible] جمعی رضا
قلیخان لکزیان رفته مدافعهٔ افغانان نماید و رضا قلیخان سردار [illegible] سید
که چون سید عبدالله به فارس رسید لشکری جمع [illegible] دید [illegible]
ضرب دف و طنبور و تار و سنتور مشاهده کرد [illegible] در [illegible]
و [illegible] از حضرت دارالسلطنه رسیدی، لشکر آنجا [illegible] که
[illegible] محمود [illegible] از ضعف [illegible]
و [illegible] از دارالسلطنه [illegible] محمود سید نفر تفنگچی از هزاره و بلوچ در
قلعه‌ای که خود ساخته بود در بعض گوشه‌ها [illegible] به جهت محافظ گذاشت و خود با [illegible] بجانب

سپاهیان کوچ بداد. چون تفصیل ورود داود و تصرف آن با ارتباط تاریخ کرمان ندارد لهذا اشاره
نشد. کرمان تا سنه   در تصرف نواب و عمال محمود و پس از او اشرف غلجائی بود
لکن تعداد افغانان در گواشیر و بم و نرماشیر و جیرفت و دیگر در خانان بیشتر نبود سپاه و بلوچان
هرج و مرج و خودسری کشیده آمده بود. پس از آنکه افاغنه از ایران از جهت شاه طهماسب بن
شاه سلطان حسین اخراج شدند به در صفحات کرمان آمده و بعضی از ظلم افتاده و
در تحت افغانان بعضان آمده بودند. روسای بلوچ و بلوچان تا در هر سرحد دائره و در هم
خاطر جمع نبود. لهذا حکمران مزبور استقلال و اقتدار نبود و سپاهیان مؤنه و خارج اقتضاع
کرده روز بروز بیگانه‌تر. تا سنه که نادر دکمه در خدمت ملقب به طهماسب قلی خان
جانب [illegible] و کفش اول ایران بود به بازیهٔ مزبات و فتوحات او که ایران جمله افاغنه را
از ری و اصفهان و فارس بیرون کرده و خود دردم را از کرمانشاه و دارستان و همدان به انتها
الخ

مملکت کرمان ضمیمه بعد خراسان بوده برای وردهٔ طهماسب قلی خان. و واگذار به خراسانه مؤثر
حکمرانی این دو مملکت را با خلعت منصوب جمشید خان و [illegible] معیرالممالک بر سبقت
خان معیرالممالک این زمان که بعد ملقب به نظام الدوله شده بسبب طهماسب قلی خان فرستاد
خان امیر هزار یار محمد بیگ ساعدی ولی لودا به ایالت کرمان فرستاد. در سنه هزار
و یکصد و چهل و دو طهماسب قلی خان حسب الحکم پادشاه ایران مأمور فتح هرات و فتنه‌ها
گردید. یار محمد بیگ را با سپاه کرمان منصوب خراسان بنمود. در زمانی که ظاهر هرات
مقیم خیمه طهماسب قلی خان بود یار محمد بیگ را با قشون کرمان مأمور فتح کوک
ولایت کرمان از فارس سیستان و بعضی ولایات فتنه‌ها ربوده و در آن وقت نصرت خان
برادر محمود غلجائی که در فتنه‌ها دم از استقلال میزد بود بنمود. یار محمد بیگ که
ولایت را فتح کرده نقد و جنس بسیار و مراعی و مواشی به غنیمت بکرمان گردید

در سنهٔ هزار و یکصد و چهل و پنج سپاه گرگان به بر طهماسقلیخان که در غیاب حضرت امور به ابرام

رکاب شده و مرتد به توران فرار و خوارزمیان در چمچال و طاق و بستان بسرکردگی امیر

بیگ خان مترجم بعد و از آنجا بقراچه به روی طهماسقلیخان پیوسته و در جنگ

عثمان پاشا سرعسکر روم داد دلاوری داده و در اواخر سنهٔ هزار و یکصد و چهل

و شش طهماسقلیخان بجهت دفع محمد خان بلوچ بصوب فارس کوچ داده در آنجا حکومت

مملکت فارس و کرمان را برای ورود طهماسقلیخان جلایر ملقب ببردار [illegible] خان جلایر

میرزا تقی شیرازی را نیابت فارس گذاشته و اسماعیل خان خزاعه از خانه دلیران که در زمان

شاه سلطان محمود شاه عباس ثانی صفوی حکومت کرمان داشت بکرمان فرستاد در سنهٔ

هزار و یکصد و چهل و هفت اسماعیل خان حسب الحکم طهماسقلیخان بجهت گرفتن در

آذربایجان به روی [illegible] خان ملحق شد در جنگ عبدالله پاشا سرعسکر روم که با نان نقره [illegible]

دلعقور

و مقدور خدمت کرده پس از شکست سپاه روم و قتل سرعسکر و تسخیر شیروان و تفلیس و ایروان استاد

سایر قلاعی که در تصرف رومیه بود در صحرای مغان بتاریخ [illegible] دم از استقلال

زد و بر تخت سلطنت جلوس نمود و باسم [illegible] که در [illegible] جلوس کرد و از آنجا بجهت گرفتن

[illegible] ولایت [illegible] از راه [illegible] و [illegible] و همراهان [illegible] دفع

[illegible] که در کوهستان آنجا سرکردگی [illegible] طرق و غارت [illegible] [illegible]

باشد پس از آن [illegible] بصوب اصفهان آمد و از آنجا

در [illegible] رجب سنهٔ هزار و یکصد و چهل و [illegible] از راه [illegible] داخل [illegible]

که اول [illegible] مملکت [illegible] رسید و از آنجا از راه [illegible] که [illegible] کوهستان

[illegible] از اول [illegible] سنهٔ [illegible] ادای

[illegible] در این مملکت [illegible] بود از آنجا [illegible] خان [illegible] را [illegible] از

سواره و پیاده و توپ در تحت ترک و شمال بفتح بلوچستان مأمور و اصلمش خان حاکم سابق تفلیس را معاونت

و مساعدت پیر محمد خان امر فرمود و روانه آن دیار شد امیر حسب الامر به دیار و لشکران امیر طیبه

اصلمش خان گرایلی را که در موکب اقدس بودند بجهت مدد یا همراه پیر محمد خان سردار روانه

ساخت و هم ذبولی از تیمور بلوچستان روایت کرده اند برحسب گذاشته مرحمت نامه

پیر محمد خان و اصلمش خان از راه جریفت بجانب بلوچستان رفتند ملک شیر خان از قرار

صفار یه در آن وقت صاحب بمپور و صفات آنجا بود بمحض استماع آمدن لشکر منصور لشکر

از قلعه خود جمعیت خواسته و از رؤسای خاران و کیج نیز استمداد نمود با جنگ زیادی کرد

انبوه از جماعه سوار و تفنگچی در تحت لوای ملک شیر خان جمع آمده باستظهار آنهم از قلعه بیرون

بیرون آمده در عرض این زمان بلوچیه آنها را چیزی [illegible] و از فراه [illegible]

است که خوف در دل سواران [illegible] بهتر تقارب [illegible] دست داد و آنکه سپاه بلوچ [illegible]

آورد

آورده و چنین رسم بلوچان از قدیم و صحرای این بوده است که جماعه سوار و پیاده هر اوقات

در برابر لشکر بیگانه حاضر شده شمشیرها را کشیده و زنان طلاق گویند و کمرها را بر لشکر دشمن حمله

آورده و اصطلاحشان این است که هر کس پشت به آن حالت کند زن در خانه اش حرام شود

پس از آنکه در مقابل جنود دشمن شده از کو طرف مقابل ثبات قدم ورزیده بلوچان را دفع

کرده فوراً روی گریز نهند و اعداء مقهور و منظفر گردند چنین بلوچان به این شیوه عمل کردند

لشکر اصلمش خان که مقدمه الجیش بودند شکسته ولی شقشقه در آن وقت سردار بزرگ

پیر محمد خان بمیدان قتال رسیده نیران حرب اشتعال یافت ملک شیر خان بقول

و بعضی از سپاهیانش دستگیر آمدند و بقیة السیف فرار کرده بقلعه بمپور که مأمن آنها

بود پناه جستند سرداران بمقتضای المرام بجانب قلعه روان گردیدند ملک اردشیر پسر

ملک شیر خان که در قلعه بود ثبات قلعه و ذخیره بسیار مستظهر استقبال جرأت [illegible]

تفنگ نفرستاد و چون قلعه مزبور در بالای تپه مرتفع و برج و باروی محکم داشت تسخیر آن به آسانی دست
نمی‌داد پس از سه روز سرداران از اطراف قلعه بمپور کوچ داده به قلاع و مکامن بلوچ رو آوردند
اولاد خود را که در شش فرسنگی بمپور است بتصرف جنگ آوردند بعضی از بلوچیه ساکن اطراف و تن
که با ملک شیرخان سابقه اتفاق داشتند به اردوی دولتی پیوستند پس بهرام خان پس از چندی توقف
بجانب چاه پهنت رفته آنجا را با تأکید لشکر بزرگ تصرف در آورده بعضی قلعه
که دار الملک کهران تیج کوه است براه درانجا [illegible] کشان [illegible] حیات
است براه جز آنجا [illegible] دفاع [illegible] لهذا [illegible] در آنجا
مقیم گردید و سردار بجانب [illegible] روان گردید بلوچیه [illegible] قلعه
محکم خود [illegible] جنگ [illegible] نفر [illegible] گلوله [illegible] قلعه از قلاع آن
[illegible] دو توپ مسخر کردند در این حین [illegible] بهرام خان [illegible]

خان

خان روی داده صاحب‌منصبان دولت تغییر گردید لهذا رفتن بجانب فهرج و کلات تغییر
که مسلح نظر شان بود موقوف شد بهرام خان که سردار بزرگ بود با تجربه خوب کوچ
داده بکال [illegible] دشتیاری [illegible] بکالی روانه گردید اصلی خان با جمعیت بلوچ
[illegible] مردم بلوچیه [illegible] از [illegible] شان [illegible] دره‌های تنگ را
که [illegible] اصلی خان [illegible] هنگام عبور اردو بسیاری از حیوان [illegible] مقدمه و
[illegible] آن لشکر را متصرف شدند [illegible] اصلی خان
[illegible] ایستاد [illegible] حوض کرد [illegible] آنکه
بهرام خان [illegible] دولت [illegible] اسب [illegible] سپاه گردد
[illegible] از بلوچیه آنجا از راه [illegible] سیستان [illegible] داد [illegible] قلعه‌ها
که در آن وقت مقیم [illegible] شاهی بود [illegible] بهرام خان بجانب [illegible] کال [illegible]

و از حسن دستیاری که مردمان با ثروت و حکمت بلند امرا و معاریف و مردمان عادت کرده در حق کلیه
طاعت پیش آمده و شهرت او در بیرون معروف داشته و شهرت را که خود معروف و اقوی
معروف است بجهة اشرف در آورده امیر دینار که مدتی برادر کهتر امیر حبیب خان نوجوانان را
آنجا گذاشته و غنیمت و از سبب حرکت سعادت که بعضی از رجاله سپاه او بسبب قلت
آب هلاک شدند امیر حبیب مقدم سردار را آگاهی داشته سیورسات و مایحتاج سپاه را
به لواء سردار فراهم کرده سردار بیست و پنجم در آنجا توقف نمود مراکب با استحکام و دواب
با استحکام و رفع کلفت و کسالت را مدتی ایام چند قلعه از قلاع ملوک را حسب الامر بر سر بتصرف
سردار آمده بیرام خان به میرزا بهزاد نزد اصلان خان فرستاده پیغام کرد که از جانب
اولیای دولت شاهی توبه ... بیعت ... بجز از ... متخلف و از حضرت شاهی
عدول کردن تا ... و ... کما ... سپاه ... بعضی از اشرار ... تسخیر ...

دنیا

تا تملکت در هرات میان ما ... تا بمپور رسیده فرمان ... بیرون ... قلعه بمپور
حاضر باش تا آنچه مقصود و میل است در فتح آنجا بعمل آید تا آن وقت در دربار شاهی رفع دو
سپاهی نمانده است شوکت اصلان خان پس از اطلاع بر پیغام سردار ... را به بمپور نزد ملک
درویش خفیه فرستاده و پیغام که زنهار در هیچ حال ... در قلعه داری ...
کن ... سپاه ... خواهند شد ... از سرداری ... ملک شاهی
مقتول خواهد گردید در روز دیگر خود با سپاه از هرات ... بمپور کوچ داد بیرام
خان با امیر حبیب خان نوجوانان از ... بمپور رسیده ... را گذاشته
و با ... استقلال و از ... توپ و خمپاره و ... مطالب ... مشغول
شدند پس از آنکه ... اصلان خان ... پادشاه ... بیرام خان
را ... سعد ... علیهم الرحمه ... است و سبب دیگر آنکه ... در شاه

آن بود هر سرداری را اینگونه مأمور اگر به سبب قلت لشکر و جهت دیگری شکست بخورد آن بیچاره را به علت
دستور العمل و خیانت متهم می‌کردند و بعد در قتلش اقدام می‌نمودند این بود که بعد از رسیدن خلیفه اصلی
خان فتحعلی خان چوخچیانی و محمد علی بیگ قرا قوینلو و ایشیک آقاسی بیگ و الله بیجور
آمده بیرم خان را اسیر نمودند ملک اردشیر صاحب بیجور چنین و چنین دید از در آشتی از
قلعه بیجور بیرون آمده خدمت فتحعلی خان رسید قبول خراج و دست بیعت از موجب را
که از قشه‌های شیرین بیجور و سیم مسکوک و غیر مسکوک پیشکش کرد به فتحعلی خان و
محمد علی بیگ سپرد که به حضور برسد از نظر و به گذرانند فتحعلی خان عرض قشون را بر دو دسته تمام جهت
نقده‌ها نمود و کمال دلتنگی سوال سنه هزار و یکصد و پنجاه در اواسط سنه مزبور که پادشاه
در جواب از قشه‌ها لوم تیمور گابرو در هندوستان با آن سامان برای چند روز کوه را که در
اردو بعد سال دیده پیران و خستگان را از حفظ ولایت خراسو و تفنگچیان کار آمد را

مقدم الکتاب رخت بعد از فتح کابل و تسخیر دیار که شاه ایران نوعیت اشتقاق صوبه سند که در لیقی
به سرحد حاکم بوجیاتان که با ولایت سند جابر و متصرف بود رقم نمود که با جمعیت جاریار
بلوچ در سند بزرگ بلوچ بیایند و بگویند حاکم مملکت کابل روان
رخت مسلمانی استقامت کرد از کول و ملوس به سبب سنه ارسال کند بگوید
کرمان رجب عم جها بطلاع هزار نفر تفنگچی قرداق به تفنگ دراق و برف نه
از ... ها کوک و لشم که آمده و هر ... پیچ هم در ... و حنا و ... حقیقی
قشونی که از ... بشه و ... آمده بعد از راه بوجیاتان در سند به روی معتاد
فرستاد در سنه هزار و یکصد و پنجاه و دو که ولایت سند که به تصرف در آن حاکی
را به سه قسمت نمود قسمتی که بوجیتان حاکم حق بود جزو بوجیتان و کمان خود
به ... حاکم بوجیتان کرمان بود داد او را لقب خانی ملقب در حضور قشون که مستقل

استقرار داده بود که محفوظ شد و که امیر عبدالله خان که در قصر قند و که در زمان دبیر الملک حکمران
دزدی و علامت بعد از آن امیر حبیب خان بود است الحق الله که نادر شاه از سند تا باب
با داده افغان و خوارزم شاه گرفت و در همه جای منصور و مظفر آمده بود در ورود به ایران
در دغستان فرزند ارشدش رضا قلی میرزا را کور کرد آنچه در کمال داشت بعد ظهور
پیوست اگر چه میرزا مهدی استرابادی نگارنده تاریخ جهانگشا می‌نویسد که خبط دماغ و تغییر
مزاج نادرشاه به سبب این بود که بگناه نور چشم و نور چشم را کور کرد لکن بعضی را اعتقاد
این است که این همه از اختلال حواس و نقصان شعور او بوده است مؤلف شد.
در ایران بنای قتل و یغما گذاشته صد دره‌های بی اندازه برای ملک داد نمود
آتش ظلمش ایران را احاطه کرد در دو جزء سنه کرمان و کشمیر و بنا و نه کرمان و بعد از اصفهان
از راه یزد و لطف بگ کرمان نهضت فرمود در دو این مسئله کرمان و کشمیر رفت

خارج کرد که دارالملک کرمان است در باغ جبار مرسوم بنا مرزبانی که الحال آن چنار
معروف و جابجا منزل نمود سرادق ظلم و تعدی کشیده خیمه جور و اعتساف برپا
کرد خانه افغان بیگ نایب الحکومه کرمان که مدتها در آن ولایت توقف داشت
و ضیاع و عقار کلان در هر جا و قنوات جاری کرده با الحال آن بهادریه تا روز کوک
را نزد که اول خانه کرمان است انتقال نمود پیشکش و با برخانه که مهر از نظر در الله
گذرانید اول شبی را پنج هزار فرزند زن و اطفال و خصم فرستاده سیورسات و تاراج
لاله راحی سیورسات فراهم آورده بهیچ چه بهانه برای قتل و مصادره او بود
روز دیگر در رود به جای افغان بیگ فرمود که چند سال قبل من قرار دهیم الله خود بار
انعام بودن چه کردی کسی بی در فرستادن عوض کرد طبیب که نه معجونی برای ترکیب
نمود مراد است آن به سبب نهی منبه گردید شاه رسید اجزاء آن چه بود بیاور

او را مجبور ساخت که یک بشرد تا شیره سبز کنجد رسید آن ظالم چنان که خلق کرده بود ایشان

عقب امیر خیمه او را به یک سو نهادند تا با هم به ایوان دیوان باغی که نزدیک سراپرده شاهی

بود بود رفتند آن سرهنگ زنفتا بیگ را از سوراخ برده آورده طناب به حکم میرزا کردن

بستند و سر دیگر طناب را به دکان بسته و چوب نگاه داشتند سرهنگ زنفتا بیگ به آویز بشرح

اصحاب و دوستان او گفته‌اند و پنج الف که هزار الفی بیهزار تومان بود این بنظر آمد اسم جمیع

بیگ لیستی نوشته و مصادر بلفظ ایشان با او بهمه سهم معین کرده مخفی نمانده که از

خانه زنفتا بیگ مزبور به یک موقع که بیش در حوالی شهر در خیابان شیخ و مدرسه سعدی را از

عمارت آن رحم حسب سعدی با کرده امیر معظم است و موقوفات و طلاب بسیار دارد

بود الله دو جهاد خانه زنفتا بیگ بسیار دیگر از ابنیه معروف و معتبر است القصه میرزا

علی زینی بوک را در صحن به وسط خیابان و سر را جنبان و جنبان که در جنوب ایالت بوک

را در دکان بسته بود است و بگناه بخشید ملالی کلانتر مغزی و بوک ساروبه را بچوب دو

خیابان سر به دادند و سر الدوله انبار را بلوف مشهدی ابواب کرده و بهای کلانتر آن دکه‌ها

دوکانها را به بوئیدن مصری و میر عقب فرستاده توقیف نمودند بحقیقه سروبیه به پیگیری آوردند

و در جمع دوکانهای مصلان معتمد به جهت قتل رؤسای آنها و که جدا این مأمور کرد

آنها که عده قریب به سیصد از بچگان خدا بیه آوردند در کنار ایل کلانتری

عید نو رسام هم متعو الد نوشتن موجب طول کلام است در این وقت شب شنبه

نهم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و شصت بعد از نصف شب یازده ساعت و دقیقه

از غروب گذشته تحویل شمس به برج حمل شد چون روز شنبه آخر که نهم ربیع الاول

است روز عید سعید است و بعد روز سلطانی اتفاق افتاد در شاه آن روز را در

خارج حصار کرمان جشن نوروز را که عادت سلاطین ایران بود توقف

نموده طبق‌ها لغو گشته و مجدد نشسته بود آقا فتحعلی خان کلانتر بعد بحضور اقدس آمده ایستاد

آن بیچاره بحمام رفته و غسل کرده ملبس بود تا چشم شاه به کف خضیب کلانتر افتاده و بود

یقین بجهت این عید خضاب کرده و نقش زده در سلاطین صفویه رضوان الله علیهم بیادگیرا

روز نهم ربیع الاول را عید قرار داده‌اند و حکم بعترات فتحعلی عمر ادرا الطاب خبر کرده

جنازه اورا در خندق که اسم خفته درشه داده بود او حرمت دفن اورا کردند مهربان

خان کلانتر و حاجی ابوالحسن مصنف این کتاب مذکور داشته که او قبر آن مرحوم جنبه

اورا از خندق در آورده و در خانه اش مدفون ساختند عوض عید که سعید کلانتر که اسم

روز الدوله آقا فتحعلی بود مهیا شده چند روز بعد از عید سعید نوروز شاه بخیال حرکت کابل

خراسان پیش آمد حکم کرد منزل‌ها و بیوتات را آسیب کرده در هرکس سلطنی بنویسید

و مصمم بجهت خبر شاهزاده که از اعیان و غیره در خزانه و سیه لقمه بجهت اقلیم آورده

چیزی

چیزی که نیکو نداشت بهار تاریخ و مدید با بهش نوشته گرسنه که در حضور تو جهت مهتاب و در

شوکت کج خیمه نقش نیست بلوف سعدی ادا اباش کرده سعید نوشته و دیگر غیب

برای فتح و وصول این شاهزاده کابل گذاشته و موکب شاهی از راه را در دامنه من

قراء طبس بابت ارض اقدس در استراز آمد ایران که بیانه نیکو و دو قریه دوم

نوبت آباد رفقان که بیرائی است بیست فرسخ بی آب رسید چون آفتاب در برج

حمل بود و فصل اقتضای باران و رعد و برق نمود و باران و ابر و رعدی پیدا آمد

شاه حکم به زدن توپ و زنبورک و تفنگچی‌ها و شلیک اندر نمود از جمله میرزا حسین

وزیر که ما شنیدیم که او از بعض همراهان آن اردو شاه شنیده بود که در آن روز از توپ

رعد و صدای باران و توپچیان که توپ می‌انداختند صدای توپ را می‌شنیدند سبب

این حرکت آن شهر جمع کثیری از مردم اردو در آن تپه تلف شده و دلیران آن

مواردا کلفت نادر خوانده و ایشان ناشناخته میشد لعقبه حضرات مصری بلذت شاه جهان
رسانیدن را که سیاه گرفته بودند ده ده و پنج پنج گرفته مقید و مغلول نموده چوب زده شکنجه
کرده تفحص از آن وجهی که نام آنها مقرر شده بود مینمودند هرچه از نقد و جنس داشتند میگرفتند
و دفتر و جنسه مقرر میشد آن بیچارگان ناچار از خویش و بیگانه و همسایه و همخوابه دور
و نزدیک بقرض میدادند و با وجود این ضرب و تعذیب را از ایشان کمتر میشد تا کار بجائی
رسید که این خبر بتمام ممالک دور و نزدیک و مستوطنین و مملکت سرایت کرد هر کس قوم و خویشی داشت او را
هم گرفتار داشته میکردند از آن جمله شخصی باسم خواجه محمد شفیع برادر میر [illegible] نقشی
گرفتار نمانده بودند هرچه نقد و جنس از او و خویشانش وصول شد گرفته هنوز مبلغی از تنخواه
مقرری باقی بود مقصدان خواجه محمد شفیع را بابت وصول بقیه تنخواه شکنجه کرده و چند
نفر هم از ترکمان و مردم همراه ایشان در کرمان بعنف هر گاه کسی بقدر و جنسی که بنا است
نگذرد

موجب مقرره در روش گرفته و پول نجند داشته باشد پس بقول دختری اگر بده از ترانه گذشته
بده خواجه محمد شفیع لابد پدر دختر خود را حاضر کرده بمصحوب نزد ترکمان برد که شاید
بخشیده از عذاب فارغ شود چون ترکمان دختر آن مستوره را دید گفت نمیخواهم مصلحت
گفت خواجه محمد شفیع فلان کنم تا تو ترکمان تو بپسندید بگذار که خواجه بیچاره
گفت خدایا فلان تا تو ترکمان بپسندید تو هم بپسند این واقعه در اواخر رجب
سنه هزار و یکصد و شصت بود همان شب چند نفر از تفنگچیان کرمانی که در موکب شاهی
رفته بودند از خراسان آمده خبر قتل نادر را آوردند و بعد از این خبر جمیع مردم کرمان خوشنود
شده هرچه از هر کس نزد مقصدان بود پس گرفتند شاهرخ خان پسر اسمعیل خان از
نبایر سلیمان خان قاجار که در زمان سلطنت شاه عباس ماضی از اولیاء دولت حکومت را
داشت جز آن مرحوم و حکایت خان ایرانی در موکب زند و کرمان خان مزارع متعدده

دعوت کرده از آن زمان علیقلی خان خلف دوران بیک شوقی بوده در این وقت که خبر قتل
نادرشاه بکرمان رسید اعاظم کرمانی هرکه صورت رعیت کند [illegible] لب لجاج و جمعیت حکومت
یکی از بلوکات دیگر دهد لهذا شاهرخ مزبور از ورود بگواشیر آمده بعضی اعیان و معارف آن
شهر را بمنزل خود مهمان کرده رعایت خوش دعوت نمود تمام اعیان و رؤسای کرمان محض
خود که میانشان حکومت باشد قبول امارت شاهرخ را نموده عهود را با پیمان موکد ساخته
شاهرخ عوض پیمان را ایفا نمود [illegible] علیقلی خان برادرزاده نادر که در آن وقت خود
را عادلشاه نامیده بود و سلطان ایران سرایت فرستاده و هم حسن استقلال یافته یرلیغ
حکم ایالت مملکت کرمان را بنام شاهرخ خان بگذاشت پس از کشته علیقلی خان در استقلال باقی ماند
در همان شاهرخ خان با [illegible] برادر او فرستاد جمیع ایران هرج و مرج بود
کرمان شاهرخ خان نیز اگر ادهم کمال سلوک را در حق اعیان و ادا [illegible]

نمود و سلوک درستی چون مالیات و چیزی دیگر بپادشاهی نمیداد در واقع آن زمان
ایران را سلطان نبود شاهرخ خان هم بجز چیزی از مردم آن مملکت راضی بود و مطلق ظلم
و تعدی نمینمود با جمهور وضیع و شریف در وادی انصاف و ضعیف کرمان بطور برادری و محبت
راه میرفت عامه مردم در مهد امن و آسایش غنوده بودند [illegible] بیرفت
در سال قشون [illegible] در سنه هزار و یکصد و شصت و پنج شاهرخ میرزا نواده نادر
شاه از خراسان خلعت و منشور با یک نفر معتمد بکرمان نزد شاهرخ خان فرستاد
و ده هزار تومان مطالبه کرد ولی از فرستادن مالیات ابا نموده گفت کرمان از
ظلم نادرشاه چنان صورت ویرانی یافته که تا سال دیگر رعیت قوه دادن مالیات
ندارند در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت جمعی از سیستانیان و بلوچیه آن
سامان بطمع تسخیر کرمان شهر آمده از راه باغات اسپک دکه و کوی و قنات آمده [illegible]

و تاراج نمودند چون این خبر در گوش شاهرخ خان رسید سواره و پیاده که حاضر
داشت ملتزم رکاب نمود و از بلوکات نیز سپاه طلبید و بنا نهاد تا [illegible] در صحرای [illegible]
بیرجند [illegible] قراول [illegible] خبر [illegible] از اول صبح تا قریب غروب آفتاب [illegible]
و بلوچیه که پنج هزار نفر جرار سواره و پیاده بودند شکست خوردند سه هزار نفر قتیل
در خدمت و بقیة السیف روی به وادی فرار نهادند لشکریان اشتر و شتر را النهب کردند
شاهرخ خان با همان لشکر تعاقب سیستان [illegible] رسید گذشته رؤسای سیستان و بلوچ [illegible]
کمال ترس و خوف [illegible] خدمت شاهرخ خان فرستاده قبول اطاعت و دادن
خراج کردند و [illegible] نفر [illegible] و قورخانه [illegible] و دو هزار [illegible] گروگان
شاهرخ خان تسلیم کردند و عذرها خواستند و متعهد گشتند که مطلق [illegible] باشند
[illegible] همراه [illegible] شاهرخ خان را [illegible] بعضی اخبار و اطلاع [illegible]

بجز

[illegible] هزار سوار [illegible] در [illegible] خان [illegible] شاهرخ خان [illegible] جانب [illegible] رجعت کرده در
عمارت جدید [illegible] عمارات [illegible] حضور علیه [illegible]
بهجت [illegible] و سایر متعلقان [illegible] آن تا اکنون [illegible] لکن
آن خرابه ها [illegible] بعضی از مردم [illegible] منزل دارند چون
[illegible] از [illegible] شاهرخ خان گذشت [illegible] خان اول [illegible] عالم [illegible]
[illegible] هشت هزار نفر سواره و تفنگچی [illegible]
[illegible] است [illegible] اول [illegible] است [illegible] شاه [illegible] خان [illegible]
[illegible] که از جانب شاهرخ خان [illegible] سواری [illegible]
نزد شاهین آغا پسر منصور بیگ خواهرزاده شاهرخ خان که [illegible]
[illegible] قطع [illegible] فرستاده از آمدن سپاه [illegible] خبر داد شاهین آغا نیز [illegible]

برعت بجانب هرات فرستاده و خبر آمدن خان لندنی را بسپاه داده دستورالعمل خواست که با دشمن چگونه

سلوک کند مقارن آن حال نوکری رسید از نصیرخان متضمن اینکه من خیال تسخیر و تصرف

کرمان و مرافعی و دریافت آن سامان را ندارم اما از آمدن مقصودم اینکه از جانب حضرت

دیگر آمدن باعثم همین قدر از سرکار شاهرخ خان مستدعیم که مرا دوران کرده و فرمان امیری

دیگر و تعلیقه مبنی بر اظهار اطاعت و بندگی عرض نمائید بنده را بعنایت بهجت مرحمت

خواهد آمد شاهین آقا نوشته نصیرخان را نزد کرمان خدمت شاهرخ خان فرستاد شاهرخ

خان جواب نوشت که سیورسات و احتیاج سپاه لندنی را داده و از فعل لندنی احترام نمائید

نصیرخان با سپاه بشتاب رسید شاهین آقا آن جا ترا در مزرعه [illegible] منزل داده و

باحتیاج او هر را صحیح کرده [illegible] منزل رفت از آنجا نصیرخان برادرزاده اش

را بجانب خدمت شاهرخ خان فرستاد و نوشته مبنی بر اظهار اطاعت و خلوص و در آن [illegible]

نمود

تو که تقصیر را قبر عرض کردم اکنون از تو خواهش دارم که مرا بعد از این رخصت بدهید از

کوهستان [illegible] به منزل پیش تر نمی باید دید [illegible] خدمت تو رسیده و تعلیقه شوکت

باظهار اطاعت و قبول خراج خدمت دیگری جعلی بنگارید که تکلیف از جنبه ساقط شده

سرحدی راه فارس پیش گیرم در عنوان نامه این شعر خواهم را انگاشت بیت

مدح سعادت دارم نیافته   اگر تو را اگذری به مقام نیافته   شاهرخ خان

پس از ملاحظه مراسله با اکابر کرمان مشورت نمود همه گفتند که دفع و رفع نصیرخان

لندنی امری سهل و آسان است بلکه خود سپاهش غنیمت هستند که بپای خود رفت با

آمدن اما چون از جانب کریمخان زند که اکنون پادشاه ممالک ایران است

بمنصوب بود لهذا قتال و جدال با آنها عاقبت وخیم دارد چه بهتر از این

که نصیرخان معذرت و تعلیقه مبنی بر اظهار اطاعت به درگاه سلطان زمین خوش شود

مراجعت کند شاهرخ خان با رضا و صلح یکی از ایشان، چند نفر از عمله خلوت بجانب بوک
بدیه وارهی لشکر روان شد نصیرخان در قریه مرکوسه با اردو بیرون قراول بوک بدیرپاد
چند کاهی خان را استقبال نمود و اکرام بلا کلام در جای در مغضوبی او را پیاده کردند
پس از ساعتی نصیرخان از آن جا در بیرون آمده کسانشان فرستاد شاهرخ خان را دست
بسته و پای بخیلها گذاشته و بطمع تصرف کوه ارنارپ که ساخته و فتح تا شهر ساخت
داشت، اکثر اغلب سپاه او پیاده بود هر روز طی کرده سنگر را لشکر نیز کمان گرفته
نشسته است بعضی در دور آن شهر عظیم را که تصرف الملک فی احدکم بدون مانع تصرف
خواهند شد. از اطراف چنین خبر شد که عالم خان لشکری با عالم و علاء که شهر رسید دروازه ها را
بسته به برج و باروی شهر آمده شمخال و تفنگ و خمپاره و سنگ مانع دخول لشکریان
شهر گردیدند. در آن روز سی نفر از مردم لشکر مقتول شد نصیرخان با جدد حوالی دروازه

کولم

موسوم به ق آباد نشسته بمحاصره مشغول گردید. چون این خبر به بوک رسید و که هنان کوطی
شاهرخ خان بود رسید رضاقلیخان حسب اشاره یکصد نفر سوار و سیصد نفر تفنگچی برداشته
بدنبال لشکر نصیر سپاه لشکر شبیخون زده شاهرخ خان را نجات داده چون ساعت
صبح همه خود را به روی لشکر زد چون لشکریان در سنگرهای خود بیدار و مستعد کارزار
بودند کاری از پیش نبرد چند نفری از طرفین زخمدار شدند رضاقلیخان با دیگر لشکر
داخل گردید. هر روز با بلوچ که در شهر بودند از دروازه بیرون میآمدند و از اطراف و حوالی
لشکریان را نیز شهر آیند. سپاه لشکر از سختی سرما و قلت آذوقه لستوه آمده
بودند. در این حال شاهرخ خان مستخلص خود را اطلاع کرده نصیرخان آنها بر ده شهر داخل
شد مردم شهر صدای نقاره و کرنا بر فراز برج شهر جنبه آوازی نمودند. نصیرخان از
فرار شاهرخ خان مطلع گردید توقف آنجا را صلاح ندانست خود از آنجا چیزی ده داد

دیگری بر جهت لجاجت شاهرخ خان به برادر و پیاده آماده در شهر او را کشته ترک کرده در هر
منزلی از منازل مرغوبی و مواشی ندریان نصیب که بایشان شد و از رجال سپاه الی دیگر
می‌کردند از اغلب بلوکات کرمان برادر و پیاده همگی شاهرخ خان ملحق شدند جمله شاهرخ
خان نصیر خان را تعاقب کرده اکثر قلعه‌ها و قراء و سبعه را از حلقه حاجی آباد و طارم و شهر
و مزارع را غارت کردند خان مذکور فائقاً بقلعهٔ کرمان نزد کلانتر حضرت معروف
است پناه برد خان کرمان سالها بعد استقلال بزرگت و مراعات حال سپاهی
در رعیت مشغول گردید در این وقت تقی خان حکمران یزد که چند مرد بخت بلوکات کرمان
دست برد هر دو که از جانب حضرت دیگر بکار آنها یزد سرافراز بود چون غالب مردم بلوک
تقیه و عشیره او بودند آنها را تحریک کرده رقبه از ربقهٔ اطاعت شاهرخ خان برکشیدند
پس از شیوع این خبر شاهرخ خان بکرات از عهده بلوکات کرمان سپاه بلوک کوچ داد

داد

و قلعهٔ بلوک را محاصره نمود در این وقت که شهزاده محمد ... بلوکیان دیگر
حسن خان قاجار مستولی گردید و او را مقتول ساخت حضرت دیگر بسریر سلطنت استوار یافت
از دارالخلافه هزار اردو خان نیز را که خوب و ایشیک آقاسی آن دولت بود
بود با سپاهی سنگین تسخیر کرمان و تدمیر شاهرخ خان که در آن دیار استقرار داشت فرستاد
در اینحال شاهرخ خان در محاصرهٔ قلعهٔ بلوک بود بتکلف تفنگچی بلوک راه آورده پیش
گرفت مستقل شاهرخ خان در کرمان از استقلال در ... تا ورود ... که سلطنت
کرمانیان هر روز یا دیگر ... رقبات قنوات ... در بلوکات آباد
نمود و با سپاهی و رعیت در کمال مروت و محبت سلوک مینمود این زمان اولاد
و احفاد در بلوک زرند و کوهبنان بسیار هست اگر چه بعد ... القصه هزار
مراد خان زند در بلوک رفسنجان خبر مرگ شاهرخ خان را شنید به دفعه و تکرار داد

کوهی که دارالملک آن حکومت است گردیده دیگران را اشتغال نمود هر ساله مالیات آنجا را بعد از

وضع خارج و مالیات و مواجب نوکرها به آستان حضرت والا اقدس ارسال میداشت جز چهار

سال از حکمرانی عضدالدوله خان نگذشت در سنه هزار و یکصد و هفتاد و شش تقی نامی از

مردم قریه ده ... آن بن بوک کوهپایه که شغل اولی بعد از کوهستان کوهپایه که تقریباً

... فرسخ است ذغال به اصفهان حمل میکرده در اینجا فروخته وجه آنرا

صرف معاش میکردند مردم بوک کوهپایه غالب جنگی و تفنگچی بوده و هستند و همواره تفنگچیان

دلیر و شجاع در این ناحیه بوده و هست تقی مزبور نیز از تفنگچیان نامی آن بوک بود در

این سال بطریق معمول ذغال فروخته جهت الاغ خود کاه روانه گردید بین راه در

دهنه کوه که گفته گوی دید آنرا ... کرده بر روی الاغ انداخته وارد شهر شد چون بشهر

رسید خیال کرد که این [illegible] را خدمت خان حکمران پیشکش میبرم البته بیشتر از قیمتی که در

بازار بفروشم بمن انعام خواهد داد بدین خیال [illegible] را بدوش کشیده بدیوانخانه حکمران

اندر شد آنرا در پیشگاه خان گذاشت عضدالدوله خان چون [illegible] را دید با نظر ... نگاه

کرد که ... تقی ... بسته ... راه ... پیش گرفت

در گذر ... ایشان ... رسم کرده هرچه گفت ... خان الفاظ

... رسم ... ایشان ... آنوا ... دیگر ... کردند

تقی ... تفنگش را ... بازار رفته ذغال فروخت مبلغی آورد

بایشان داد و تفنگ را گرفت فردای آن روز خان حکمران ... تقی ... سوار شده

در میدان ... تقی در جلو او ... مردی ... کوهپایه ... ... گفته

... آوردم ... ... ایشان ... ایلات ... را

... [illegible] ... دادم از انعام گذشتم ... [illegible]

شود جهت را که فراشان بضرب چوب گرفته اقرار کنند خان حاکم متغیر شده گفت نباید
این جور فضولی را دیگر معلوم است فراشانی که این مرد از تعدی آنان عارض شده چنین خشتی
بدست آورده‌اند چه قدر و چه طور او را بدست و چوب و لگد زده‌اند تقی خود را خیر نیم جان
از زیر دست و پای فراشان بیرون آورده خود را بخانهٔ آشنائی افکند پس از چند روز که غ
اکله انکار عضاره شد و جهت تقی اتهام یافت تجربه در آن که لنگی اصلاح او نبود باز
گفت قضیهٔ دختر خود را از سرگذشت آگاه میداد از عدم احتیاط و قلت استعداد
خدامراد خان نیز نصیحت گفت اقرب را بخود متهم کرده و در سیر قرای کوه پایه رفت
جمعی از رفقا و دوستان و مردم فتنه جوی آن حوالی را تحریک و به پایان تولکه
ساخت بجمعیت تفنگچی از راه غیر متعارف شهر آمده در جوف لیل از رخنهٔ حصار
شهر درآمده و به اداره حکومت رفت خدامراد خان در صحن خانه بر بالای تخت بخواب

بی نوا از علامت او نیز در آنجا بخواب بودند تفنگچیان کوه پایه خان حاکم را در جامهٔ خواب جرم
گلوله تفنگ کردند و چاکران او را نیز گلوله و شمشیر مجروح و مقتول نمودند اسباب و اوضاع حکومت را
خدامراد خان بجا و بیال حکومت را بدان گرد کرده بود متصرف تقی و همراهانش در اداره ضبط
بود که در آن حوالی بود تصرف کردند تقی نیز بناه اسب فاصله خوبی در ده گرد داشت
بدین و یراق ضبط نمودند بر خسره‌های کوه پایه سوار اسبان یراق طلا و نقره شدند
فردای آن روز سایر شعبه و حوالی خدامراد خان را که در حدود شهر کسان بودند گرفته جمع
از دو جهت در شهر بضرب شکنجه گرفتند تقی برادرش احمد نام را داروغهٔ شهر کرده و
خود را حاکم خواند این خبر که بکوه پایه رسید از دهات و قرای آنجا قریب هزار نفر
بطمع اموال مردم بشهر آمدند تقی آنان را بطور اطاعت دعوا کرده بهرکدام زنانه
از سید حرکات کسان از مردم شهر را بطول کرده بهر انجمن در تحت لوای او جمع شده

و بلقب خانی او را مخاطب کردند تقی‌خان بعضی از متمولین کواشیر را از تجار و کسبه مصادره

نمود نقد و جنس کالا را و جمع کرده مالیات بوشهر حواله و اضافه نمود چون این خبر بسمع

اولیای دولت حضرت وکیل رسید محمدامین خان گروسی و امیرگونه خان افشار را که

نگاه قرارداده با سپاهی از خمسه و کردستان بتسخیر کرمان فرستادند در حومه راه آدهای

خان افشار رعایا و سکنه قراء و دهات را بی‌تعدی و بجای گذاشتند محمدامین خان

بدو پیام کرد که حضرت وکیل ما را برای رفع ظلم و تعدی تقی طاغی یاغی مأمور فرموده

نه برای غارت مال مردم رعایا و شهر بک کرمانی یاغی نشده و مالیات و سیورسات سپاه

را فوق رغبت دادند چرا بر سپاه تقی و اموال آنها را غارت نمایند امیرگونه خان

جواب درشت گفت میانه او و سردار گفتگو بگفتگو کشید مردم آن ملوک هم حکایت مهر

این خان برخاستند چون خبر از متعلقان امیرگونه خان رضا در نشد و همه بار بر کشیدند

از

زند مراجعت کردند حضرت وکیل او را چوب بزد و چندی مغضوب بود بعد خلعت داد القصه

محمدامین خان از سیرجان بیرون از راه نیل به کواشیر گذشت چهار پنج روز تقی از شهر

بیرون آمده با جنود دولتی مصاف سیاه داد شکست خورد و دولت غالب آمد روز

ششم آقا علی گلبانی پسر میرزا حسین و آقا علیرضا کلانتر و میرزا حسین رایزن و سایر

رؤسای کرمان که از تغلب تقی به تنگ آمده در بایت او را بر خودشان تنگ دیدند

از شهر بیرون آمده محمدامین خان سردار را با سپاه شهر در آوردند تقی که حال را

بدین منوال دید با متعلقان به باغ کرمانیه که در محل ... او بود گریخت شهر تصرف

سپاه شهر گردید پس از چند ماه سردار گروسی بودن تقی در ده خبر شد

از حشم ارد و متعلقان با دیگر بود بگریزد ده از کواشیر متوجه طرف ... ره

نهاد و گرفته او را منهدم و منقرض ساخت و در اوج سلطنت کرمان حکومت

کرمان را در اسیر کردید و سلطان عادل کرمانیان دیگر در ربیع دوم هفتم سنه هزار و یکصد و نود و سه
هجری قمری طبیعی و داعی عالم را بدرود گفت مدت عمرش هفتاد و شش سال بود هشتاد او خاشتن
دوران سلطنت بیست و شش سال و استقلال در پادشاهی بیست سال بود ذکور کرمانیان را ایام
ذرت چهار و پنج سال جانشینان کریم و غیره لطفعلی ملوک طوایف در کرمان ریاست داشتند
در سنه هزار و یکصد و نود و شش لطفعلی خان پسر جعفرخان که برادرزاده کریمخان بود در
شیراز دم از استقلال زد و در دفعه اول در سنه [...] لشکریان آقا محمد خان را شکست
داد خان قاجار به طهران مراجعت نمود لطفعلی خان بعد از آن فتح سپاهیان تبریز کرمان
افتاده بسیاری را از لشکر ... جانشینان کریم که در آن وقت ریاست کرمان را داشت شکست
داد ... کرمان را طرح داد ... لطفعلی خان خواسته اهالی اطاعت قبول
خراج نمود و عوض کرد هر فرمان صادر شود اطاعت میکنیم مشروط بر اینکه از خارج شدن

بکنید

صرف نظر نمایند لطفعلی خان این مسئله خارج شدن را قبول نکرده و در موسم زمستان
با جمعیت و لشکر فراوان به سمت کرمان براند و شهر را محاصره کرد اتفاقاً آن سال زمستان
خیلی سخت واقع شد برف و باران و برف زیاد و سرما شدت کرده آذوقه در حدت تمام
شده بود بسیاری از لشکریان لطفعلی از گرسنگی و سرما تلف شدند و بالاخره کار بجایی
رسید که با استغاثه رسیده به زبان آمده لطفعلی خان را التماس کردند که ما بیش از این
سختی و مشقت که از گرسنگی و سرما ببریم نتوانیم نمود لطفعلی خان ناچار شده دست
از محاصره کشیده به شیراز مراجعت کرد و بعد از آن نیز سه سال جانشینان
حکومت کرمان را داشت و در اول آفتاب سلطنت آقا محمد شاه مرتضی قلی خان که
که چندی از مردم ملوک زند بود سعید آقا محمد شاه پیوسته ... به امور دولتی در دستگاه
رفع طاغیان کرمان مأمور ... حکمرانی ... مراجعت کرده در امر حکومت قیام داشت

در سنهٔ هزار و دویست و هشت هجری مرتضی قلیخان که از جانب برادرش آقا محمد شاه
حکومت کرمان را منصوب بود ملا عبدالله که از علمای آن بلد و امام جمعه بود با جمعی از معاریف
شهر پنهان بنزد لطفعلی خان زند رفتند که در آن اوقات در قاین متواری بود بامارت
خویش دعوت کردند او نیز پذیرفته شاد گردید و چندی از طبس با شتاب شهاب
و سحاب شتافته کرمان را در آمد و بر مسند حکمرانی جای کرد بعضی از افغانان و بلوچ
سیستان چون این خبر شنیدند بنزد او شتافته در زیر لوایش جمع شدند از آن سوی
چون آقا محمد شاه قاجار این خبر شنود شاهزاده فتحعلی خان برادرزادهٔ خویش را
با سپاهی که رخت میدان قتال را بر جهت ایشان باز نهادند بیرون فرستاد
و خود نیز با لشکر گران آهنگ کرمان کرد خیمه بیرون زد بعد از طی مسافت نخستین
شهر بلک در آمد اهل عصیان و طغیان را الگوی ... تا از کرده پشیمان و مطیع

فرمان

فرمان گشته و از آنجا بقریهٔ سیرجان چهار ده فرسخی شهر کرمان رانده چون تن از ایران
اشرار را در حوصهٔ ... سخت و گردهی را در هنگام دفاع درانداخته با خاک
انباشتند آنگاه ... کرمان نهاده در ظاهر کوه ... لشکرگاه کرد و با وجود لطفعلی خان
مردم جمعی را از شهر بیرون فرستاده تن در دادند گفتند و منهزم شده چون دانست
بآن سپاه نیروی جنگ و قوهٔ مقابله ندارد یکباره در دروازه های حصار را استوار
بسته متحصن گشت آقا محمد شاه چون این دید فرمان داد در پایان دیوارگران
ده هزار تن در لشکرگاه حاضر کردند از بیرون شهر در برابر هر برجی از حصار برجی
برآوردند و سپاهی بر جا با خندق کنده و استوار نشستند هشت و پنج ماه شبانه روز
بحرب توپ و تفنگ مشغول بودند و از خود رجال نقب هم زدند بسیار بود
که از سپاه نقبها از دو سوی لشکر ایران دست و گریبان شده با تیغ و خنجر یکدیگر را

مقاومت می‌کردند در این هنگام که زمستان پیش آمد شهریار فرمود تا لشکریان نیز خانه‌ها ساختند
و از خیمه‌ها به اطاقها درآمدند سرانجام قحط و غلا در کرمان بجائی گشت بطوری که نه هزار
تن از مردم شهر را لطفعلیخان بیرون فرستادند مع هذا مردم خسته از اندوه چون
کار محاصره به تمادی یافت آتش خشم شهریار زبانه زدن گرفت فرمان داد تا برج
آن قلعه را فرو گیرند در روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول هزار و دویست و نه هجری
آنگاه که آفتاب پشت جبال رفت بالای برج‌ها روی کعبه رها دند چنانکه گلوله و احجار را از
برج و بارو بارید دلیران لشکر را باک نبود همه تکیه و یکجهت بر روی برج شهر عروج
کردند و شهر را فرو گرفتند و دست بقتل و اسر و نهب و غارت برگشادند لطفعلیخان
در آن ظلمت شب چون کار را بدینگونه دید شهر از تعب و طلب خود را از تنگنای
حصار بیرون انداخته و اسب خویش را از خندق جهانیده بقلعه بم گریخت صبحگاهان

آقا محمد شاه مهر دلیران تا جبار را از دنبال او روانه فرمود از آنجا که چون لطفعلیخان بیم داشت
مردم سیستان ضعف حال او را معلوم کرده در اخذ و قید او تکمیل شوند سخت اسب او
را که قرآن نام داشت و در میان لگا دران مشهور بود عوض کردند لطفعلیخان از
درون خانه بگوش خاطر آن جماعت را شورش کرد از جای برخاسته با سلاح و شمشیر
بیرون آمد تا خویشتن را بقرآن رساند و او آن را ... جای خالی یافت از جای جستن
بود با تیغ آخته بیرون تاخت وقتی رسید که اسب را به کوه دید با جلوداران
به هم بیفتاد او را گرفته و عقب کوفتن گرده او را مصحوب خود روی به درگاه شهریار
ایران نهادند در وسط راه محمد ولیخان آنجا رسیده لطفعلیخان را از آن جماعت بستد
و به درگاه پادشاه آورد شرح رفتار آقا محمد شاه با لطفعلیخان و گفتاری که واقع گردید
هنوز در افواه و السنه مردم کرمان است ولی بنده نگارنده را از نگارش آن معذور پسندید

شم آید همین قدر عرض میکنم که آقا محمد شاه حکم داد تا چشم او را میل کشیدند و از کرمان بطهران
بردند در بین راه در داخل خاک زنگنه و بروجرد جان فدا کرد و عم او که نیز همراه بود
از چشم نابینا گشت و میرزا محمد علیخان کاشی که در خدمت لطفعلیخان منصب وزارت داشت
بجرم اینکه وقتی از قبل لطفعلیخان بحضرت شهریار نموده کلمات درشت نامعقول ر[ا]
در آن نامه نگارش داده بود بعوض عتاب و خطاب حاضر آمد چون از آن انکار خود انکار
کرد عرضه هلاک و دمار گشت و کیفیت آن از جمله آثار کرمان که در لشکرگاه او بودند
نابود گردیدند دو قطعه الماس که تا حال دریای نور و دیگری تاج ماه نام داشت
و از جمله جواهر محمد حسن شاه بود و از انقلابات روزگار بدست لطفعلیخان افتاده
و در بازوی او بسته بود در همان روز که حضرت شهریار در خانه آقا علی وزیر کرمانی
پدر میرزا حسین جد مؤلف این اوراق در آن روز مهمان بود لطفعلیخان را

در همان

در همان خانه بحضور آوردند از بازوی او باز کردند و هر یک از اهالی کرمان که بخانه آقا علی پناه
برده از قتل و سایر خطایا معفو گشتند چنانچه شرحش در جزو اخیر این کتاب جزو
مطالب کرمان که گویا رشته نام دارد عرض خواهد شد آنگاه فرمان رفت تا اولاد
و زن و اتباع سادات کرمان با آنکه حسینیان کرمان و سادات باشند و قبل از این دو گروه
شنه که لطفعلیخان و ملوک الطوایف در کرمان رعایت داشتند با جماعت از زنه
و نه از سلاطین قاجار بگذرانند از کرمان کوچ داده به دارالامان قم که محل وقف
آنها بود حرکت دادند و مخفی نماند از جماعت عطاء اللهی که همواره منصب وزارت
داشتند طلب بودند و در بلوکات کرمان مستغرق بودند مامور بتوقف دارالخلافه
دار الطهران شدند و نیز گروهی از اشرار کرمان به بیت رقعه لطفعلیخان که نامه
به دست طهران بسته و حکم خزانه دیوان نموده را به خاک پست و هموار

کردند آن وقت نیابت کرانه به محمدتقی پسر بزرگ آقا علی واگذار و طرف مسئولیت
آقا علی را قرارداد در قصبه شیراز نمود در این گیرودار عبدالصمد بیگ پسرعم ابراهیم
خلیل خان فرار کرده راه آذربایجان برداشت چون به آن حال رسید بعض از
روستاییها مردم شاهسون او را شناخته دستگیرش کردند او اسب خود را ساز کرده
سوار شده برانگیخت تا از میانه بجهد از عقب او تاختند و زخم گلوله‌اش [illegible]
و سرش را از بدن جدا کرده بشیراز آوردند اکنون بازمانیم که شاهزاده آزاد فتحعلی
خان ملقب بجهانبانی که سردار سپاه بود کار بچگونه نمود سختی قبایل کچوری را
که طریق مخالفت سپرده بودند کهگیلویه را ذلیل نمود و از آنجا بجهت آنکه از ولایات معتبر
کرمان بود تاخت و ساکنان آن ارض را مطیع ساخته راه یزد رود و در این پیش
گرفت آنجا را خواست مسخر نماید اهالی در قلعه متحصن شدند شاهزاده محمدتقی میرزا

دو تن آقاسی را از بالای اشکلات پائین فرستاد امرا با تیغ تیز زخم کردند و یکباره در قلعه را
بستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان بیورش آن حصار را فتح کردند پس شاهزاده ایل
عصیانزا کیلویی را کاخ کرد و از آنجا بسم دزه شیراز رانده با افغانان آنجا کارزار نمود آن
گروه را ذلیل و زبون و مطیع نمود تا خراج بر خویش نهادند و گروگان دادند آنگاه از
نواحی کرمان بفارس آمده حال ملک را انتظام کرد و قلعه دو قریه را مفتوح ساخت و بحضرت
شاهی بازگشت آقا محمد شاه فرمانگذاری ملقب جهانبانی را بمرحمت کرد و هم در
این سال حاجی ابراهیم خان شیرازی که بوزارت دارای دوم و عاقبت الامر شناخته شده
بود او را بوزارت اعظم برکشید شرح حالات آقا علی و فرزندان وی پدر میرزا حسین وزیر
دارالعلم در کتاب فارسنامه و در کتاب حالات و تدبیر و هاتفانی که در تسخیر و تصرف
کرمان نموده است مجملا در جغرافیای این کتاب در تفسیر گوشه که کرمان بیت افزون گفته آمده

به جای حکومت کرمان را در روزی که در غیاب آقا علی خان بود آقا محمد تقی پسر بزرگ آقا علی حکومت
و امور به تمامت کرمان قیام نمود پسر دیگرش میرزا حسین را که از مادر فرزند سلاطین صفویه بود
به منصب حضور و قراری داد و به جا داری خاصه سرافراز و ملتزم رکاب ساخت و مدت چهل
تا سنه هزار و دویست و یازده که آقا محمد خان مرحوم به درجه رفیعه شهادت رسید نیز حکومت
کرمان با آقا محمد تقی بود و بعضی حرکات از هر جهت منظم بود مدت عمر خاقان شهید
شصت و سه سال و مدت سلطنت که بر اغلب بلاد ایران فرمانگذار بود زیاده از بیست
سال که اصطلاحاً در سنه هزار و دویست و دوازده که ابتدای سلطنت فتحعلی شاه قاجار بود
تا دو سال که سلطنت نظم یافت نیز حکمرانی کرمان با آقا محمد تقی و پایه منصب دیگر از
خوانین کرمان بود و در سنه هزار و دویست و شانزده ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار
عموزاده پادشاه حسب الحکم به حکومت کرمان منصوب و از طهران روانه کرمان
گردید

گردید و تا سنه هزار و دویست و چهل که وداع روزگار فانی نمود کرمان و بلوچستان در تحت حکم او بود در
این مدت کرمان را که از دست بلوچستان گرفته و اغلب محالات آنجا را از تصرف خوانین بلوچستان
بیرون آورده در تحت حکومت آورد و در شهر کرمان آثار و ابنیه عالیه از مدرسه
و بازار و آب انبار و حمام که شرح آن در جغرافیای کرمان بعون الله نگارش خواهد یافت
از آن مرحوم باقی است بعد از ظهیرالدوله به خواهش دختر پادشاه خلد آرامگاه فتحعلی شاه و
لقب آن شاهزاده نواب متعالیه و مهد کرمان بود پسر بزرگ که از نواب متعالیه
داشت مرحوم عباسقلی میرزا بود که بعد از فوت مرحوم ظهیرالدوله بر حسب استدعای
نواب متعالیه منشور حکمرانی کرمان به اسم عباسقلی میرزا صادر شد و مشغول حکومت بود
آن اوقات پسرهای شاه غفران پناه فتحعلی شاه مثل شجاع السلطنه و حسینعلی میرزا
و محمد علی میرزا و غیره هر یک در ولایتی بودند دم از استقلال تمام میزدند عباسقلی میرزا

را حالت جوانی و سعایت مفتنین اثر کرده خیال تسخیر و تصرف یزد و هر چه پیشرفت نماید بکند بنابراین
بنده زاده جمعیتی از الوار و بوانات و تفنگچی و پیاده قریب بیست هزار نفر از طبقه و بلوکات سرحدّار
مهر و سمنان و دهات و سایر رؤسای کرمان جمع آوری نموده راه یزد پیش گرفت والی بلوری
بزرگ را تا منزل شش حرکت داده بدین خیال هر روز و هر شب صحبت میداشتند مهر و سمنان
دهات و سایر کرمان طبقه و بلوکات کرمان و جاهای دیگر که تمام اردو شدند هر شب
هر روز در حیاط در عباسقلی میرزا احمد رشته هر یک کلاه میبندند و بعضی از چند خاطب و از آن
میشدند و شبها که از باده مینا و مشغول خضرا سرگرم میشدند هر کدام از امرای حکومت
مملکتی از ممالک ایران و ایالتی از نواحی بزرگ را دادند و ملکی داده در منزل شش همان
شب بعد از مراجعت از حیاط در عباسقلی میرزا میرزا احسن وزیر کرمانی چند نفر از معارف و
رؤسای اردو را منزل خود آورده و آنها گفت حضرات آیا هیچ میدانید که خیالات عباسقلی

میرزا

میرزا چیست و شما را که میبرد و چه خیال دارید و کجا میروید و این چه حرکت است که در پیش داریم
ما را جنگ با پادشاه ایران فتحعلیشاه چه کار و فردا و دیگر همه ما مقصر و هر یک فراخور حال
و خیانت مورد سیاست خواهیم شد بهتر آن است تا کار باینجاها نرسیده و خیالات عباسقلی
میرزا ظاهر نشده عاقبت کار خود را ملاحظه کنیم همه خوانین و رؤسای حاضر تصدیق نمودند
و گفتند هر چه صلاح است ما همان کار را اختیار خواهیم کرد بعد از مشاوره مصلحت در
فرار و متفرق کردن اردو دیده همان شب میرزا احسن وزیر و بعض از خوانین و رؤسای
کرمان که از شهر و بلوکات در اردو بودند و قریب بیست هزار نفر جمعیت آنها میشد
متفرق شده هر یک بطرفی و در بوطن مألوف خود رفتند صبح که عباسقلی میرزا از خواب
بیدار شد و این حالت را دید چه نفر از اجزا بسمت مازندران رفت و مهر و سمنان
سردار و دهات بطرف شیراز گریخت این خبر که بسمع اولیای دولت رسید حکومت کرمان را

ضمیمهٔ ایالت فارس کرده و حکومت میرزای فرمانفرما موکول نمودند و در سنهٔ هزار و دویست و
شصت و دو ایالت کرمان با فرمانفرمای بزرگ شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و اولاد او میرزادگان
خانواده بود که هر چند او و نتیجه‌ها مشغول حکمرانی بودند اما کرمان و بلوکات چندان منظم نبود
در نتیجهٔ کثرت شاهزادگان مردم در صدمه و زحمت بودند در سال آخر سلطنت شاه
مرحوم فتحعلی شاه آقاخان محلاتی که نیز سمت سفارت شاهزادگان ایالت کرمان مأمور
گردید و بامور حکمرانی اشتغال می‌نمود در اوقات وفات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه
و ابتدای جلوس محمد شاه که سنهٔ هزار و دویست و پنجاه بود آقاخان حکومت می‌نمود و با بعض
بلوکات علیه از حکمرانی و بارهٔ خودسریها از وی بظهور رسید بعد از جلوس میمنت مأنوس
شاهنشاه غازی و استقرار سلطنت شاهزاده فیروز میرزای نصرت الدوله برادر شاه جنت‌مکان
کرمان آمد و آقاخان به ارگ بم فرار نمود پس از چندی شاهزاده فیروز میرزا بعد

ولایت

بلوکات کرمان را منظم ساخته همه‌جا حکومت داشت ولی بجای آنکه در ایام فترت و ابتدای سلطنت بعضی
شرارت و هرزگی شده بودند بسیاست رسانیده و اشخاصی را که خدمتگزار و دولتخواه بعضی وظایف
خدمت سپرده بود از خود حال هر کس التفات و نوازش ننمود شهر و بلوکات را چنین مهد
ای و اهمال نمود از جمله یکی از علمای کرمان که نام او ملا علی اکبر و مشهور زمان بود چنان
پرکش زبان و جوفروش و صاحبخانی بوده است اما حضرت ملا علی اکبر بزور حیله اوقات بعنوان
امر بمعروف و نهی از منکر در صدد اذیت هر نوع طبقات مردم برآمدی و در ترتب آوردن
عابرین کردن هر خیابانی ذخیره را صدمه میزد در آن اوقات که خاقان جهان جاوید
خوابیده و ضعف در حال امنیت ولایت پدید آمد زحمت ترتیب آورده هر قسم شرارت
دفعه در ولایت میکرد در کرمان غوغا و ناله بسیاری از مردم بلند شده بود شاهزاده فیروز
میرزا بعد از ورود از جملهٔ تنبیهات بزرگ که بجهت آسایش عامه بعمل آورد این بود

که مشارالیه را تحت الحفظ به طهران فرستاد و از آنجا بعد از مدتی توقف به بقعه متبرکه فرستاد و در

دستگاه شاهزاده فیروز میرزا دو سال و نیم نوبه نوبت ثانی کرمان اشتغال نمود و بعد از مدت مزبوره

شاهزاده به دار الخلافه احضار شد. در سنه هزار و دویست و پنجاه سه فضلعلی خان قراباغی امیر

تومان مأمور حکومت آن سامان گردید و قریب دو سال در آن دیار حکمرانی و فرمانروائی

مشغول بود و سلوکش چنان کرد که تمام آن دیار را به نظم و اصلاح نمود. در سنه هزار و دویست

و پنجاه و شش شاهزاده خانلر میرزا به حکمرانی کرمان آمد و مدت یک سال و کسری با مور مملکتی

پرداخت. و از اوایل دولت [illegible] شاه حکومت کرمان بنا بر مقتضای کفایت و

دولتخواهی میرزا حسین وزیر که منصب وزارت و پیشکاری معین بود و مشارالیه محول شد

خاصه در ایالت شاهزادگان عظام ذکور و شجاع السلطنه و غیره معروف در عهد فرمانروائی

نصرت الدوله فیروز میرزا که تمام امور محاسبات و مالیات به رتق و فتق و اقتدار او تفویض

بود

بود. تا آخر زمان حیات میرزا حسین که سنه هزار و دویست و شصت بود در حکمرانی های ایالت بهر حالت

تا آفتاب عمرش در لب بام و روزنامه حیاتش به اختتام رسید. بالجمله در سنه هزار و دویست و

پنجاه و هفت که آقا خان محلاتی از طهران فرار و در احکام معموله به سرکشی و سایر ممالک

دولت علیه جسارت نمود. منتهی آنکه آقا خان را حکومت کرمان داده و دستخط و فرمان

احکام ملفوفه و سفارش نامه های دولت علیه و ناظم کرمان که حاجی سید جواد امام جمعه

و غیره باشند تمام کرده و از راه یزد با یک [illegible] به کرمان آمده بنای اغتشاش و حیله و تصرف

را گذاشته هر سلوک که مقتضای حرارت بود کرد و دعوی و جنگ و فتنه و غارت نمود چنین دیار

در آن ایام [illegible] دولت و [illegible] معین داشته بود و برای [illegible] ولایت [illegible]

فرستاده شد و از کرمان به بلد دار الخلافه [illegible] راه و [illegible] را [illegible] موقوف و سارقین

و [illegible] اموال مردم را غارت می‌نمودند. این واقعه [illegible] در طهران به عرض رسید

وقانع میرزا هم راه طهران پیش گرفته بود آقا خان در طلب و حرکات کرمان افتاد باسم حکمرانی

از جانب دولت و بعد از انکشاف تقلب او بر جانشینی سلطنت کرمان برخاسته چند نفر از

رعاظم کرمان را گرفتار کرده و لقب [illegible] داد و لی قمرا دست که بیلاذر بم رفت به تهیه و

استعداد جو بینه دید که قلعه بم که از قلاع حصینه دنیا محسوب میشد تحصن جوید الحاصل

طول مدت این حرکات او قریب دو سال شد در سنه هزار و دویست و پنجاه و نه از سنه سلطنت

حبیب الله خان امیر توپخانه بمانید که دیگر از شاهرخ خان که ... برادر ظهیرالدوله با

سپاه و قشون از راه یزد بقلع و قمع آقا خان مأمور گردید که کرمان آمده در تعاقب او

بم رفته در دفع شر او برآمدند بعد از چند کرت محاربه قشون آقا خان شکست خورده خود

او راه بمبئی که معتقدین به سلسله اسماعیلیه که بقاعده آنجا در آنوقت آقا خان اسماعیلیان

بود در آنجا بعد رفت و امیر توپخانه قشون او را ... کنند و تا روزگار ... مرکز را به رجه

چند

خیانت نزد رسانیده در اول کرمان را از او گرفته محبوساً به دار الخلافه فرستاد و خود مشغول ترتیبات

امور حکومت گردید در سنه هزار و دویست و پنجاه و نه مرتبه ثانی فضلعلی خان قراباغی که

ملقب به بیگلربیگی شد بود مأمور ایالت کرمان گردید و مدت سه سال دیگر حکمران بود

دو سه مرتبه سواره بلوچستان به دفع و رفع طاغیان بلوچ رفته و کراراً فتح نمود و در

کرمان یادگار از حسابهای مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله را به اتمام نکاح در آورد و دو ولد

متعدد متولد شد من جمله حسینعلی خان پسر بزرگ آن مرحوم که در این ایام ملقب به نصرت

الممالک است آدم بی تدبیر و کار ذات است مطلق وحید در عهد دیوان نشه شرح حال

او در تذکره معارف که انشاء الله خواهد گردید با بیگلربیگی در تنظیمات امنیه و حرکات

گرفته و همه اوقات مراقب بود بعضی از اشرار بلوچ به تهیه و تخریب شهر کرمان آمده

مصدر سرقت و شرارت شدند بیگلربیگی با جمعیتی به تعاقب آنها رفته و آن جا جمع را

برادرانش در مراجعت خبر رسید که شاهنشاه غازی به رحمت ایزدی پیوست سعید بهر کرمان
تاختن آورده عبدالحسین خان صارم الدوله که رئیس قشون کرمان بود و بعضی از خوانین کرمان
با او همدست شد بلکه بیگانگی را لازم دو نیز مخالفت کردند در راه ماندند شاهزاده چاپار در
تهران خارج شد که به ملک خود برود بقیه سفر طهران در میان راه دارالسلطنه فرو پیش گرفت
در این ایام که پنج شش ماه تا رسیدن موکب شاهنشاه ناصرالدین شاه بطهران طول
کشید در کرمان خیلی بی‌نظمی روی داد از جمله اشرار و الواط بتحریک مفسدین بقصد قتل
میرزا اسمعیل وزیر مازندرانی جمعیت کردند میرزا اسمعیل بخانهٔ آخوند ملا علی پناه
برد آن جماعت بخانهٔ آخوند ریخته او را در همانجا بکارد و خنجر پاره پاره کردند و قتل علنی
در بلده و بلوکات از این قبیل اتفاقات بسیار افتاد بعد از استقرار سلطنت شاهزاده
مؤید الدوله طهماسب میرزا بحکومت منصوب و از دستهٔ سلطنت روانه گردید پس از

ورود کرمان بنظم مملکت و سیاست اشرار پرداخت همه را بپاداش رسانید معاندالدوله که قتل میرزا
اسمعیل شرکت داشته چهار نفر هم بودند که یکدفعه بسزای خود رسیدند مدت سه سال حکمرانی
کرمان با شاهزاده مؤید الدوله بود در سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و هشت چون خان
ابراهیم خان از جانب سنی الجوانب دولت قاهره بفرمانروائی کرمان منصوب آمد
شاهزاده مؤید الدوله روانهٔ طهران گردید سردار مشغول رتق و فتق مهمات مملکت
بود مدت سه سال حکمرانی نمود در سنهٔ هزار و دویست و هفتاد و چهار در مزرعهٔ سعیدی
که خلف آنجا را توجهاً فرارداده بود بعض سکته درگذشت در سال
دویم حکومت سردار کرمان برفی آمد که از گذشته معمول متجاوز بوده و هرگز
در شهر کرمان و بلوکات آن این نوع برف کسی ندیده بود و خرابی زیاد
وارد آمد خصوص جمله درخت انگور و انجیر و انار آن برف درخت بعد از

دست سردار حکمرانی کرمان بعهده محمد حسین خان سپهدار که از معتبرین رجال دولت ایران بود
مفوض گشت سال به حکومت قیام داشت و میرزا محمد اسمعیل خان نوری
که از مدتی قبل بماموریت کرمان آمده داشته و شرح حال او در جغرافیای کرمان و اعاظم آنجا
عرض خواهد شد او در پیشگاه بدین متهم کرده بعد که در پیشکاری شاهزاده قهرمان میرزا
حاکم آذربایجان چند دفعه که عهده محمد حسین خان سپهدار میرزا اسمعیل خان را باستان بهانه
فرستاد و در طهران برای شت فرستاده شد در سنه هزار و دویست و چهل و شش
شاهزاده کیومرث میرزای عمید الدوله به پیشکاری محمد اسمعیل نوری بحکومت کرمان برقرار
آمده و روانه گردید ذیب دو سال شاهزاده بکمرانی اشغال داشت لکن اسم به شاهزاده
و رسم به میرزا محمد اسمعیل خان بود چیزی که باعث خوارگاه در کرمان قحط و غلا و گرانی
روی داده که مردم از گرانی جمعیت کرده خدمت شاهزاده رفته شورش و غوغا

زیاد نمودند شاهزاده آنها را اسکات کرده و لکن عوام دست برداشته بر این حرکات افزودند
عمید الدوله نیز بدلداری آنان افزود این فتنه باعث احضار شاهزاده به دار الخلافه
طهران گردید در سنه هزار و دویست و چهل و هفت حکومت کرمان استقلالاً بمیرزا
محمد اسمعیل نوری تفویض کردند بعد از دو سال لقب وکیل الملکی بدو مرحمت شد
و حکمرانی مستقلانه او نه سال بود در عرض مدت حکومت کفایت شایع از الیه جمیع
آستان بها دینی جلوه کرده که هر دفعه که گاهی گفتگوی وزارت اعظم ایران ازاو می‌نمودند
در باب حسن سلوک و کفایت وکیل الملک را لایق و در خور این منصب بزرگ
دیده در مدارج جوده و درایت و تجربه و خط و مطلب نویسی هم و علاقت اندیشه و
مردم شناسی به درجه اعلا قدم نهاده بود مردی نیکو فطرت و خوش طبیعت و دارای عزم کمالات
رسمیه و اخلاق پسندیده بود در کرمان از هر جهت علاقه تامه بهر بانیه با همه طوایف

بزرگ وصلت از جهت دو قربت نمود دختر داد و دختر برای پسرهای خود گرفت و متعهد به
امور حکومتی در مازندران و استرآباد گشته و چند دستان دارد به و دختری در کابین اول
آقا جواد ملک الملک بود مدرسه عالی است بزرگ آقا جوهر زینبیه از ان بیت که راقم
اوراق بود از تبریز به تهران آورد در سنه هزار و دویست و شصت و چهار و دکتر الملک عدة
تعیین در شهر کرمان به جز طبیعه داعی حق را لبیک گفت از رشته سلطنت حاجی
حسینخان شهاب الملک که از رؤسای ایل شاهسون دارای عیال نمره اول دولت با
شاه بود که بعد از ایشان آمد دلدار ایران که از قدیم امنیت و نظم و آسایش نمود
بعد از یک سال دیگر بر حسب استدعای او به لرستان و خفا رفته که شبه آیات تو بر در بار
معدلت آثار نمره سعادت گشت نیابت که از جعفرقلیخان منصوب خود و اگذارده روانه
طهران گردید پس از رفتن شاه رالیه مرتضی قلیخان سرتیپ پسر مرحوم دکتر الملک نیز
برکاب

برکاب شتافته بعد از چند ماه توقف طهران و استخلاف لیاقت ظاهر او حکومت کرمان و لقب دکتر
الملک با اضافه البته مرحمت شده روانه گشت و مدت نه سال به حکمرانی و ایالت قیام و اقدام
و رسیده که از آن سو بلوچستان و قطع و قمع طغیان آنها را نموده و قلعه کوهک را که
قبل از این متصرف ایران بود از حیطه ضبط بلوچان خارج فرموده به تصرف
بلوچستان آورد و صبیه شاهزاده نصرت الدوله فرزند فیروز میرزا را به حباله
نکاح درآورد و چند پسر و دختر از شاهزاده معظم الیها به وجود آمد و از زوجات متعدده
که داشت شاهزاده مزبور پسرهای کامل و رشید نجیبه وجود رسید و نیز ایالت قزوین کرمان
بعضیه حکومت کرمان به خود مرتضی قلیخان بود در سال آخر حکمرانی دکتر الملک عدة هم
هم از مردم بیدار کرمان به تحریک مفسدین به واسطه گرانی حبوب و قلت
غله به جمعیتی از عوام در شهر نابی از دهام و شورش و بعضی تصرفات در امور حکومتی

گذاشته این ماده رفته رفته غلیظ شد تا اینکه دبیر الملک را بطهران احضار کردند و حاجی غلامرضا
خان شهاب الملک که در چند سال پیش از این ملقب به آصف الدوله شده بایالت
کرمان سرافراز آمد حاجی شهاب الملک نیز که اول مرتبه در نظم شهر و بلوکات بعمل آورد
مردم را آسوده و مرفه الحال ساخت و نیز از جهت قلت غله و کمی نان اجاره و
ادبار شهر غفلت یحیی خان کلانتر شهر را بعرض رسانیدند این قضیه باعث
تغییر حکومت شده شاهزاده والد فیروز میرزای فرمانفرما را که مقارن همان اوقات
از وزارت جنگ استعفا کرده بودند بفرمانروائی کرمان منصوب گردید و حکم صادر
شد که ضرورةً باید خود شاهزاده روانه کرمان شوند و امور انتظام و لوازم امنیت آن
مهم را بپایان رسانند و متمردین و عصات را بمجازات و کیفر اعمال خود رسانند
آن مملکت را منظم نماید لهذا شاهزاده شخصاً بکرمان آمده لدی الورود اشرار و

متمردین

مفسدین را دستگیر و قاتلین یحیی خان کلانتر کرمان را بسیاست رسانیده و بلوکات را قرین کمال امنیت
و انتظام فرمود و باینکه سال قبل در کرمان قحط و غلا بعلت نبودن غله و حبوبات
بسیار کم بعمل آمده و قحطی سخت بود از محصول آتیه بطوری تقدیرات و ذخیره را از زمان
کرد که این سالها در کرمان آن ارزانی و سهولت معاش که خاطر بیاید گندم و نان
را خرواری که تحصیل نتوان یافت ده تومان و سی هزار و جو پانزده هزار و گوشت
منی گذار و روغن علیهذا از هر جهت اهالی مملکت کرمان در نهایت رفاه و آسایش
زیستند زمستان آن سال را سوگ مسرت بوده هر جا در لوازم تنظیمه نو نمود داشت
و بعد مرکب سعد الدوله قدم نیکانفس شاه به رشته نظم درآمد و امان آمد
پس از یکسال و نیم اقامت کرمان در سنه هزار و سیصد و سی و هشت رجب
استدعای شاهزاده نصرت الدوله فرمانفرما حکومت کرمان بشاهزاده سلطان

عبدالحمید میرزای ناصرالدوله خلف اکبر آن مرحوم تفویض گردید و شاهزاده فرمانفرما عازم دار
الخلافه شد در عرض راه طهران در منزل انارک که اول خاک کرمان است ناصرالدوله بخدمت پدر
بزرگوار شرفیاب حاضر نموده شاهزاده فرمانفرما حکومت کرمان و ضبط ملکی را بایشان عطا
فرمودند بعد از یکی دو روز دیدن و ملاقات در شاهزاده عظم بر طریق طهران و طی راه
کرمان پیش گرفتند اهالی کفایت و شجاعت ناصرالدوله بهادر نامشهور ایران بلکه در
ممالک خارجه اشتهار داشت پس از ورود کرمان انواع مهربانی و سلوک را با اعیان و ادانی
فراخور حال و مقالت هرکس بعمل آورده مرحمت و هرکس که مقتضی سیاست و نکال بود
معمول فرمود و همه روزه از صبح تا شام مشغول انجام امور ایالت و نظم مملکت و وصول مالیات
مالیات و ضبط دیوانی و ترتیب و تعلیم افواج کرمان و اصلاح امور رعیت و قشون بود
بعد از دو سال دیگر که شاهزاده نصرت الدوله فرمانفرما در طهران رحلت نمود ایالت بموجب
لقب

لقب جلیل فرمانفرمائی هم حسب الامر دولت با استحقاق بشاهزاده ناصرالدوله مرحمت شد مدت ایالت
شاهزاده در کرمان بیست سال کشید سرحد بلوچستان ضبط و تمام محالات آنجا را
بحیطه نظم آورد در حکمرانی ناصرالدوله فرمانفرما سه چهار فقره فتنه از بلوچیه بلوچستان
رخ داد همه بکفایت و توجه شاهزاده با بهترین وجهی اصلاح شد یکدفعه آن طایفه رودباری
که مدتی با طایفه شهدوست خان نامی نزاع و جدال داشته اکثر از ایشان غارت برده بودند
شهدوست خان مزبور و پسر بزرگش نواب خان با جمعیت بسیار از طایفه رودباری
رفته نزاع و جدال و قتال کردند و چندروز از طرفین بنای محاربه و زد و خورد داشتند
و ماده خیلی غلیظ شده بود بعد آنکه بعرض شاهزاده رسید شخصاً با استعداد قشون و غیره بقدر
لزوم از شهر کرمان نهضت فرموده و بلوکات حوالی رودبار که محل منازعه و محاربه حضرات
بود نزول فرمود شهدوست خان و سایر رؤسای طرفین را با ملاطفات و عتاب و خطاب

اختیار نموده بهر نوع لطف به ذریه خاندان صدوح ذات ایلخان دولت بسر آورده و هر یک

بمحل و مکان خویش رفتند و شاهزاده کرمان مراجعت کرد مرتبه دیگر در حکومت ابوالفتح

خان سرتیپ قراق بلوچستان اهالی آنجا یورش کرده به خروج نمودند و او را در

قلعه فهرج بلوچستان محصور کردند و نفوس از شهر آوردند به تدریج این غائله ترتیب داده

برادر محمد حسن میرزای حشمت السلطنه به ایالت بلوچستان فرستاد و خود هم شخصاً به سرعت به

رود بار که نزدیک بلوچستان دارد حرکت نمود به ترتیب بنه و حشمت السلطنه را حاکم بلوچستان

مقرر داشت و بلوچها را بعوض عتاب و مکالمات ملاطفت آمیز آوردند از جهتی آنها را وعده

و وعید امیدوار و از جهت دیگر از اندیشه و بیم سیاست و مواخذه سخت هر یک را

از کرده نادم نمود و به زودی این فتنه بزرگ را سطوت ساخت دارا همانا بزرگ

مصر دین الله میرزا خان برادر او را که سالها از عمر بلوچستان به حکومت داشتند در دفع

رفع

رفع این فتنه مساعی جمیله مبذول داشته بودند و لوازم خدمتگذاری را بعمل آورده مورد الطاف

شاهزاده گشته در همان منصب سرتیپی توپخانه دین الله میرزا خان به درجه سرتیپ اول

رسید و نیز حکومت بلوچستان را به برادر تفویض فرمود و مرفه خاندان دیده یک دفعه دیگر

که شورش در بلوچستان بود دلاور خان بلوچ که ملاحظه داشت از عفو شاهی روزگار بوده

در مراتب چپاول دلاوری و هر گونه شیاطین را داده مصداق عوض مؤلف را میداند

به شوکت خان نه در چنین ان بلوچ گرفته سلوک با فریاد آورده بجای امیر مقرر داشت

مدتها از آنجائی که روزگار غدار است و پایدار کار جز به مهر و مخاصمت مردان نه مدار را

ندارد در دو سال آخر در دوکوه مسعود خان که بعضی از اهل و اورا از عمارت طاعون شده از

رحم پدر و دختر شاهزاده را از حیات عاری ساخت لهذا شاهزاده را کلیت و

غم فرا گرفت و همیشه اوقات در عزل آن نونهالان خانواده شوکت هم بردی

و بی‌وجه بیماری یک روز و شب بیمار بودند در اواخر سال یازدهم حکومت در ماه مبارک رمضان

در سنهٔ یکهزار و سیصد و سه و سه روز قبل از فوت خواب دیده بود که شاه نعمت‌الله مشهور شاه

ولی که در ماهان مدفون است و مقبرهٔ آن جناب از ابتدا تا انتها ساعتها منقوش شده

بمن گوهری رنج منزل داشته و شاهزاده در آنجا از او دیدن در نهایت تعظیم این خواب را

گوشزد خواص نموده تعبیر آن را از هرکس میخواستند بعد از دو سه روز عقب آن با خوشی آلطفرا

که زکام سری بوده و آن سال در تمام ایران بروز کرده بود و در کرمان نیز سرایت نموده بود

شد پس از چند روز بنحو بچه مرض سعال و سینه موقوف و سلطنت در اوایل گردید در شب

آخر رمضان داعی حق را لبیک اجابت نمودند نعش آن شاهزاده را با کوکبه و جلال

در مزار مشهور بغداد آقا در خانقاه نور کرمان امانت سپردند و مکتوب [illegible] را [illegible] روایت

ناصرالدین شاه بیانیه [illegible] و ضیعه دولت دعا بر کرمان حق و استحقاق خبر کرمان و

دو جانان

و بجای آن حقیقت ملک موروث به فرمانفرما که حسینعلی میرزا و فرزند میرزا و سلطان حمید میرزا

بسته بوده و نیز در باب کفایت و درایت و هوش ذاتی و فطری و مدارج استعداد موروثی

شاهزاده عبدالحسین میرزای نصرت‌الدوله مرحوم فرزند میرزای نصرت‌الدوله فرمانفرما که آباء و اجداد

از طرفین از خاندان سلطنت عظمی و علاوه از طفولیت همه عمر را در جادهٔ تحصیل و تعلیم علوم

و فنون و تربیت و سیاسی صرف کرده و این اوقات در دارالسلطنهٔ تبریز در خدمات و

خدمات حضرت اقدس والا ولیعهد که در آن وقت ولیعهد دولت علیه بود با [illegible] اسفند [illegible] بلقب

موروث فرمانفرمائی سرافراز و بایالت کرمان و بلوچستان در نهایت شوکت به این مملکت

مأمور گردید و در ذی‌الحجهٔ الحرام سنهٔ هزار و سیصد و سه تشریف قدوم بکرمان آوردند از

ابتدای نزول مبارک بکرمان از بذل و زر و سیم و بخشش و عطا و خوف خونریزان و پیشاوری

و نوازش [illegible] و سیاست [illegible] و دادخواهی مظلومان و مستمندان که تاکنون [illegible] در

اصلاح امور مملکتی و دولتی به درجهٔ اهتمام و مراقبت نمودند که تمامهٔ اهالی آن مملکت مرفه و خوشوقت شب
و روز بدعای ذات مقدس شاهنشاه و مدح و ثنای شاهزاده ذوالفقار اشتغال داشتند هر روزه
از طلوع آفتاب تا عصر بعضی از شب مشغول رتق و فتق مهمات ایالت و تنظیمات امنیه
و ملکات کرمان و بلوچستان و فراهم آوردن آسایش عموم مردم از فراوانی غله و حبوبات
نجابه و تسعیر دقیق که مدت بود نیابت حکومت و دفترخانه کرمان را بکمال نظم قرار گذاشته
قرار داد رعایت تجار را به سعدالله خان بهجت الملک سرتیپ که چندی از نجبا و
اعیان و از خانوادهٔ قدیم خوانین دنبلی آذربایجان و یکی از برادرزادگان و تربیت
شدگان دولت علیه است و در علوم و صنایع دانش خارجه و هم تربیت شاهزادگان
عظام و اطفال ضیغمت و مدرسه تبریز بوده و همه روزه ملتزم خدمات شاهزاده سالار لشکر
ذوالفقار به تربیت واگذار کردند و در ایالت این شاهزاده کارخانجات و توپخانه و قورخانه و
لوازم

لوازم و تفنگچی و سایر استعداد و لوازم حربیه کرمان منظم و آراسته بود که فوق آنچه در این سالها
گمان نمی‌رفت. در همین سال هزار و سیصد و یک احمدبیک عرب بهارلو و رعیت فارس در حدود
آنجا خرابی زیاد وارد آورده جمعی از رعایای مملکت فارس بلا دیده کرده اموالشان را به غارت
و سرقت برده بودند. از سطوت سلطنت شاهزاده معزی الیه مامور بتنبیه و تنبیه آنها گردیده
از کرمان با استعداد و قشون و تدارک لایق به سرحدات فارس روانه آن جماعت هم یکسره بطرفی
متفرق شدند. از آنجا برای نظم بلوچستان تا آن صوب نهضت فرموده تمامهٔ خوانین و
رؤسای بلوچیه را منصب و مواجب مستمری و انعام مرحمت کردند. در یک صدم حکمرانی مبارک بلوچ
اختیار شده. در سنه هزار و سیصد و یازده میرزا محمدتقی صاحب دیوان بحکمرانی کرمان و بلوچستان
سرافراز و دارا گردید. پس از تنزل حکمرانی کرمان علی بیگی میرزا میرزا حسینخان معتمد دیوان
شیرازی تفویض نمود طولی نکشید که میرزا صاحب دیوان حکمران و معتمد دیوان بیگی و در سر

مناسبات و قرارداد ها لیاقت خلاف زیاد پدید آمد چنانکه در کردستان گذشت و بعوض اولیای دولت
رسید قرار دستور شد در طهران ختم شود مدت حکومت صاحبدیوان در کردستان قریب یکسال
بود و شاهزاده فرمانفرما بعد از مراجعت از کردستان بآستان دولت ملوکانه مشرف شده شاهزاده
معزی الیه و همراهان از امتیازات و مراحم ملوکانه شاد گردید و حسب الامر حکومت آذربایجان
تشریف برده حکومت کردستان بامور در دوانه گردید در سال هزار و سیصد و دوازده که صاحبدیوان
از کردستان احضار شد نیابت ایالت کردستان بشاهزاده فرمانفرما مرحمت گردید و شاهزاده معظم
الیه بهجت الملک امیر تومان را که سمت کفایت و درایت او سابقا بعرض رسید در
مراجعت از کردستان حسب استدعای فرمانفرما بمنصب جلیل امیر تومانی سرافراز آمده بود
بنیابت کردستان فرستاد امیر تومان در غره ذیحجه قوی ئیل هزار و سیصد و دوازده وارد کردستان
شده مشغول ترتیبات و لوازم تنظیمات آسایش حال عموم رعایا و برایا و وصول و ایصال
مالیات

مالیات دیوانی گردید و شاهزاده فرمانفرما در اواخر محرم هزار و سیصد و سیزده تشریف حدود کردستان
ارزانی فرموده چشم اهالی آن ولایت روشن شد پس از چند روز مجالس تهنیت و آمد و رفت
همه روزه مرتب جهات جزئیه و کلیه امور دولتی در غایت حال آحاد و افراد رعیت بوده و نیز
نایب حکومت را بهجت الملک امیر تومان توفیق فرموده از هر جهت کمال راحت و
آسایش از برای مردم بود و برکات فراهم بود در روز شنبه نهم ذی حجه هزار و سیصد و سیزده
تلگرافاً خبر شهادت پادشاه شهید ناصرالدین شاه و جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت
اقدس شاهنشاه ایران مظفرالدین شاه خلد الله ملکه بر اریکه سلطنت بمورد رسید بعد از
مراسم تعزیت رسم نقاره تهنیت کوبیده بلوازم محافظت و حراست ملک و برکات
کوشیده افواج و قشون و سواره و تفنگچی کردستان را استعداد از هر جهت داده و
نوکر آذربایجانی مأمور که آنها را از سوار مظفر و سربازهای فوج شقاقی و غیره را ساخته

آن پیشگاه حاضر و معین فرمود هر قدر سوار و سرباز در هر سمتی محض استحفاظ لازم بود از سرحدات دولت
سمت یزد از سرحد فارس مزبور و همچنین از سمت خوزستان سیرجان و حومه و قلعه ذکر ساخلو معین
مأمور کرده و قورخانه بی‌نقصان و ادوات بر قرار شد و نیز بتمام طرق و شوارع و نقاط مهمه که احتمال خطر
میرفت قراسوران و مستحفظ بجهت سهولت و اطمینان تردد مسافرین و قوافل و عابرین مقرر
داشت که بهیچوجه برای مسافرین در هیچ نقطه زحمتی وارد نیاید. در روز پنجشنبه بیست و سیم ذی‌حجه
سنه مزبوره که موکب همایون اعلیحضرت اقدس همایونی در تبریز بود و تلگراف خبر ملتی
رسید مسجد عام و تکیه در حضور عکس و تمثال بیمثال همایونی در عمارت مشهور بکوشک ارگ
تمام رجال و اعیان از انواع طبقات اهالی و خوانین و دیوانیان حاضر بودند با تمام صاحب‌منصبان
ادارات قشونی و اصناف و کسبه و تجار و عموم ریش‌سفیدان و معارف خطیبها و شعرا و
خطبه‌ها خوانده و موزیکانچیان و دسته موزیکانچیان انواع موزیکها نواخته ترتیب و تزیین

و نهار صرف کردند. طبقات تبعه کشمیری و افغانها در این جشن بزرگ ذوق و حال و هرگونه مسرت
نمودند و در ترتیب تنظیمات جشن و تبریکات آن قدر مساعی جمیله مبذول داشتند که بوجه نیکو
انجام یافت. اهالی فارس و سایر جنوب داخله و خارجه خوشحال و بهره‌ها داشتند با قدرت انگلیس دست
نداز آستین عصیان بیرون آورد نه غارت و چشم زخمی وارد نماید که در حدود کرمان که
تا در حدود فارس است جمعی از عرب و ساکنین فارس در حدود مزرعه غارت و تاراج
نمودند و بحکومات کافیه شاهزاده فرمانفرما اموال مردم کما هو حقه استرداد آمد
در روز بیست و ششم محرم سنه [blank] که موکب مبارک اعلیحضرت همایونی در طهران
بر تخت سلطنت موروث آبا و اجدادی بود نیز جشن جلوس سلطانی در مسجد عام و تبریز تلگراف
تبریکیه فوق آن در کرمان منعقد نمود سعقد فرمود و نیز مراسمات شایان و شایان
بهجت الملک و مصلحان نایب الحکومه حسب الحکومه و موظفین با تمام ادا

چنین نایب الحکومه گاه و بیگاه از هر حد بیرون و از حوصلهٔ نگارش افزون است در سیم شهر
محرم هزار و سیصد و چهارده بحسب استدعای خود شاهزاده از نو ابراز استعفا و عفو تهدید
آستان دربار همایون احضار و بسبب الملک امیر ... کرمان در سمت نیابت حکومت
منصوب بود و تا غرهٔ جمادی الاولی همین سال به امر حکمرانی این مملکت اشتغال داشت در این
روز نگارنده خبر تفویض حکومت کرمان از طرف امنای دولت ابد مدت به حاجی غلامرضا
خان آصف الدوله رسید و نیابت حکومت را شاهزاده ... شیخ میرزا واگذار گردید
در غرهٔ جمادی الثانیه هزار و سیصد و چهارده بسبب الملک امیر ... ایشان با تمام اجزاء در
نهایت احترام و عزت راه تهران سپار گردید و آصف الدوله در شانزدهم شعبان همین سال وارد
کرمان شد و تا سنهٔ هزار و سیصد و شانزده ایالت کرمان با معزی الیه بود حکومت بم و نرماشیر
را معزز الدوله برادر آصف الدوله حواله و حکمرانی بلوک سیرجان تفویض به حاجی علی اصغر

خان که

خان که داماد آصف الدوله بود برگزار گردید و شوکت الملک برادر حاجی آصف الدوله را
نیابت ایالت کرمان معین نمودند ولی بجهت اختلافاتی که مابین اجزاء و معتبرین دیوان
بود و هر کدام رای مخصوص و سلیقهٔ مخصوص داشتند بطوریکه لازم بود نظم عمده بلوکات
و آسایش اهالی فراهم نماید خاصه در بلوکات و مابین رؤسای ایلات سیرجان مخالفت و
منافرت روی داده پیوسته در دفع یکدیگر و محاربه اقدام داشتند و جناب آصف الدوله
در عشر آخر رمضان سنهٔ هزار و سیصد و پانزده با استعداد و قشون از سواره و پیاده و سرباز
و سایر لوازم حربیه بجهت تنبیه و سیاست اشرار و طغات بلوچستان سرحد و ساحل
بصوب بلوچستان نهضت نموده بقیهٔ عمارت آنها را بحیطهٔ نظم آورده و تا سنهٔ
هزار و سیصد و شانزده ایالت کرمان با معزی الیه بود در این سال از عدم بارندگی و قلت
غله اشرار و سارقین ایلات در صدد دکان بنای اغتشاش را گذارند در شهر هم بلوا گرا...

حکومت هیچ به هیچ وجه متوجه نشد گندم خوداری نیست و مهدی قلی‌خان رسید و محتکرین بطمع ترقی از این
قیمت اجناس و ارزاق را انبار کرده مردم طبقه دوم کمال ترحم و از بدی قحطی هراسان
بودند. ایالت کرمان محض تأمین اهالی نیز غله از جیرفت حوالی رفسنجان و بلوک سیرجان
داده حاجی صمصام خان حکمران سیرجان گندم را نیز از ارباب و ملاکین آنجا گرفته
هرقدر که لازم جمع کرده بقیه هم در سیرجان مردم را از آب داد اهالی فارس را هم قافله فروخته
راه سرا غیر برای حکومت سیرجان وارد و از او مفتوح گردید رفته رفته اهالی سیرجان
فریاد دادخواهی و تظلم برآورده و نزد آصف الدوله حکمران کرمان شکایت آمدند مرا
حاضر نشد جمعی از معارف سیرجان بطهران رفته در دربار همایونی تظلم نمودند و از سوء
سلوک حکومت سیرجان شکایت کردند از طرف هم سارقین ایالت و اشرار در اطراف کرمان
بنای غارت و تاراج اموال مترددین و قوافل را گذاشتند و در حدود سیرجان بی‌نظمی

را

زیاد کردند از آن جمله لطفعلی‌خان کلانتر بچاقچی که در این اوقات مشهورتر از آن است که
راقم اوراق شرح حال او را موقوف کند در روز بیست و ششم شهر جمادی الثانیه سنه
جمعیت از نوکر و بچاقچی لطفعلی‌خان بعد از آنکه دلیرانه کوشش آشنا بیت داد و گردیده و بعنوان اینکه
حکم از صدارت عظمی در اخذ و حبس حاجی علی‌اصغرخان با سوء نیت آمده او را گرفته
محبوس نمود و خورشید خان کلانتر طایفه نوکر را که در حبس حکومت بود بیرون آورد
هشت روز امر و نهی و نظم شهر سیرجان با لطفعلی‌خان بود و طلبهای اعمال دولتی و علما
اهالی رفته رفته که تاکنون از هیچ حاکم متقدمی چنین سلوک دیده نشد تعجب آور است
وصف آنکه طایفه بچاقچی در قطع طریق و دزدی مشهورند در این چند شب درب و در و دیوار
از اهل شهر بزدند و کسانی هم بجای بی نکردند در یکی از شبها لطفعلی‌خان فرستاده در بازار
منادی ندا کرد که بعد از سه ساعت شب امری از خانه بیرون آید اول شب

شازرگان، یه برادر همه شرح داغ دکان و بعیه آنها آورده بمقداری جنس که در خانهٔ دیوانی موجود کردند
خودداری آنچه از دیوان بعنوان الکلی جنس بنام خانه به هر جا همراه انبار که در دکان و انبار آنجا بود
برگرد هر قدر گندم بسته بر ٤ دادند بقیه را هم دیگران بطور تاراج بردند از این قضیه اهالی
بسیار متأثر و دلخور شدند کلانتر و غیره خان هم از گفتار حاجی علی اصغر خان دارد غارت
کردن جنس که به اسم دیوان انبار کرده اند بنابر این معارف شهر متفق کرده پیش او
رفتند مطالبه حکم دولتی را نمودند او معذرت خواهی کرد آنها هم اصرار نمودند کار بجائی
رسید که مشار الیه جواب داد حالا که میگوئید چنین حکمی صادر نشده است هرچه از دست شما بر
میآید فروگذار ننمائید ولی از آنجا روز حاجی علی اصغر خان حاکم آنجا را در اداره خویش از
خانهٔ دیوانی بیرون آورده بخانهٔ علیرضا خان نامی که غالب اوقات خانهٔ او و همیشه
وقف او بوده بردند در آنجا محبوس و محفوظ داشت و خود نصیر خان با جمعی از بستگان

مراجعت کرد که شازرگان سوخته‌اند دیه حاجی علی اصغر خان را بر داشته روانهٔ دار الخلافه شود
عصر آن روز مردم شهر جمعی از کسبه و بازار و غیره بتحریک میرزا داود خان و سایرین بیرون
آمده در بالای دروازه سبزه‌ای مشهور به دروازه یکی خان پسر حاجی دیده اینکه قریب
بخانهٔ علیرضا خان نزدیک است و آن روز حاجی علی اصغر خان در آنجا بود اجماع کردند که شاید
دور الشهر و غیره از قید اسارت جماعت سواچی و ذلیل مستخلص نمایند لذا هر سه چهار
سنگ را که در اطراف خانه دروازه بود با همین قرار دادند و بطوری مردم ازدحام کرده
بودند که هرگز در نقطهٔ سعید آباد چنین جمعیتی دیده نشده نصیر خان در آن گیر و دار
بنهایت اطمینان خاطر در خانهٔ دیوانی نشسته بود قضیه را با وی خبر دادند فوری از جای
برجسته سواره بعزم دفاع بیرون تاخت در درب خانهٔ علیرضا خان نهاد هر چه از دور با جما
سنگ و فنگ ریخته اعتنا نکرده و حال آنکه در چنین حالی هرکس بود دست و پای خود را

که سکه دو شاهی را به بیرون شهر رسیده پیاده گردید و یکی از همراهان گفت که اگر اذن بدهید
مضمون نوشتهٔ دیواری خوانده شود با تکیه گفتم که این کاغذ را در خیابان رسانیده خوانده
کن مضمونش اینکه حسب الامر روز بیست و هشتم شهر جمادی الثانی حاجی علی اصغر
خان با همراهان گفته امروز که ششم رجب است میخواهم نسبت دارالخلافه حرکت
دهم مردم سیرجان شورش دارند و هم کوشش داشتند تا بعد هر چه پیش آید بجز اینکه
این حالا شاه همه بودند دست از کار دو روز برداشته همه را یقین حاصل شد که بهنده [illegible]
خان حکم گرفتاری حاجی علی اصغر خان را دارد ولی عوام نادان دست برنمیداشتند تا اینکه
خان زحمت راه خود را بخانهٔ علیرضا رسانید بیک روز چهار از سنگرها ناری تیر انداختن
گذاردند از آنطرف هم جمعیت ییلاقچی و شول و [illegible] را سنگر ساخته در مقام دفاع
برآمدند در این قضیه غلامحسین بیگ برادر بهنده [illegible] خان در همان خانهٔ علیرضا بتیر تفنگ

جان سپرده و یکی دو نفر دیگر با چاقو و غیره مجروح شدند و سه نفر بعنوان شرارت نادان با دیگران
بیرون بردن بخانهٔ علیرضا توقیف نمودند و این دو سه نفر بیچاره را بکشتن دادند
مردم پراکنده شده هر کس پی کار خود رفت و سه روز قبل از وقوع این واقعه یکی دو نفر از
اهالی سیرجان که ناامید از این معنی تشویش داشتند محرمانه بحاجی علی اصغر خان پیغام
داده بودند که بهنده [illegible] خان حکم در گرفتاری شما دارد اگر صلاح است در راه را چاره
کنیم مطلب مکشوف خواهد شد جواب داده بود من بر عمل خود یقین دارم حکم اگر را
هم دیده‌ام کاری نکرده‌ام که مورد تقصیر من شود حکمت دیگر از سکوت او این بود که در
همان اوقات جمعی از معارف سیرجان بعض تعدیات حاجی علی اصغر خان بطهران رفته
مقیم بودند و شهرت داشت که آن در دربار همایونی بقیهٔ [illegible] پنجاه هزار تومان تقدیم
اجحاف او را قسم داده [illegible] کرده‌اند از این جهت بطوری تشویش بود که قدرت [illegible] گفتن [illegible]

هم از اسفندیارخان کردن نوشت عجب آنست که ذکران شعر حاجی میرزا علی اصغرخان که
در همان روزها ملقب به امیرالملک شده بود متبادر از بیت فوق بودند قریب به این مضمون ولکن
شاه هم در آنجا حاضر بود که همه به الحمدالله میرفتند در این قضیه بطوری فرار کردند که تا
مدت وقتی اثری از آنها نبود کلانتر سیرجان و سررشته‌دار آنجا را بحکم اسفندیارخان
محبوس کرده بعنوان اینکه از تاریخ امروز بعد تا ورود میرزا کرمانی مستوفی عمر دیوان
به رفع حساب علیحده داشته باشند الحاصل در آخر همان روز که این اتفاق افتاد
در جوف لیل اسفندیارخان امیرالملک را بدون اینکه [illegible] و به آنکه کسی از نوکرانش
حاضر و همراه باشند ترک اسب خود سوار کرده رو به جانب [illegible] برد روز بعد
تا سه روز متوالی کاغذهای حیرت‌آمیز از امیرالملک که باصطلاح امیرالملک شده بود رسید
روز چهارم خود با تمام همراهانش برگشت [illegible] ایام اسارت [illegible] را ادا با التماس عرض کند

که با

که به مبسوط خواهد شد گذشته از اینکه در تمام ایران شهرت یافت صاحبان روزنامه حبل‌المتین
و غیره اطلاع داده هر روز شرح مفصلی نگاشته در اینجا ذکر این قضیه بطور اختصار [illegible]
آصف‌الدوله در اواخر شهر صفر ۱۳۱۷ به اراده سلطان [illegible] و حکمرانی کرمان و بلوچستان
را بجناب حسنعلی‌خان گروسی امیرنظام که اول شخص دانا از رجال دولت و محل اعتماد اعلیحضرت
دارند بود و عمر خود صرف خدمات نمایان در امور مهمه [illegible] در آذربایجان و سایر
ممالک معظم ایران [illegible] رتبه بزرگی [illegible] عدالت و سطوت آن جناب
مشهور و معروف همه ایران [illegible] مبارکش تمام [illegible] و معنوی آراسته و
پیراسته [illegible] در فن خط [illegible] تمام مردم [illegible] آصف
الدوله کرمان در حدود سرحد ساحلی در نهایت [illegible] بود هر روز اشرار
و سارقین ایلیات در ممالک کرمان اموال مردم را بغارت و تاراج می‌بردند [illegible]

خبر تفویض حکومت کرمان بجناب امیرنظام شایع شد نظر به سیاست و کیاست حضرت
امیرنظام که تمام داخله و خارجه را احاطه کرده بطوری اشرار ساکت شدند که احدی را قدرت
و جرئت آنکه دست از آستین عصیان بیرون آورند نماند امیرنظام قبل از تشریف
فرمائی کرمان علیقلی خان را بسمت نیابت و پیشکاری کرمان روانه کرد الحق آن جناب
هم از اشخاص باکفایت و کارآزموده مجرب و مردی صاحب عزم و حزم دلیر بود و از بزرگان
و تربیت شدگان امیرنظام بود سایر اجزاء و نوکرهای جناب امیرنظام نیز همه باکفایت
و مردمانی لایق بودند ملخص در روز جمعه ۱۷ شهر ربیع الثانی هزار و سیصد و هفده
هجری جناب امیرنظام بمقر حکمرانی کرمان و بلوچستان تشریف فرما گردید با زیردستان
و ضعفاء و اداری الناس در نهایت مهربانی و رأفت سلوک فرمود زبردستان و
ظلمه و اشخاص مردم آزار را به بیچارگان حکومت در پیش نداد احدی را قدرت و

تجاوز

تجاوز از حد خویش و پا جسته الی بکسی نبود از آنجائیکه آن جناب را ضعف پیری و شیخوخیت
روی داده بود یقین داشت که در کرمان جان بجان آفرین تسلیم خواهد کرد با بودن بقعه‌ها
مرقد خود در ماهان در جوار شاه نعمت الله تعیین نموده و مزرعه در رفسنجان موسوم
بقدرت آباد برای مخارج مرقد خویش خریده وقف بر آن مزار نموده و در تاریخ
پنجم رمضان سنه هزار و سیصد و هفده امیرنظام در شهر کرمان ندای حق لبیک اجابت
نمود علامت بزرگی و جلالت آن مرحوم بیش از آنست که راقم اوراق عرض کند
ملخص روز بعد از فوت مرحوم امیرنظام جنازه آن مرحوم را با نهایت احترام و
جلال از شهر بماهان نقل کرده در همان مرقد که وصیت نموده و در حیات
مرقد خویش قرار داده بود دفن کردند پس از فوت امیرنظام ابن علیقلی خان
و سایر اجزاء با میرزا عبدالرحیم خان وزیر و میرزا محاسبات و معین دیوان چند وقت کلی

روی داده و مدتی گفتگو بود تا آنها را اطراف احضار نمودند که رفع آن در دربار بشود از طرف

دولت ابد مدت تا مدت حکومت کرمان و بلوچستان بجناب زین العابدین خان

حسام الملک همدانی نیز مرحوم علیخان سرتیپ که مردی با کفایت و متمول است مرحمت شد

و آن جناب در ماه ذیقعده سنه هزار و سیصد و هفت بمقر حکومت کرمان آمد [illegible]

عادل و باذل بود بسیاری از مردم را بجان و دل انعام و سوری از خود خورسند نمود احترام علما

رعایت نمود و با عموم اهالی مهربانی سلوک نمود این بود که در موقع احضار او بدربار

[illegible] استدعا جماعتی از طبقه علما و خصوصا و متعارف در تلگرافخانه کرمان از اعضای دولت

عرض و استدعا کردند که حکومت کرمان با حسام الملک باشد اراده ملوکانه تعلق

نیافت و حکومت کرمان و بلوچستان را بجناب علاء الملک که از معارف بود

توضیح نوشته در آن جناب

[illegible] نامبرده علیخان [illegible] ۱۳۲۸ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١-١٥٢+

٢- ٣٢٥

٤٧٧ صفحه